

٧٤٥
ق-٤

بالتوايح

١٩٤٧٠١

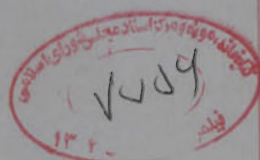
١٩/٥



بالتوايح

بالتوايح

١٠٣٩



- ١
- ١
- ٢
- ٣
- ٤
- ٥
- ٦
- ٧
- ٨
- ٩
- ١٠
- ١١
- ١٢
- ١٣
- ١٤
- ١٥
- ١٦
- ١٧
- ١٨
- ١٩
- ٢٠
- ٢١
- ٢٢
- ٢٣
- ٢٤
- ٢٥
- ٢٦
- ٢٧
- ٢٨
- ٢٩
- ٣٠
- ٣١
- ٣٢
- ٣٣
- ٣٤
- ٣٥
- ٣٦
- ٣٧
- ٣٨
- ٣٩
- ٤٠
- ٤١
- ٤٢
- ٤٣
- ٤٤
- ٤٥
- ٤٦
- ٤٧
- ٤٨
- ٤٩
- ٥٠
- ٥١
- ٥٢
- ٥٣
- ٥٤
- ٥٥
- ٥٦
- ٥٧
- ٥٨
- ٥٩
- ٦٠
- ٦١
- ٦٢
- ٦٣
- ٦٤
- ٦٥
- ٦٦
- ٦٧
- ٦٨
- ٦٩
- ٧٠
- ٧١
- ٧٢
- ٧٣
- ٧٤
- ٧٥
- ٧٦
- ٧٧
- ٧٨
- ٧٩
- ٨٠
- ٨١
- ٨٢
- ٨٣
- ٨٤
- ٨٥
- ٨٦
- ٨٧
- ٨٨
- ٨٩
- ٩٠
- ٩١
- ٩٢
- ٩٣
- ٩٤
- ٩٥
- ٩٦
- ٩٧
- ٩٨
- ٩٩
- ١٠٠

٧٤٥
ق-٤

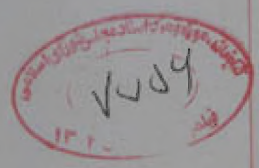
بالتوايح

١٤٤٧٠/



بالتوايح

١٠٣٩



بالتوايح

۷۶۵
ق-۴

کتاب التواریخ

۷۶۵
۱۴۴۷۰

قطع :

تعداد صفحه :

تعداد جلد :

زبان :

موضوع :

نام کتاب :

مؤلف :

مترجم :

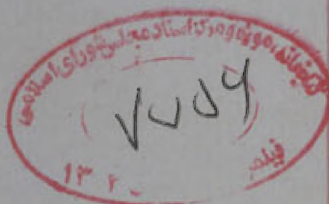
مصحح :

ناشر :

تاریخ انتشار :

کتاب التواریخ

۱۰۳۹



هَذَا كِتَابُ التَّوَارِيخِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خدا را که سلاطین جهان بر آستانه عظمتش کینه
بنده کنند و خواجه زمان بر درگاه جلالتش مأثور امر و فرمان
ملکانش از سمت اشغال مصروفست و بزیر کی ذات بی هاش
از وصمت تغیر و زوال مأمون و صلوات زاکیات بر پیغمبر
آخر الزمان ابوالقاسم محمد مصطفی و وصی او ابوالحسن علی
مرتضی و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و بعد این مختصر میت در بیان احوال حضرت مصطفی
و ائمه هدی علیهم افضل الصلوات و اشرف النبیات و توابع
طبقات حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد از ولایت
سلطنت برافراشته اند و بر بلاد و عباد استیلا یافته

و در بلاد ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده اند و ذکر
بعضی از علما و وزرای نامدار بر سبیل تفضل بر طریق اجمال
و ایجاز بموجب فرمان واجب الادغان نواب نامدار عالمگیر
مر سپهر سلطنت و کامران ماه آسمان معدلت و جهان بنا
مظهر الطاف الی در درج سیادت و پادشاهی مطلع انوار
هدایت دودمان پیغمبری منبع آثار شجاعت خاندان حیدر
انکه در باغ شریاری و اقبال فعالیت بی هال و در بوستان
رافت و افصال و ویت بحد کمال حدت طبع نقاش بر تیره
اعلی و دقت ذهن وفادش بدرجه قصوی دلش بچشم
یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فردای شاخ
اقلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط اسنادان تعلیق
کرده و آثار ارقام کلک بدایع نگارش غبار تشویر بر چهره کل
و در بیان توفیق نموده محققست که کرا این مقله رنجه شود
راشته فلش را بقله بردارد همیشه کوی سبقت در میدان سعادت
از ارباب دولت رنجه و پیوسته بزبان اهل بیان بحسن تمایل
و لطف خصایل محمود و مدوح بوده کمال ذات شریفش شرح
مستغنی است بما هتای چه حاجت شب بختی را رکزال سلطنت

القاهر عضد الخلافة الباهر شجاعا للسلطنة والرافعة
 العدالة والنصفة والاقبال **ابو الفتح بهرام ميرزا الحکیم**
 الصغوی لازالت رایات نظرت وجلاله منصوره وآیات حشمه
 وعنايته وکماله مأثور منشور در سلك کتاب منظم میکرده
 ودر زینت و زینت کلام بمشتملات آیات و اخبار و امثال عربی
 تکلف ملوک نمیدارد تا مقصود محبوب نکرده و هر کس فهم
 مطلوب ازان بهرولت تواند کرد و این مختصر موسوم است
 بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم **قسم اول**
 در بیان هدایت مال حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین
 صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است **فصل اول**
 در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم **فصل دوم**
 در ذکر حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحية و الثناء **قسم**
دوم در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام بوده اند و آن بر
 چهار فصل است **فصل اول** در ذکر پشدادیان یازده تن
 مدت ملکشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال **فصل**
دوم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد
 و سی و چهار سال **فصل سیوم** در ذکر ملوک طوایف دو

شعبه بیت و دوتن مدت ملکشان سیصد و هفتاد سال
فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشانرا اکاسه خوانند
 سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال **قسم سیم**
 در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشته اند
 و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب است **مقاله اول** در ذکر
 جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 متصدی امر حکومت شده اند **مقاله دوم** در ذکر غلب و تسلط
 بنی امیه **مقاله سیم** در ذکر بنی عباس **باب اول**
 در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی
 امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است **فصل اول**
 در ذکر طاهریان **فصل دوم** در ذکر صفاریان **فصل سیم**
 در ذکر سامانیان **فصل چهارم** در ذکر غزنویان **فصل پنجم**
 در ذکر آل ^{غزنویان} بویه **فصل ششم** در ذکر آل بویه **فصل هفتم**
 در ذکر سلجوقیان **فصل هشتم** در ذکر حواری شاهان **فصل نهم**
 در ذکر انابکان **فصل دهم** در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو
 شعبه اند **شعبه اول** اسماعیلیان مغربند **شعبه دوم** اسماعیلیان
 ایران **فصل یازدهم** در ذکر سلاطین قراخانی بکرمان **باب دوم**

در ذکر سلاطین مغول **باب سیوم** در ذکر ملوک طوائف که بعد
 از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر
 پنج فصل **فصل اول** در ذکر جوایان **فصل دوم** در ذکر
 ایلیکانیان **فصل سیم** در ذکر شیخ ابواسحق اینجو و مظفریان
 و آن برد و مقاله است **مقاله اول** در ذکر شیخ ابواسحق **مقاله**
دوم در ذکر مظفریان **فصل چهارم** در ذکر ملوک کمرت
فصل پنجم در ذکر سرداران **باب پنجم** در ذکر پادشاهان ترک و آن
 دو فصل است **فصل اول** در ذکر قراقینلو **فصل دوم**
 در ذکر آق قوینلو **باب ششم** در ذکر سلاطین ازبکیه
 که بعد از سنده شعایه بیا و آراء النهر بحر اسان آمده اند **قسم**
چهارم در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت
 و هدایت علیه عالمیه صفویه حقهتم الله بالانوار الخلیفه القدسیه
 والدوله السمردیة که مقصود اصلی ازین تالیف نشر منافع
 بهیه و مآثر رفیعہ ایشانست و الله المستعان و علیه التکلیف
قسم اول در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ^{بیان احوال}
 و سلم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو

فصل است **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم ولادت آنحضرت روز جمعه و وقت طوک
 آفتاب هفدهم ربیع الاول و بر روایت عامه روز دوشنبه
 بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول عام الفیل
 در عهد کسری انوشیروان عادل در مکه مبارکه شرفها الله
 تعالی بوده کنیت مبارکش ابوالقاسم است و نام شهرد آن
 حضرت محمد واحد است چنانچه قرآن عظیم بدان ناطق است
 و نسب شریفش اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
 بن عبدمناف بن زهره بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب
 بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن نزار بن
 معد بن کنانه بن خزمیه بن مدرک بن الیاس بن نصر
 بن عدنان و نسب عدنان با اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام
 پیوندد اما محقق نشد که واسطه چندست و مادر آن
 حضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن
 کلاب بن مره است و مرصعه اول چند روز ثوبینه کنیزک
 ابولهب بوده و بعد از وحلیه بنت عبدالله بن الحارث السعدی
 از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

هنوز متولد نشد بود که پدرش عبدالله مدینه درگذشت و
چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه
وفات یافت و بعد از وفات آمنه جدش عبدالمطلب حافظه
آنحضرت می نمود و چون هشت ساله شد عبدالمطلب درگذشت
بعد از آن ابوطالب که عم اعیانی آنحضرت بود کفیل او شد
و رعایت و حمایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از آن
بواجبی می نمود و بر مقام فرزندان خود ترجیح می کرد و
چون دوازده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه خود بخارج
بشام برد و بصوابدید بحیراء راهب که علامات نبوت در آن
حضرت مشاهده کرده بود باز کرد امید که مبادا جو دان در حق
او غدری کنند و در بیت و پنج سالگی بجهت خدمت علیها
السلام بخارجت شام رفت چون ازین سفر مراجعت فرمود
خدمت را در کجاک آورد چون سی و پنج ساله شد قریش خانه
کعبه را عمارت می کردند آنحضرت در آن کار حکم فرمود و
حجر الاسود بدست مبارک خود بر رکن عراقی نشانند و چون
سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبریل علیه السلام
در غار حرا روز دوشنبه بیت و هفتم رجب وقت چاشت برو

ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی او را بنور و حق مشرف گردانید
و به نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت در مقام
سر سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت می نمود و مردم
اندک اندک بدین در می آمدند و بعد از سه سال بفرمان آنحضرت
دعوت دین اشکارا کرد و بشان قریش را دشنام داد و گفت ای
قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان از آن جهت بسیار
میدادند و مبالغه در این ایثار می کردند پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه این ایثار
اکتاف بعضی از مسلمانان از آنجهت فرستاد و در سال هفتم گفت
قریش از غایه خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد بستند
که با بنو هاشم مناکحت و مبیعت و مکالت نکنند و عهدنامه
درین باب نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت
داشتند ابوطالب جهت احتیاط که مبادا اکتاف در حق آن
حضرت غدری کنند ویرا با سایر بنو هاشم بحصاری که
آزاد شمع خواندند در آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
با بنو هاشم قریب سه سال در آن شعب که تعلق با ابوطالب داشت
بسختی و تنگی گذرانیدند عبدالله عباس رضی الله عنه در آنجا

مؤلف شد و بعد از آن بعضی از قریش که میل بجانب بنو هاشم
داشتند آن عهد نامه باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و ابوطالب و بنو هاشم از آن شعب بمنازل خود آمدند و در نصف
شوال سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و بعد از او خدیجه
بسر روز درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سال را
عام الحزن خواند و بعد از ابوطالب برادرش عباس امیر مکه شد
مردی حلیم بود اذیت قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفع
نمی توانست کرد دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایندای
که پیشتر بر آن قادر نبودندی نمودند چنانکه آنحضرت در مکه
نمی توانست بود بجانب طایف رفت و یک ماه در طایف بسربرد
کس دین او نپذیرفت و با او جفاها کردند متوجه مکه شد
در راه کوهی از جن بدو رسیدند و مسلمان شدند و مکینان
اتفاق کردند بودند که آنحضرت را در شهر نکذارند مگر مطعم بن
عدي از اهل مکه بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر را صلی الله علیه و
آله و سلم امان داده بکه آورد پس حضرت را بخانه خود تشریف داد
و مطعم و اولاد وی از آن سرور خبر داری بودند و محافظت
وی نمودند آنحضرت با مروحی تعالی برای نای کفار صبر میفرمود

و در سال یازدهم از نبوت شش کس از مدینه از قبیل خزرج که دو
نوسم حج بکه آمدند بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان
شده مدینه باز گشتند و مردم را بعبودیت باسلام میخواندند ذکر
آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق
افتاد و در سال سیزدهم هفتاد مرد و سرزن از مردم مدینه
در شب دوم از ایام تشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت
بیعت کردند که متابع و فرمان بردار باشند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دوازده نقیب در میان ایشان تعیین فرمود
و مصعب بن عمیر را همراه ایشان مدینه فرستاد تا ایشان را
قرآن و شریعت تعلیم کند و اکثر اهل مدینه بر دست او مسلمان
شدند و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اجماع کردند آنحضرت صحابه را بتقاریب مدینه فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مکه بمنزل خود بگذاشت تا
و داعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان رساند و خود
از عقب ایشان بفرمان الهی سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع
الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین ایام
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از مکه بیرون آمدند

حضرت الحنفی شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از چارده
شبان روز بخانه ابوالیوب انصاری نقل فرمود و در حدود آنجا
زیستی که اکنون بقعه مبارکه است مجزید و بر و مسجد و خانه ساخت
و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند بدین سبب انصار
لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جویدان که در شهر مدینه و
حوالی آن بود ند صلح فرمود و سلمان فارسی بخدمت آنحضرت
آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میان یاران
عقد مواخات بست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود
که میان یاران عقد مواخات بستی و مراهم برادری تعیین
نمودی آنحضرت فرمود انت اخی فی الدنیا و الاخره تو برادری
در دنیا و آخرت و فرمان الهی فاطمه را علیها السلام باحضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه
محول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
در مدینه تشریف داشت پنجاه و شش سریر بر سر دشمن فرستاد
و بیت و هفت بار با کفار با برحق تعالی غزا کرد و تفصیل
آنها در کتب مفصله مذکور است اما در غزوه آنحضرت را
بافس مبارک خود با کفار مقاتله واقع شد **اول** غزوه بدر است

که در صبح روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت واقع
شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با سیصد و پنجاه نفر از
مهاجر و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در
موضعی که آنرا بدر خوانند با منادی قریش که مقدم ایشان
ابوجهل علیه اللعنه بود و قصد و پنجاه کس همراه داشت
و لشکر اسلام هفتاد و شش و دواست و اسب و شش زره
و هشت شمشیر پیش نبود و درین غزوه فتح پیغمبر را بود و ابو
جهل و عتبّه و ثیبه و ولید بن عتبّه و امیه بن خلف با هفتاد
کس از منادی قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند
و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چها
کس از مهاجر و انصار شهید شدند **دوم** غزوه احد است
که در هفتم ماه ثوال سال سیم از هجرت واقع شد ابو سنیاء
و عکرمه بن ابوجهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابوعاص
و اهاب با هزار کس بجنک آنحضرت از مکه آمدند بودند پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم با هفتصد کس دریای کوه احد با ایشان
غزا کرد درین غزوه اول ظفر حضرت را بود و بیت و کس
از کفار کشته شدند و در آخر کجائی رسید و حرم علم آنحضرت را

با هفتاد کس شمشیر کردند و هفتاد دیگر بخرج کشند و روی
سبائك آنحضرت بقریب سبک بخرج شد و حلقه‌های خود در
رخسار با انوار وی نشست و خون بر روی و محاسن مبارکش
فرو آمد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقریب دوازده
کفاز را منفرم گردانید و آنحضرت از ایشان نگاه داشت و
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق او فرمود لا فتی الا علی لا
سیف الا ذوالفقار بعد از آن کفاز بکه رفتند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم بدین مراجعت فرمود **غزوه**
بنی المصطلق است که در شعبال سال پنجم از هجرت در موضع
مرسیع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین غزوه
فتح فرمود و ده کس از کفار مکه که مقدم ایشان حادث بن ضرار
بود کشته شدند و از مسلمانان يك کس شمشیر کشت و اموال و
اسباب و زنان ایشان را برده و اسیر کردند **چهارم** غزوه خندق
است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برگرد مدینه و لشکر خود بصورت
سلان فارسی خندق حفر فرموده بود و آنرا غزوه اخرا بیز گویند
در ذی القعدة سال پنجم واقع شد ابو سفیان باده هزار کس برگرد
خندق فر آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز محاربه

می نمودند و درین غزوه عمرو بن عبدود که از نشا هر مبارزان
قریش بود بدست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقتل آمد بعد
از بیست روز چون کفار را کار از پیش نرفت و خوف و هراس
بر ایشان غالب شد بکه باز کشند و مسلمانان از ایشان خلاص
یافتند و درین غزوه نیری بدست سعد بن معاذ رسید و بعد
از فتح بنی قریظه بدان در گذشت **پنجم** غزوه بنی قریظه است
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در همان روز که از غزوه خندق
فاریغ شد بسبب آنکه بنی قریظه نقض عهد کرده بودند و در
غزوه خندق با کفار حاضر گشته بنیای قلعه ایشان رفت
و بعد از پانزده شب از وفات کرد و بصواب بدین سعد بن معاذ
مردان ایشان را که بر وایی ششصد و بر وایی نصد کس بودند
فرمودند تا کردن زدند که در کان ایشان را برده گرفتند و
اموال ایشان را میان مسلمانان قسمت فرمودند **ششم** غزوه
خیبر است که در سال ششم از هجرت واقع شد و آن هفت قلعه
بود درم امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یک روز سر قلعه
فتح فرمود و با چهار قلعه دیگر به نیمه مال صلح کرد و شجاعت
و مبارزت آنحضرت در اسنخا لاص این قلاع مشهور است

درین غزوه بازده کس از مسلمانان بجهاد نرسیدند و خود
و سر کس از یهود کشته شدند **هفتم** فتح مکه است که در
رمضان سال هشتم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم باده هزار مرد بکمر رفت بعضی از اهل مکه دروغی
که آنرا خندمه خوانند با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند
از صحابه دوسر کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار
کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم کعبه معظمه از شر پاک گردانید و اهل مکه مسلمان
شدند **هشتم** غزوه حنین است که در ششم ماه شوال
سال هشتم واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح
مکه باده هزار کس بحنین رفت عجب کفار هوازن و ثقیف
و امیر هوازن مالک بن عوف نهری و پیشوای ثقیف کنانه
بن عبد الیل یثقی بودند و با ایشان چهار هزار مرد بود درین
غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و هزیمت شدند و پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام و عباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و
شش کس دیگر از بنی هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان

جمع شدند و بر کفار حمله کردند و هفتاد کس از کفار کشته شدند
و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال و اسباب هوازن
و ثقیف بدست مسلمانان افتاد **نهم** غزوه طایف است
که در ماه شوال سال هشتم واقع شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بقصد عوف بن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از
حرب حنین فرار کرده بودند در حصارهای طایف محصور
گشته متوجه شد و هفده شب آنرا طایفه را محاصره
کرد و در آن مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب
جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد از آن از بای
حصار فتح ناکرده کوچ فرمود و بنزل جفرانه آمد و غنائم که
از حرب طایف بدست مسلمانان آمده بود در آن موضع قسمت
فرمود درین منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف
مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمده از اسلام سایر خبر دادند
و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز بیامد و مسلمان شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام سبی هوازن را با ایشان
باز داد و بالجلد آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه
اقامت نمود و ده سال در مدینه و درین مدت اهل مکه و ثقیف

وطایف و بمن سلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل سلفی
 کردند و باسلام درآمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعه
 افوار دین سیف منشور گشت و آثار ظلمت و کفر و ضلالت محو
 شد و اصحاب که بجانب حبش هجرت کرده بودند باز آمدند آن
 حضرت هفت رسول از مدینه بیاد شاهان اطراف فرستاد و
 بهر يك نامه نوشت و ایشان را باسلام خواند **سر** نامه
 صفی را بنجاشی ملک حبشه فرستاد بنجاشی نامه حضرت پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم احترام فرمود و از تحت فرود آمد
 و باد بر زمین نشست و نامه را مطالعه فرمود و جواب نامه نیکو
 نوشت و تحفه فرستاد و مسلمان شد و **دعیه** بن خلیفه
 کلبی را بهر قل قیصر روم فرستاد او نیز جواب خوب نوشت
 و در اسلام او را خلافت **عبدالله** بن خذافه سہمی را
 پرویز پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد
 و در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم ناسزا گفت آنحضرت
 او را نفرین کرد بدین سبب ملک او براقضاد و کشته شد و از
 نسل و کنی دیگر از پادشاهی تمتع نیافت و **خطیب** بن ابی
 بلتعذر بمقوقر یا سکندریه فرستاد مسلمان نشد اما نامه را

جواب نوشت و تحفه فرستاد بعضی گویند که لدال زان تحفه
 که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخشید و **شعیب** بن
 وهب اسدی را بشارت عشاق بشام فرستاد و مسلمان نشد و
 نامه را نیز جواب نوشت و **سلیطه** ابن عمر و عامری را بخوز
 حنفی پادشاه پیام فرستاد مسلمان نشد و نامه را نیکو جواب
 نوشت اما سلیطه را جامه های خوب پوشانید و انعامی فراخورد
 داد و **سلای** خضری را بمنذر بن ساوی ملک بحرین فرستاد
 مسلمان شد و جواب نامه نیکو نوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و رساله هم از محبت با اهل بیت و اصحاب یکباره معظه توجه
 فرمود و آنرا حجة الوداع گویند در حین معاودت در غدیر خم
 با اصحاب گفت اَلَا اُولٰٓئِکَ اَبَاؤُکُمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی بنیستم
 من اولی مؤمنان از نفسهای ایشان انگاه فرمود که بدرستی
 که خطای تعالی مولاي منست و من مولاي جمیع مؤمنانم بعد
 از آن دست امیر المؤمنین علی علیه السلام را بگرفت و فرمود
مَنْ کُنْتُ مُوَلًّا فَمَنْ ذَا عَلٰی مُوَلَّاهُ اللّٰهُمَّ وَاِلٰی مَنْ وَاِلَآهٍ وِعَادَ
مَنْ عٰدَاہُ وَاَنْصَرُ مِنْ نَّصْرٍ وَاَخْذُ مِنْ حَذِّکَ وَاَدْرَا الْحَقُّ
حَيْثُ کَانَ چون مدینه رسید در ماه صفر بیمار شد و چنانچه

شیخ جمال الدین الحسن بن یوسف ابن مطهر علی در تحریر آورده
 پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در بیست و هشتم صفر سنه عشرين
 الهجره از دار فناء بدار بقا رحلت فرموده و بعضی گفته اند در ماه
 ربیع الاول سنه احدى عشرين الهجره آنحضرت از عالم رفقه امیر المؤمنین
 علی علیه السلام و عباس فضل و قثم پیران عباس در غسل آن
 حضرت حاضر بودند امیر المؤمنین علی علیه السلام آنحضرت را
 بشت و دیگران مدد کردند و چون تجصین و تکبیرین کردند حضرت
 امیر المؤمنین نماز گزارد و در دهانخانه که آنحضرت در آنجا از عالم
 رفقه بود بوطحہ انصاری باشارت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 بحفر قبر مشغول شد و لحده کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و عباس و فضل آنحضرت را در قبر نهادند و صورت قبر رسول صلی
 الله علیه وآله وسلم را چنانکه اکنون است راست کردند و سن مبارکه
 آنحضرت شصت و سه سال بوده و آنحضرت را بعد از وفات بغیر از
 فاطمه علیها السلام فرزندی دیگر نمانده و مادر وی خدیجه است
 علیها السلام و النخبة و در حجرات و خوارق عادت و شمایل و خصایص
 و کرام اخلاق آنحضرت مجلدات پرداخته اند این مختصر احتمال آن
 نکند و اعظم معجزات قرآنیست که تأییدات باقیست **الله در قابل**

تأیید نیست روز هفتی نباد **افشای چو او ندارد یاد**
 فیض فضل خدای دایه او **قر پرهای ساینه او**
 زوت نقدینه خزینه جود **هر عالم طفیل او مقصود**
فصل دوم در ذکر ائمه هدی علیهم التحية والتنا
 وایشان دوازده امام اند **اسام اول** حضرت امیر المؤمنین
 علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف که
 پسر عم اعیانی حضرت مصطفی و زوج بقول فاطمه زهراست
 صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین ولادت آنحضرت روز جمعه
 سیزدهم ماه رجب و بر وائی سیم شعبان بعد از عام الفیل بی
 سال و در حم مکه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد
 منافست که بفضایل بسیار و برکات پیشمار انصاف دارد کنیت
 مشهور آنحضرت ابوالحسن و ابو ترابست و لقب شریفش مرتضی و امیر
 المؤمنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم امام بحق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و واد
 علوم نبی و وصی رسول و ولی جمیع مؤمنان اوست و مقصود از
 آیه **اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَ سُوْرَةُ هَلْ لَیْ وَ صَاحِبِ قَوْلِ کَوْ کُنْتُ**
 الغطاس در هر مشاهد و غزوات رفیق حضرت مصطفی بوده

مکر در غزوه بنوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت را در مدینه
قایم مقام خود کرده بود و در شان او فرموده است منی بمنزله هرومن
موسی الا الله بنی بعدی و در وقتی دیگر فرموده علی منی و انا منه
همیشه کافه علیه مؤمنین در سایل مشکلا از مشکلات علم آنحضرت
بقتضای حدیث صحیح مصطفوی انا مدینه العلم و علی بابها
و بودای قول صریح مرقنوی سلوی غماشتم مستند و مستند
بوده اند و پیوسته عامه برای مسلمانان از مصباح کرامات و
خوارق عادات آنحضرت مقنن و مستقیض کشت مناقب و فضائل
و خوارق عادات و مواظبت بر عبادات و حلم و علم و کرم و سایر
خصایل سنیه و ثمال علیه از آنحضرت پیش از آنکه که بنقیر
زبان و تحریر بیان استقصای آن نمود کفی فی فضل مولانا
علی و وقع الشک فیه انه الله در او اخذی الحجه سنه
حسن و ثلثین من الهجرة سلمانان در مسجد رسول صلی الله علیه
و آله وسلم با آنحضرت بیعت کردند و معتزلی کافه انام کشت
جهان از آفتاب هدایت آنحضرت نورانی شد معاقدین سیف
تقویت و ترویج یافت و مبانی شرع شریف تاسیس و تشدید
پذیرفت و اهل عالم در سایه مرحمت آنحضرت بعبادت دارین

فایز گشتند بعد از آن آنحضرت را با خالفان سر نوبت واقع ^{جنگ}
شد **اول جنگ** جمل است که در ماه جمادی الآخر سنه ست
و ثلثین من الهجرة اتفاق افتاد در بصره درین جنگ از مخالفان
که ایشانرا ناکثین خوانند طلحه و زبیر با جمعی کثیر کشته شدند
و حق بر باطل غالب آمد آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف
ارزانی فرمود و آزادان خلافت ساخت **دوم جنگ** صفین
که در صفر سنه سبع و ثلثین من الهجرة با معاویه و اهل ثمام دست
داد و مدت حرب و رب صدر روز منتهی شد و قریب پنجاه
هزار کس و بر و ایی هشتاد هزار از اهل شقاق که ایشانرا فاسقین
گفته اند درین جنگ کشته شدند و از جانب حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
بود که او بدست اهل بی کشته شود و در الشهادتین خرمیه بن
ثابت انصاری از صحابه کبار و او پس قریب از ثمانین با جمعی
کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بکر عمر و عاص
مصطفی بر سر پیرها کردند و گفتند ما شمار بکتاب خدا میجوئیم
لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام بعضی در جنگ سستی
کردند آنحضرت معاودت فرموده بجهان کوفه روان شدند

معاویه بشام رفت **سیوم** جنگ نهروانست که در سنه ثمان
 وثلثین باخواجه که ایشان را مار قین خوانند واقع شده جلا
 خواجه که چهار هزار کس و بروایی شش هزار کس بودند کشند
 شدند مگر نه تن که بیرون رفتند و ذوالشذیه که پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم از قیل او خبر داده بود از خواجه درین
 جنگ بقتل آمد و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فتح
 فرموده بکوفه مراجعت فرمودند و دیگر باره عنهم جنگ معاویه
 و اهل شام داشتند درین اثنا عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه
 بوقت صبح نوزدهم رمضان سنه اربعین من الهجرة و بروایتی
 هفدهم رمضان در مسجد کوفه آنحضرت را زخم زد و کارگر
 آمد و در شب بیست و یکم رمضان مذکور بدارچنان و در و ضه
 رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
 مدت عمر شریفه آنحضرت شصت و سه سال بقول شیخ شهید
 و مشهد مبارکش نجف کوفه است که تا انقراض زمان مقصد
 جهانایا و مطلب و مطالب عالمیاست و آنحضرت را بروایت
 شیخ مفید بیست و هفت فرزند بوده امام حسن و امام حسین
 و زینب کبری و زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است و مادر

ایشان فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و محمد حنفی
 کنیت او ابوالقاسم است و مادر او خوله بنت حنیفه و عمرو بنه
 توانست و مادر ایشان ام المبین بنت خرام بن خالد است و محمد
 اصغر و عبدالله مادر ایشان لیلی بنت عیسی خثعمیه است و
 ام الحسن و سلمه مادر ایشان ام سعود بن عمرو بن سعود
 ثقی است و بقیه و رقیه صغری و امهانی و ام الکرام و ام جعفر
 و امامه و ام سلیمه و سیمونه و خدیجه و فاطمه از امهات مختلف
ابام دوم امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما
 آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و اکرم اهل عالم است
 و فرزند نخستین امیر المومنین و فاطمه بنت سید المرسلین
 کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب نفی و طیب و زکی و سبط و
 سید ولد است آنحضرت روز سه شنبه شصت و شصت و شصت
 اشین من الهجرة در مدینه بوده بعد از وفات حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر بمعاویه
 رسید بخار به برخواست و آنکه عراق کرد حضرت امام نیز بالشکر
 عراق برابر رفت و چون بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند
 و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدى و اربعین من الهجرة است

و حضرت عیسی علیه السلام

حکومت معاویه باز گذاشت و در مدینه شریفه نطق فرمود و
عبادت مشغول گشت و در آخر با غوای معاویه علیه اللعنه
المناس سوده در کوزه آنحضرت ریختند و آنحضرت را سحوم
ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز پخشیم هفتم
صفر سنه شصت و اربعین و بروایتی سنه شصت و اربعین بعالم
بقا انتقال فرمودند و در بقیع مدفون شدند مدت عمر شریفش
چهل و هفت و بروایتی چهل و هشت سال بود و آنحضرت را بروایت
شیخ معنید پانزده فرزند بوده زوید و ام حسن و ام حسین
مادر ایشان ام بشیر بنت ابی سعید است و حسن مادر او
حولات بنت منظور و عمر و قاسم و عبدالله مادر ایشان ام ولد بوده
و عبدالله بن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین از م و طلحه و فاطمه
مادر ایشان ام اسحق و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه از امهات
مختلف و عقب از اولاد کرام آنحضرت از زید و حسن باقی
مانده **ایام سیوم** امام حسین بن علی مرتضی است صلوات الله
وسلامه علیه و ما ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در رد
نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنه ثلث من الهجرة و بروایتی
روز پخشیم سیزده رمضان بوده و بروایت شیخ معنید پنجم

شعبان سنه اربع بود ایام امامت آنحضرت یازده سال و یازده
ماه و سه روز گنفت آنحضرت ابو عبدالله است و لقب رشید
و طیب و وافی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لموصی
الله بعد از برادر بزرگوار خود اشرف و افضل عالمیاست
چون معاویه علیه اللعنه در رجب سنه ستین ریخت بر دست
اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را
که این غم آنحضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست
هزار کس به بیعت درآمدند و صورت حال عرضه داشت
حضرت امام علیه السلام نموده آنحضرت را طلب داشتند درین
اثناء عبدالله زاید بنی موده نرید علیهما اللعنه از بصره بکوفه
آمد مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام از مکه بعراق
آمد اهل عراق خلافت کرده با عبدالله زاید در قیام آن
حضرت متفق شدند و آنحضرت را به شهادت و دوتن و بروایتی
هشتاد و دوتن از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشورا
سنه احدی و ستین شهید ساخته مدت عمر شریف آنحضرت
پنجاه و شش سال و پنج ماه و هشت روز بوده جد مبارک
آنحضرت علیه السلام با سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون

گشت اولاد آنحضرت بعض روایات شش ندر علی اکبر کنیت او ابو
محرم و مادر او شاه زنان دختر کسری بزدجرد شهریار که
ملک عجم بود و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مریم که در کربلا شهید
شد بعض روایات او را علی اکبر گویند و جعفر مادر او قتیله
که در زمان حضرت امام علیه السلام وفات یافت و عبدالله
که در کودکی در جنگ کربلا بگری بدو رسید و شهید شد و
سکینه مادر ایشان رباب بنت امر القیس و فاطمه مادر او ام
اسحق بنت طلحه و بعضی گفته اند آنحضرت را پسری دیگر بوده
او را علی اوسط میگویند **امام چهارم** امام زین العابدین
بن امام حسین بن علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیه
کنیت آنحضرت ابو محمد و ابو القاسم و بروای ابو الحسن است
و لقبش سید العابدین و سجاده و ذو القنات بوده بعد از
امام حسین امام و افضل اهل عالم است ایام امامت او سی و
چهار سال و دو روز و ولادتش بروایت شیخ شهید روز یکشنبه
پنج شعبان سنه ثمان و ثلثین در زمان حیات امیر المومنین
علیه السلام در مدینه بود و مادرش شاه زنان دختر کسری
چنانچه گذشت آنحضرت در روز واقعه هایل امام حسین

علیه السلام بیمار بود اتباع یزید لعین آنحضرت را با خنجرات اهل
بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشانرا بدمیده فرستاد و آن
حضرت در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم ساکن شد و چون سن شریفش به پنجاه و هفت سال
رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه دوازدهم محرم سنه
حسن و تسعین و بروایتی سنه اربع و تسعین بنسبم اعدای
دین بجوار قدس رحمت رب العالمین انتقال فرمود و در بیع
مدفون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود امام و قایم
مقام محمد باقر علیه السلام مادرش ام عبدالله و بروایتی ام
حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب و زینب و عمر
مادر ایشان ام ولد بود و عبدالله و حسن و حسین و الذی ایضا
نیز ام ولد و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان
نیز ام ولد و علی که خردتر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نیز
از ام ولدست و محمد و محمد اصغر نیز مادرش ام ولدست و فاطمه
و علیه و ام کلثوم و الذی ایشان معلوم نیست کرام و لذایخ ارام
ولد بوده و بروایتی عبدالله نیز از اولاد کرام حضرت امام است
و عبدالله اعرج مشهور است و سادات بنی المختار از نسل

ویند **امام پنجم** امام محمد بن امام علی بن العابدین بن امام حسین
 بن امیر المؤمنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه علیه ایام
 امامت نوزده سال و دو ماه و هشت روز است کنیت آنحضرت
 ابو جعفر و لقب شاکر و عادی و شریفترین لقبهای وی باقر است
 جهت تبقر آنحضرت یعنی توسعش در علم نبی شریف آنحضرت
 از دو وجه منتهی میشود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از باب
 پدر و از جانب مادر چنانچه مذکور شد بعد از حضرت امام زین
 العابدین خلیفه و قائم مقام با امامت اوست شیخ مفید گوید آنچه
 از علم دین و آثار سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب از امام
 محمد باقر علیه السلام ظاهر شده از دیگر اولاد امام حسن و امام
 حسین علیهما السلام ظاهر نشده ولادت آنحضرت بروایت شیخ
 شهید روز دوشنبه سیوم صفر سنه سبع و خمین و بیروانی
 روز جمعه غره رجب سنه مذکور در مدینه شریف بود و عمر غزیزش
 بروایت اصح پنجاه و هفت سال بوده و رحلت آنحضرت بروایت
 شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر و مایه بود
 و در اکثر کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبدالملک مروان
 بنی ابرهیم بن ولید مسموم شد حضرت امام جعفر صادق علیه

السلام متصدی غسل آنحضرت شد بعد از قیام بلوازم جبهیز
 و تکفین در بقیع نزدیک عالمقار و والد بزرگوار مد فون
 کشت اولاد آنحضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابو عبد الله
 جعفر بن محمد مادر ایشان ام ولد فروه دختر قاسم بن محمد
 بن ابی بکر بود و ابرهیم و عبید الله و الله ایشان ام حکیم
 بنت اسد و علی و زینب مادر ایشان ام ولد و ام سلمه
 مادرش زینب و نزد بعضی آنست که امام را دختر همین ام
 سلمه بود **امام ششم** امام جعفر صادق بن امام محمد بن امام
 زین العابدین بن امام حسین بن امام علی ابن ابی طالب است
 ایام امامت سی و سه سال و ده ماه کنیت مبارکش ابو عبد الله
 و ابو اسماعیل نیز گفته اند و لقب هارونش صابر و فاضل
 و ظاهر و مشهورترین القاب صادق است آنحضرت در زمان
 امامت خود اشرف اولاد رسول و اکرم احفاد بقول بود
 و امام عالمیان حضرت امام محمد نص و مؤوده بر امامت امام
 جعفر صادق همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم نص کرده بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت
 امیر المؤمنین بر امامت امام حسن نص کرده و امام حسن

نص کرده بر امامت امام حسین و همچنین هر امامی بر امامت
 امامی دیگر نص فرموده تا منتهی شده سلسله امامت با امام
 حجة القاسم محمد مهدی صلوات الله و سلامه علیه جمیع
 و این نصوص بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده اند
 ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده
 روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین بوده
 و بروایت سنه ثمانین بوده در مدینه شریفه و صاحب کشف
 القمصر روایت دوم را صحیح گفته و آله آنحضرت ام فروه
 دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است چنانچه گذشت در ایام حیات
 پدر بزرگوار و جد امامت آثار بدو از ده سالگی رسید
 و بعد از وفات جد شریف خود امام علی بن الحسین علیه
 السلام نوزده سال دیگر در خلافت پدر نامور گذراند و
 بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت
 آنحضرت پس عمر مبارکش شصت و پنج سال بوده باشد
 وفات آنحضرت بر روایت شیخ شهید در سنه ثمان و بیست و
 دوشنبه منصف رجب سنه ثمان و اربعین و مایه بوده
 مدفن عالش در بیع در بهلولی مرقد شریف امام محمد باقر

و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله و سلامه علیه
 اجماع واقع شده و بروایت طبری آنحضرت زاده فرزند بوده
 اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین
 الاثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب است حضرت امام موسی
 و اسحق و فاطمه و محمد از حمید بر بره که ام ولد بوده متولد
 شده اند و عباس و علی و اسماء از اموات اولادند اما
 اسمعیل بزرگترین برادران خود است و حضرت امام جعفر
 با او محبت و شفقت بسیار بود چنانچه گروهی از شیعه
 در حیات امام کان بردند که بعد از امام قائم مقام او خوا
 بود لیکن در حیات پدر وفات یافت و در محل حمل جنازه
 نارسیدن بر قد حضرت امام چند نوبت بوضع جنازه
 اسمعیل امر فرموده هر نوبت روی مبارکش را کشوده بمردم
 می نمودند تا موت او بمردم یقین گردد و در بیع مدفن
 و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام جمعی که کاز امامت
 او داشتند از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص امام جمعی
 نبودند از درون بودند بجات او قابل شدند بعد از آنکه
 امام فوت شد فرقه ازین طایفه که قابل بجات اسمعیل بودند

از آن اعتقاد برگشته بامامت امام موسی علیه السلام قابل
شدند و باقی این طایفه دو فرقه شدند یکی از آن دو قابل
بامامت محمد بن اسمعیل گشتند بچنان آنکه اسمعیل امام بود
پس احق است بامامت از برادر و دیگری بجات اسمعیل
قابل بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو گروه را
اسمعیلیه گویند و عبدالله جعفر بعد از اسمعیل از باقی
برادران بزرگتر بود بعد از فوت حضرت امام دعوی امامت
کرد و بامامت موسی علیه السلام قابل شدند و تابعان و پیرو
افطی خواستند جهت آنکه عبدالله پاهای بزرگ داشت و افطی
بزرگ پای را گویند با آنکه داعی ایشان بدین مذهب عبدالله بن
افطی بود و امامت محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را
خروج بسبق لازم است و او سخی و شجاع بود و بدیباچ مشهور
روزی روزه داشتی و در وی افطار کردی و بر مأمون سه شمع
و تسعین خروج کرد و عیسی جلوی بقال او رفت و اصحاب
او منقزم شدند و او را گرفته نزد مأمون فرستاد مأمون او را
کرامی داشت و در خراسان بامأمونی بود تا در سنه ثلث و بیستین
وفات یافت در تاریخ گویند آورده که قبر امام محمد بن امام جعفر

صادق علیهما السلام بغایت متوقع و فاضل و مجتهد بود و از وزوای
و احادیث و آثار بسیارست و ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام
لازم داشت و قابل بامامت او و بعد از او بامامت حضرت امام رضا
علیه السلام و بعد از آن بامامت امام محمد جوادی علیه السلام بود
و از پدر خود امام جعفر صادق علیهما السلام نیز مرید بزرگ
بوده **امام هفتم** امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد
بن امام علی بن زین العابدین بن امام حسین بن امام علی مرتضی است
صلوات الله علیهم اجمعین ایام امامت بیست و هشت سال و
نه ماه بوده کتبت شریفش ابوالحسن و ابو ابراهیم و ابو علی و
ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب عبد صالح و کاظم لقب مشهور
آنحضرت از کثرت تحمل و بردباری و صبر بر سخت و بعضی صابر
و امین و صالح را نیز القاب او شمرده اند بعد از پدر بزرگوار
مسند نشین امامت و ولایت بود و ولادت آنحضرت بر روایت شیخ
شهید در سنه ثانی و عشرين و مائیه بوده و در روز یکشنبه هفتم
صفر بتزل ابواه که میان مکه و مدینه است و بعضی گفته اند سنه
سبع و عشرين و مائیه بوده در آخر عهد بنفرونده هرون یکسال
محبوس بود و بعد از یکسال آنحضرت را بیعت داد نقل کردند و فضل

فصل امامت برادر خود امام موسی را نقل
مستفاده و عبارت بن جعفر صادق را نقل

بن ربيع سپردند و مدتی در آن حبس ماند بعد از آن او را از فضل
بن ربيع گرفته بفضل بن يحيى بر یکی سپردند و فضل بن يحيى
در شرایط حد نکاحی آنحضرت نفسی نیک کرد بنا برین هارون
بر فضل بن يحيى غضب کرده سندی بن شاہک مطعون آن امام
معصوم با خرمای که میل میفرمود مسموم کرده بخورد آنحضرت
داد و آنحضرت از آن معنی اخبار فرمودند که زهر دگر خوردی
من کردم و فرزندک بدن من بر زردی بعد از آن برخی بعد از آن
بسیاهی میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارک
آنحضرت ظاهر شده و دین حیات بخلاف حیوة و ممانه سپرد
و این واقعه بروایت شیخ شهید در بیت و چهارم رجب سنه
ثلث و ثمانین و مایه واقع شد و بروایت روز چهارم رجب و پنجم
رجب سنه احدى و ثمانین و مایه و آنحضرت ترا میفرمود که بنی هاشم را
آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتها داشت بردند و بجوار
رحمت الهی سپردند و دین سالها در زمان هدایت نشان کثیر
الاحسان عالمحضرت پادشاه عالمیان ابوالمظفر شاه اسمعیل
بهادرخان الصفوی الحسینی نعمته الله بقفرانه و اسکندریه
جنانکه که بنموده آنحضرت بر سر قبر مبارک حضرت امام علیکم

کتب بر رک و عارت عالی ساختند و در جمیع مشاهدایم علیهم
السلام آنقدر وظائف مقرر داشتند که در هیچ زمان مثل آن
نبوده مآد آنحضرت چنانکه مذکور شد ام ولد حمیده برید بود
و اولاد اجداد آنحضرت بروایت سی و هفت بوده اند و بروایت سی
و هشت بدست پسر و محمد دختر اما اولاد ذکورا امام الهام
ابوالحسن علی الرضا علیه الفتحه و الشا و زید و ابراهیم و عقیل
و هرون و حسن و حسین و عبدالله و محمد و احمد و جعفر
و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم و حمزه که نسبت نسب والا
رئیت سادات عالی علیه صفویه ختم الله بالاکوار القدسیه بآن
امام زاده منتهی میگرد و تفصیل آن مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی دیگر عبدالرحمن و قاسم و جعفر الاصفهانی
اما دختران خدیجه و ام فروه و اسماء و فاطمه الکبری و
فاطمه الصغری و ام القاسم و حکیمه و اماء الصغری و محموده
و امامه و میمنه و در میان اولاد آنحضرت امام زاده احمد
متصف برید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع نزد والد
بر زکوار خود محترم بودی و امام زاده محمد نیز بصفت کرم و تقوی
انصاف داشت و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک میگرد

و سایر اولاد آنحضرت هر يك آراسته بر یور کمال و مرتب با نفع فضل
 و افضال بودند **امام هشتم** امام علی الرضا بن امام موسی بن
 امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام
 حسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه
 علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابوالحسن و لقبش صابر و صفی
 و وفی و مشهورترین القابش رضی است جهت آنکه راضی بودند
 موافق و مخالف از آنحضرت و علی سیوم از ائمه و حجت هشتم
 بر ائمه آنحضرت و ولادت شریفش بروایت شیخ شهید روز
 پنجشنبه یازدهم ذی القعدة سنه ثمان و اربعین و ماهیه بوده
 و الله آنحضرت ام ولد ستمائة بشعرا و لقبه نبویه بوده و بروایتی
 نجه و بروایتی مکم نام داشت در زمان مأمون رحاء بن الصفا که
 را که خال مأمون بود با جمعی از معتبران بجانب حضرت امام علیه
 السلام بمدینه فرستاد و آنحضرت را با هزار و اکرام از مدینه
 برو آوردند و در روز پنجشنبه در رمضان سنه احدى و
 مائتین ولایت عهد مأمون در مجمع عظیم با آنحضرت بیعت
 کردند و نام مبارک آنحضرت را در خطبه و سکه در آوردند
 و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند

بعد از مدتی رای مأمون را بر حضرت امام تغییر دادند و آن
 حضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر
 سنه ثلث و مائتین واقع شده و بروایتی در ماه رمضان و قبر
 آنحضرت در سناباد از موضع توقان از اعمال طوس است و آن شهید
 چنانچه در تاریخ آورده سوراین معتز که در زمان سلطان
 محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد و آنحضرت را شش
 فرزند بود ابو جعفر ثانی و الامام محمد جواد الثانی و ابو محمد
 الحسن و ابو جعفر و ابرهیم و حسین ایام امامت آنحضرت
 هشت سال و پنج ماه بود **امام نهم** امام محمد بن امام
 ابوالحسن بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام
 زین العابدین بن امام حسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی است
 صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو جعفر
 ثانی است چه آنحضرت در اسم و کنیت موافق حضرت امام ابو
 جعفر محمد باقر است و القاب آنحضرت منتخب و تقی و جواد و
 مرتضی و قانع و ذکی است ولادت آنحضرت در مدینه شریفه
 نوزدهم رمضان سنه خمس و تسعین و ماهیه بود و الله آنحضرت
 ام ولد بود که حضرت امام رضا علیه السلام او را خیر زنان

نام فرموده بود و او از اهل بیت ماریه قبطیه است آنحضرت
 در زمان مأمون بسیار معزز و مکرم بود مأمون دختر
 خود ام الفضل را بدوداد و چون نوبت بمعتمد رسید آنحضرت
 را در بیت و هشتم محرم سنه عشرين و مائتين از مدینه بمغلا
 آوردند و در روز سه شنبه آخر ذي القعدة سنه مذکور
 بعالم بقا انتقال کرد و بر وایق به تقسیم از عالم رفت ایام
 امامت هجده سال و مدتی عمر آنحضرت بیست و پنج سال و
 ده ماه و کبری بود تقریباً در بغداد بعقب جد بزرگوار
 ابوالحسن موسی کاظم آنحضرت در مقابر قریش مدفون شد
 سلام الله تعالی علیهم اجمعین فرزندان آنحضرت چهار
 بودند امام علی هادی و فاطمه و امامه **امام دهم**
 علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام جعفر
 بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین
 بن امیر المومنین علی مرتضی است صلوات الله و سلامه
 علیهم اجمعین القاب آنحضرت ناصح و فتاح و بقی و
 متوکل است و چون در ستر من رآی او را عسکری گویند
 اقامت داشت او را نیز عسکری گویند ولادت آنحضرت

چنانچه شیخ شهید در دروس آورده و صاحب کشف الغه
 از شیخ مفید نقل کرده منصف ذي الحجه سنه اثنی عشر
 مائتين بوده و با کثرت روایات سنه اربع عشر و مائتين است
 در وضع صریح از مدینه و الله آنحضرت ام ولد همانده غریبه
 و در روز دوشنبه سیوم رجب سنه اربع و خمسين و
 مائتين در ستر من رآی بر وضه رضوان خرامید و قبر پاک
 آنحضرت شهید ستر من رآی است و آنحضرت چهار فرزند بود
 باختلاف روایات ابو محمد حسن عسکری و حسین و جعفر
 المشهور بالکذاب و یک دختر عالیله و بعضی عالیله را نام نمیدند
 و علی را می قرایند و الله اعلم **امام یازدهم** حسن بن
 علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام
 جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام
 حسین بن امام امیر المومنین علی مرتضی است صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب
 خالص و زکی و هادی و سراج و عسکری ولادت آنحضرت
 چنانچه شیخ شهید در دروس آورده و روز دوشنبه
 چهارم ربيع الآخر سنه اثنی و ثلثین و مائتين بوده و الله

آنحضرت ام ولدست نام او حدیث در زبان معتمد عباسی در روز
یکشنبه یا جمعه با اختلاف روایات هشتم ربع الاول سنه ثانی
و مائتین در ستر من رای بروقت رضوان خراسید و با کثر روایا
این واقعه در روز یکشنبه بیست و دوم محرم بوده و در پهلوی
پدر بزرگوار مدفون شد طبری گوید بسیار از اصحاب سا برات
رفته اند که امام بیعت زهری که اعدا بدادن آن اهتمام کرده
بودند رحلت نمودند و همچنین جمیع ائمه علیهم السلام از اجله
آنحضرت بجز شهادة قطع نظر از این عالم فانی کرده اند و دلیل
جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حيث قال
والله ما مثالا لمقتول شهيد و آن حضرت را غیر از خلف
دایم و حجة قائم فرزندی نبود ایام امامتش پنج سال و هشت
ماه و کسری بود **امام دوازدهم** امام محمد مهدی بن امام
حسن العسکری بن امام علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن
علی بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام
زین العابدین بن امام حسین بن امام امیر المومنین علی
مرتضی است صلوات الله و سلامه علیه اجمعین با حضرت
رسالت پناهی در اسم و کنیت متحد است و از القاب آنحضرت

حجة و قائم و مهدی و خلف و صالح و صاحب الزمان و صاحب
مطلق فی قیام زمان شیعه در غیبت اولی آنحضرت بزبان رمن
از آنحضرت بنا حجة مقدسه تعبیر میکرده اند و عزیم و صاحب الامر
نیز می گفته اند ولادت آنحضرت شب جمعه منصفه رمضان
سنه خمس و خمسين و مائتین بوده و در ستر من رای نام آنحضرت
رحس است و چون والد صاحب آنحضرت امام حسن عسکری
از عالم بر رفت آنحضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه
پنج ساله بود حق سبحانه و تعالی آنحضرت را در طفولیت
علم و حکمت داد چنانچه در عهد بعثتی بر م و یحیی معصوم
علیهم السلام نبوت و حکمت از زانی داشت و امروز قطب العظم
و مدار عالم و امام و اشرف بنی آدم است و آن کسی است که پر کند
رضین را از قسط و عدل چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد
و مثل او درین امت چون حضرت علی السلام و آنحضرت را
دو غیبت است و یکی از دیگری دراز تر است غیبت اول در
وقت معتمد عباسی بر عم اهل تاریخ در سنه ست و ستین و
مائتین بوده و در غیبت سفارت آمد و رفت بحران آنحضرت
واقع بوده و از جمله بحرانست ابو هاشم داود بن النعمان الجعفری

و محمد بن علی ابن بلال و ابو عمر عثمان بن سعید التمار و پسر
 او ابو جعفر بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهیار و محمد
 بن ابراهیم و جماعتی دیگر هستند که اسامی ایشان موجب تطویل
 امامت ابن غیبی و سفارت جناب صاحب کشف الغم
 نوشته هشاد و چهار سال بوده و بروایت ثقات ثابت گشته
 که ابو عمر عثمان بن سعید مدتی مظهر کرامات و ظهور حالات
 اسلام بوده و چون او وفات یافت پسر او قائم مقام او شد یعنی
 پدر که ناشی از حکم حضرت امام بوده و او در شعبان سنه اربع
 یا خمس و ثلثایه از عالم رحلت کرد و بعد از او ابو الحسن بن روح
 از بنی نوخنت بنص ابو جعفر بجای او نشست و او در شعبان سنه
 ست و عشرين و ثلثایه دنیا را باز پرداخت و واقعه وفات
 او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد المکب
 که گفت که در مدینه السلام بعد از او دم در سالی که علی بن
 محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی بیرون
 آورد تردجی که پیش او بودند و منته آن اینست بسم الله
 الرحمن الرحیم یا علی بن محمد المرعظم الله اجر اخوانک فیلد فاکه
 میت ما بینک و بین سنة آیام فامع امرک ولا توص الى احد

يقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقفت الغیبة الشائنة فلا
 ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلك بعد طول الامد وقوة
 القلب خروج السیفانی والصحبة فهو کذاب مفتر ولا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که چون بدین توقیع عالم
 کشتم و از نزد علی بن محمد بیرون آمدم روز سادس وفات کرد
 کسی را وصیت نکردی بجای خود و بعد از ابن غیبی که روایت
 نازمان ظهور علامات بعد از آن باذن الله تعالی از مسکه
 مبارکه ظاهر خواهد شد و علم را از عدل و انصاف ملو خواهد
 ساخت **قسم دوم** در ذکر پادشاهانی که قبل
 از اسلام بوده اند و آن چهار بر فصل است **فصل اول**
 در ذکر پیشدادیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهار
 صد و پنجاه سال اول ایشان **کیومرث است** بعضی از
 مورخان او را آدم میخوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح
 علیه السلام میدانند و قاضی بیضاوی در کتاب نظام الفرائج
 ترجیح این قول نموده و بعضی گفتند اند آدم نیست اما پیش
 از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است حقیقت آن از دست
 میگذرد همه قول پیش از پادشاه نبوده مقام او در غارها بوده

و پست حیوانات پوشیدی در آخر عمارت ساخت و حانه
کرد و شهر از آن پیدا گشت کیورث را هزار سال عمر بود اما سی
سال پادشاهی کرد آن آثار و بعضی از اصحیح فارس و دماوند
بلخ است **هوشنگ** بن سیامک بن کیورث بعد از جسد
پادشاه شد صاحب فرسنگ بود بجهت این او را هوشنگ خوانند
در عدل و داد کوشید چون پیش از او آیین داد ندیده بودند
او را بیستاد لقب کردند و بعضی او را ایران خوانند ایران زمین
بد و منسوبست و بعضی گویند بایرج بن فریدون منسوب است
و او کنایه در حکمت علی ساخته و او را جاودان خرد گویند
و بعضی از آن حسن بن سهل و نیز مامون یافته بود و بزبان عربی
آورده و شیخ علی سکویه در کتاب آداب العرب و الفرس چنین کرده
و مطالعه دلیل ظاهرست بر حضانت نفس و کمال از آثار او بر دقت
پادشاهی او چهل سال **طهمورث** بن هوشنگ بن سیامک
بن کیورث او را بلفظ دیوبند گویند تمامت اسطرگ او فرما
اوست و سمیت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث که
در هروست و اصل طبرستان و اصفهان و بابل و کرد آبادانچه
مدین سبعه عراق مدت پادشاهی او سی سال طهمورث هیچکس را

در کار دین متعرض نشود گفت مگر هر دین که خواهد نگاه دارد
جمشید بن طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیورث
بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم و لقب شید جهت آنکه
از خوبی صورت و شقی از روی او می یافت او را بخیرشید
نسبت کردند پادشاهی بزرگ بود اقوام مردم را از هم جدا کرد
بعضی را بسپاهی گری و بعضی را بر بگری مشغول گردانید اکثر
صنعتها در زمان او پیدا شد آهن از سنگ بیرون آورد
و آلات حرب و کار و نایها ساخت علم طب در زمان او آغاز
گردید بت پرستی در عهد او غلبه کرد آمده اند که در آخر
دعوی خدایی کرد و بر شکل خود مثال ساخت و باطراف
فرسند و فریود ناآرا پرستند از آثار او تالی صلیق است
چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در
مواقع و مزایع و شهر همدان و شهر طوس و پول سنکین
بر درجه چون اسکندر را آید بدید گفت اثری عظیم است پادشاهان
فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که عمارت
کند دستش نداد و از نرغیر جبریت مدت پادشاهی
جمشید هفتصد سال و در آخر از خاک بگریخت و صد سال

کرد جهان میکشت تا وفات کرد **ضحاك** از قبل سیاه
بن کیومرث است فارسیان بقلب او را ده آگ گفتند یعنی خواهند
ده عیب زشت پیکری و کوتاهی و بیداری و بی شرمی و بسیار
خواری و بد زبانی و دروغ گویی و شتاب زدن و بد دلی و بی
خردی عیب لفظ ده آگ معرب کردند ضحاك گفتند خواهد زیاده
جستید بود برو خروج کرد و پادشاهی از ویست ظالم و ستمکار
بود و در آخر دولتش او را در قفسه برد و شل از ریخ سرطان
پیدا شد عجز کشت و درد میکرد و تسکین آن از مغز
سراپی بود از حکم او خلق بی شمار بدین واسطه کشته شدند
و مردم او را از دها خواندند در اصفهان آهنکری بود کاوه
نام دو پسر داشت ایشانرا جهت کشتن بدوای ضحاك گرفتند
فریاد بر آورد و پست آهنکری بر چوب کوبه و روان بست
خلق بی شمار مخالفت ضحاك بر و کرد آمدند او بفردیت
پوست بر بیت المقدس رفتند و ضحاك را بگرفتند و بر انداختند
از آثار ضحاك کنگ در بود بسیار مدت پادشاهی او هزار سال
افریدیون بن آیین از قبل جشید بود افریدیون بدد کاوه
کاوه آهنکار و اکابر ایران بر ضحاك خروج کرد و او را بگرفت

و در کوه دماوند بند کرد در جای و آن روز که بروس توانی شد
مهرجان نام نهاد افریدیون در آبادانی جهان و عدل و داد گوشت
و آن پوست آهنکری که کاوه بر سپیل درفش برافراخته بود بر
خود مبارک داشت آنرا بجواهر نایب مرصع کرد و درفش کاوه
نام نهاد و بعد از و پادشاهان بروی افزودند تا بر تیره رسید
که نفوس از حصر قیای آن عاجز گشت و بوقت فتح ناسته بدست
مسلمانان افتاد و بشکر بخش کرد دیار مغرب نار و دفرات
به پسر مهتر سلم داد و دیار شرق نار و دجیون به پسر میانه
تور داد و میان سلاک که تختگاه بود و بایران منسوب به پسر
که تور داد برادران مهتر جهت فضیلت تختگاه بر ورتک بردند
و او را بگشتند و سرش پیش فریدیون فرستادند از ابرج دغری
مانده بود افریدیون او را به پسر خود داد منوچهر متولد شد
افریدیون او را تربیت کرد تا چون بزرگی رسید سلم و تور را
بگشت و سرایشان پیش افریدیون فرستاد و از آثار فریدیون
بار و خندقی شهر حاجیت افریدیون افسانه ها نیکو دانست
ترکی مارافعی از پسر دفع زهر او ساخت خبر بر مادیان دهد
او جهانیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوس فیله ندان

برادر خنکاک بر ولایت بر سر مستولی شد و دعوی خداوندی کرد
فریدون سام نریان را بچنگ او فرستاد میان ایشان محاربات
عظیم رفت اما ظفر سام را بود و کوس را بظاوعت در آورد و
نزد بن کنعان از نسل کوس است فریدون بعد از قتل هر سه
پسر وفات یافت مدتی پادشاهی او پانصد سال از خنکان
است روزگار کارنامه کرد ارشاست برانجا کردار نیکو باید
گماشت **منوچهر** بن پیشخود پسر زاده افروید و نست چون
فریدون درگذشت بحکم وی عهدی پادشاهی نشست و بهر
اقلیتی پادشاهی و بهر دهری دهستانی بگماشت و او جهان پرور
بسام نریان داد و نهر فراه و شطط حضر کرد و بعراف آورد
و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از بیابانها و کوهها
برانجا نقل کرد و بعارث عالم مشغول شد و چون ایام دولتش
دشست سال رسید در آن ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ
وی کرد بالشری تمام منوچهر از وی بگریخت و بطبرستان شد
افراسیاب از پی او نتوانست شدن پس صلح کرد بر آنکه مایه
چگون افراسیاب را باشند و باز گشت و هم در زمان وی یاری
تعالی شعیب علیه السلام با ولاد مدین بن اسماعیل فرستاد و می

و هرون را علیه السلام بغرغون و نام او ولید بن مصعب
مدتی سلطنتش ضد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت
نود بن منوچهر بعد از پدر پادشاهی نشست از ولاد
نور بن فریدون افراسیاب با او خصمت کرد و میان ایشان
محاربات عظیم رفت نود را سیر شد و بحکم افراسیاب کشته
گشت مدت ملکش هفت سال **افراسیاب** از نسل نور بن
فریدون بعد از قتل نود بر ایران مستولی شد قتل و غارت
عام کرد و در خرابی این ملک کوشید و عمارت بشکافت
و کارهای بنیاد داشت و در خنکان برید درین حال سام نریان
وفات یافت بود زال پسر سام او را ازین ملک برانداخت و پاد
بزو بن طهماسب داد استیلائی افراسیاب بر ایران دواز
سال بود طهماسب **زو بن طهماسب** بن منوچهر و در
بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی
بمرد زال رز پادشاه شد و در غارت ملک سعی نموده هفت
سال خراج از خنکان برداشت تا مردم در عمارت فرودند و ملک
معور شد و او خنکان پادشاه ماضی که دست افراسیاب
بدان برسیده بود بخرج خود و اتباع خود کرد از آثار او در
دردیار بگرفت که آب از مرگ درآمده است و بیجمله رسانید

و آنرا زاین کویند و بران رودخانه دیهامت چنان است
 بود در حال حیات پادشاهی پسر داد و مدت پادشاهی او
 بروایت پنج سال و بعضی گفته اند یازده سال و بعضی گفته اند
 سی سال **کوشاپ** بن زو بن طهاسب در حال حیوة
 پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادر زاده روست و
 در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر ابن یامین بن
 یعقوب است علیه السلام و همچنین نقل کرده که رستم دستا
 از نسل اوست از سیاب با او جنگ کرد و او دران جنگ
 کشته شد مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی
 سال و بروایت صاحب تاریخ کریمه شش سال و بعضی دیگر
 از مورخان پادشاهی او مسلم نباشد و الله اعلم بالحق
فصل دوم در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت
 ملکشان هفتصد و بی و چهار سال اول ایشان **کیقباد**
 بن زاب بن زو بن طهاسب بن منوچهر پسر پد زال و پسرش
 رستم ایران از دست افراسیاب مستخلص گردانید و ملک
 او را صافی شد و او جهان پهلوئی که ابن زمان امیر الامرائی
 میخوانند برستم داد و ده ملک خراج جیت لشکر فاد مردم
 بپرداد و بکشاورزی کوشیدند و فرستاد او بدید کرد چون

کیقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر کرد
 مدت پادشاهی او صد سال دارالملک او اصفهان بود و آنرا
 کوره معتبر گردانید و یک نیمه عراق که دران حدود است از
 توابع او گردانید و از پیغمبرانی که در زمان او بودند خرقیل و
 الیاس و السع و اشخیل علیه السلام اند **کیکاؤس**
 بن کیقباد کردی گویند که نسیره کیقباد بود و وصیت کیقباد
 پادشاه شد بعد از مدتی بحاجت مازندران رفت و آنجا
 گرفتار گشت رستم زال براه فقوان جریده مازندران
 رفت و نگهبان مازندران را بگشت و با پادشاه مازندران
 جنگ کرد و او را بگشت و کاؤس را خلاص داده بدارالملک
 رسانید دیگر باره کاؤس بهما واران رفت و گرفتار شد
 لشکر کشیده با پادشاه هما واران و مصر و شام و روم جنگ
 کرد و ایشان را بگشت و کاؤس را سطر با تختگاه رسانید
 و کاؤس بمکافات خواهر خود مهر ناز را برنی برستم داد و او را
 خطاب از پهلوئی و ماریت پادشاهی رسانید بعد از آن
 رستم بر سیمیل شکار بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه
 آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد چون بحد بلوغ رسید

باشکرافرا سیاب بچنگ کاوس بایران آمد بدست رستم
نشاخته کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم
اوراد خوش کرد و از وفرا مزبزد و کاوس دختر را از
نسل کرسوز که ایرانیان از توران بدست آورده بودند ^{است} بخواست
و سیاوش از وفرا بسیار خوب صورت بود سیاوش
بیب قیمت سوداوه زن کاوس که برو عاشق شده بود
ملک پدر بکذاشت و با سپاه بترکستان پیش فراسیاب رفت
افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدو داد چون فرنگیس
حامله شد سیاوش بقصد کرسوز برادر افراسیاب کشته
شد چون خبر قتل او بایران آمد رستم زال که انا بکش بود
سوداوه را بکشت و با اکابر ایران بترکستان رفت و با افراسیاب
جنگ کرد و او را منهنم کردند رستم ناهرا در فرنگ رست
در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت بدست پادشاه
کاوس صد و پنجاه سال در نظام التوارخ آورده که از سبزه
و حکما که در زمان وی بودند داود و سلیمان و لقمان علیهم
السلام و او رصدی در بابل و یکی در بغداد بساخت
کین و بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بعد از قتل

پدر چهارراه از فرنگیس متولد شد چون بحد بلوغ رسید کوس
کو در از ایران رفت و او را سیاورد و او را در راه بالشکرافرا سیاب
بحار بات رفت کوس مرد بهانه ده بی کشتی از جیحون عبور کردند
در ایران طوس بن نود جهت فریز بن کاوس با او در کار پادشاه
تسارع کرده قرار بفتح دزبمن باریسل نهادند فریز از آن
عاجز شد کینتر و آفرانج کرد پادشاهی برو قرار گرفت و لشکر بجانب
افراسیاب فرستاد و میان لشکر ایران و توران در عهدا و مکر ^{را} رخا
رفت از طرفین ظفر و غریب ی بود و مردانگی رستم درین حروفت شوال
تفصیل آن از شاهنامه فردوسی معلوم میشود در آخر از مرد و طرف
دوازده پهلوان مقرر کردند تمامت پهلوانان توران زمین بر دست
ایرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد این جنگ را
دوازده برج خوانند پس ازین کینتر و خود جنگ رفت بر دخواست
خفاف دادند شیده پسر افراسیاب بدست کینتر و کشته شد
و افراسیاب منهنم کشت کینتر و از عقب رفت و او را کرد جهان
میدوانند ناه در آذربایجان بدست هوم اسیر شد کینتر و او را
بایرادرش کرسوز بتزل فتا رسانید بعد از آن شصت سال
پادشاهی کرد پس لهراب را ولی عهد کرد و از پادشاهی گرانزد کرد

گویند که خنجر در کوه ذبا بکوه کیلور در مرز بروج در عهد او اژدهای
عظیم بر کوهی که در میان عراق و فارس است و آنرا گویند خوانند پیدا
شد مردم از بیم آن آبا و اجدادها گشتند کینه و بغض و آن اژدها را
بکشت و بران کوهی آتش خانه ساخت آنرا در کوهش خوانند از بخان
اوست سعادت در سعادت قصات و انشا هر چکار که در مصر او
بودند فیثاغورس و ده است تلمیذ داود بنی و لقمان حکیم **علاء**
بن اورند شاه بن کی بن کیتباد چون کینه و لایب بنو داپوشاهی
بدواد و چون پدران او نامدار نبودند بر دل کارگران آمد چنانچه
مردوی فرماید همی هر کسی در شکفتن ماند که طراب را شاه بایست
خواند طراب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و
جهت لشکر بآن نان پاره معین کرد و امر را بر تخت زین بنشانند
و بجیت خود سر برده زد و همواره بخیر ملوک و ممالک مشغول بود
تا پیش از اقامت بکشد آورده اند که بخت النصر که حاجه راجعیم سلطان
رفت و بیت المقدس خراب کرد کاشته وی بود فارسین بخت النصر را
دهام گویند پیش کشناسب راهوس پادشاهی بود پدر بدو ننداد
بخش بجای پدر گرفت و دختر قیصر روم را بکاخ آورد و بسیار که
از ولایت در ملک قیصر افروید قیصر بوقت او آهنگ ایران کرد و هر

معلوم شد که قوت قیصر بواسطه کشناسب است تاج و تکیه پیش
کشاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و عبادت مشغول
شد و بشهر بلخ مقام کرد از جاسب بنیره افراسیاب بیخ آمد
و طراب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال و از شش
انبیا که در عهد او بوده اند ارمیا و عزیر علیهما السلام **کشناسب**
بن طراب بن اورند شاه در شهر حلب تاج و تخت بدو رسیده
پادشاهی نشست رزدهشت پیشوای کبریا بعد از او دعوت کرد
کشاسب دین کبری پذیرفت و اهل ایران را از انعام نمود تا کبری
اختیار نمودند و کشناسب در اصطخر مقام گرفت و برین خواندن
مشغول شد و آنکه ها ساخت و در کوه اصطخر مقام گرفت
و حوالی آن صورها و دمنها باشد و مدفن ملوک نجم پیشتر
آنجا یکاهست و کورهای ملوک نجم که پیشتر از اسلام بوده است
کوه باشد بعضی در غارها و دمنها که در کوهها ساخته و چندی
در مابین کوه نهاده اند و سنگ بسیار بران دمنه چنانچه نلی
گشته و بعضی در خرابها نهاده اند و خیم در زیرین تعبیه کرده و
چون از جاسب طراب را بکشت کشناسب بر ابلستان بر کوه
کوخت و برادر خود جاماسب حکیم را فرستاد تا اسفند و ابریس
او را که در قلعه کرد کوه که بدو کیندان شهر است بند کرده بود

بیرون آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار با ارجاسب جنگ
 کرد و ارجاسب از و بگریخت اسفندیار از عقب او براه هفتخان
 بزرگستان رفت و بشکل بازگشتی در روپن در آمد و
 ارجاسب را بکشت و پادشاهی بفرمان یکی از فرزندان اعربر
 داد چون اسفندیار با بران مظفر باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید
 کتساب از جهت آنکه از رستم آمده بود او را بختک رستم
 فرستاد بر دست یافت و او را به تیر کز هلاک کرد مدت پادشاهی
 کتساب صد و بیست سال از آنکه کتساب قلع سرقت و دیوانه
 در میان ایران و توران صد و بیست فرسنگ از آن سوی سرقتند
 و شهر بضا بقا بر است و از حکا که در زمان وی بوده اند سقراط
 و جاماسب که در علم نجوم فی نظر بوده است و مدفن او در فارس است
بسم بن اسفندیار بن کتساب بن طراسب حکم وصیت
 پادشاه شد و بکین پدر بختک خاندان رستم شد و فرامرز بن
 رستم را بکشت و زال را بچوبس کرد اند پس خلاص داد و رستم در
 حال درجهای بگریزاد بفرج شده بود و بدین در گذشت بهمن
 ولایت بسیار در حکم آورد و پسر بختک القصر را از پابل مغرول کرد
 و کیش از اسباط جاماسب بن طراسب که مادرش از یکی از بنیانی
 بنی اسرائیل بود بعضی فرستاد بفرمود تا جلد بنی اسرائیل را

بیت المقدس آوردند و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان کار کرد
 و کیش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام با اتفاق ایشان
 رایت بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشان را با بن بقام خود کسب کرد
 و بیت المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود
 و زنی از نژاد راجعیم بن سلیمان علیه السلام او را پیری ساسان
 نام بود و در خنری های نام بهمن های را زن کرد و پادشاهی بدو داد
 ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی او صد و
 دوازده سال از آنکه بر حکما که در عصر او بودند بقراط طبیب و ^{طیلس} ^{پیر}
 بوده است **همای** بنت بهمن زنی با خرم و رای بوده و سیر فی
 پسیده داشت بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حاکمه شد
 وضع حل پیری آورد حب شاهی بر پیر غالب آمد او را در صندوق
 نهاد و آب انداخت کازنی آن صندوق را بگرفت و پدر را در آن
 نام کرد و به پرورد چون بحد بلوغ رسید که هر پادشاهی بکازنی
 فرود می آورد سلاح و رزیدن مشغول شد و بالشکری که مادرش
 بختک رو میان بفرستاد ضم شد امیر لشکر در راه در و آنار و
 مشاهده میکرد چون بروم رسیدند مردی بسیار کرد احوال او
 باهای نفری بر کردند و تفتحص احوال او نمود و تحقیق شد که پسر او است

پادشاهی بدو تسلیم کرد و خود گرانه کردند و بعضی گویند که چنان شد
 و خانه عظیم که در وسط اصطی بوده است و سلمان آنرا مسجد
 ساخته اند و امر و زبانت خراب است و ساختن مدت پادشاهی
 هجای بود و سال از آثار او شهر جرابه قاضی **داراب** بن بهمن
 بجای ماوراء پادشاه شد و او پادشاهی با عدل و رای بود و پیشتر
 ملوک بجم ستابع و متقاد وی بودند و صاحب خبر از تعیین کرده
 تا خبر زود تر رسد و جهت ایشان در میان اسب است **داراب**
 دختر فیلقوس را بخاست و بسبب بوی ناخوش که از دهانش می آمد
 او را پیش پدر فرستاد و دختر از **داراب** با سکندر حامله بود چون بزاد
 فیلقوس گفت از منست و **داراب** را پسری دیگر دارا نام بود او را
 ولی عهد کردند مدت پادشاهی او دوازده سال بود پیشتر مقام
 و غنی بنارس بود و از آثار وی شهر **داراب** جرح و کوره که بدان منسوب
 و از حکیمان که در عصر او بوده اند افلاطون الکی که شاکر در سقراط است
دارا بن **داراب** بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر
 روی بر سر بعضی خراج از ولایت ایران که با تصرف رومیان بود
 مختص است آنگاه آهنگ جنگ یکدیگر کردند و در مردمانی از کسان
 دارا و پرا زخم کردند و بیکدیگر اسکندر که چنانند اسکندر فی الحال

بیاید و سروی بر افروهاد و سو کند مغلف خورده که من نفر بودم
 و قصد قتل و نداشتیم دارا از وی نفاس کرد که کشندگان و پرا بکشد
 و دختر وی زن کند و بر اولاد ملوک فرس بکانه بکار و ابشار از آنجا
 ندارد اسکندر از وی پذیرفت و بران وفا کرد و از بخت ملوک
 طوایف بکاشت و خواست که مخالفت عهد کند و نیارت از
 افاریب دارا کسی قائم مقام داشتن مبادا که ستوی شوند و از
 دی و اولاد وی کیسه خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس
 تولید افلاطون را بدین اشارت کرده تا اسکندر را برضای پادشاه
 زادگان اقدام نماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار
 او شهر اهرست **اسکندر** بن **داراب** که لقب او ذوالقرنین
 و بعضی گویند که اسکندر پسر فیلقوس رومی است بعد از برادر پسر
 ایران بدو رسید و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب
 آب حیوان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمه او بود آب حیوان
 رسید و از آن مجزود و اسکندر محروم ماند ارسطاطالیس حکیم
 و زیر او بود حکمت و فلسفه و منطق و محیطی و اقلیدس و هسبات
 و غیر آن از ایران بروم بفرستاد از آثار اسکندر سد بار جوج
 و حاجج است بشرق و اسکندر به مجرب و دوشق بشام و مرو

در خراسان و سر قند در ماوراء النهر و بر دغ آران و بقول بعضی
مورخان سده باجوج و باجوج اسکندر اکر ساخته است و طلب آب حیوان
نیروا و کرد چون اسکندر در حلت خواست کرد جهان بر ملوک طوائف
بخش کرد و در ایران نو پادشاه معین فرمود چنانکه هیچ یک فرزندان
دیگری نبرد و بدین سبب کس بر دم حکم نکرد مدت پادشاهی او
چهارده سال وفات او در شهر زور بوده است دوران وقت سی کس
از اعظم حکما بر سر او حاضر بودند و هر یک مخفی مناسب حال
شمل بر موی غفلت و نصیحت گفتند از سطا طالیس از جمله ایشان
بوده است و اسکندر را اجزای ماسکه بایدند و در تابوت طلا
نهادند و با اسکندر تیره فرستادند مادرش او را از تابوت طلا بیرون
آورد و در تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آوردند و در اسکندر تیره
دفن کرد و این وعظرا معاصرا و بودند بعد از او ملک به پسر او
روشن نام که شاکر از سطا طالیس بود عرض کردند قبول نکرد و علم
و عبادت مشغول شد از اهل بیت مردی را او موس نام پسر پادشاهی
برداشتند و او را بطلمیوس گفتند و معنی این ملک بر ذک بود
چنانکه ملک نجم را کسری میخوانند و ملک یونان نام مصر و شام و
مغرب تا حد عراق و لب دجله در حکم او شد و او بنی اسرائیل را بدین

بیت المقدس نیکو داشت و یک تن از ایشان مهر کرد و ترویج دین
شریف کرد و او موس بعد از سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت
و بعد از او دقیاوس پسر پادشاهی نشست و او بود که اصحاب کجفت از
وی یکریختند و کجفت افشادند و بعد از او مردی دیگر پادشاهی
رسید نام او عربطوس چون از پادشاهی او بخواه و شش سال پادشاهی
عیسی مریم از مادر برادر و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال
و بعضی زیاده ازین نیز گویند **فصل سیم** در ذکر ملوک
طوائف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر با بکان مدت سیصد
و هجده سال ایران ملوک طوائف داشته اند و ایشان با یکدیگر
کوشش بمسایل مشکل کردند و لاجرم مردم در عهد ایشان در
تحصیل علوم میگوشتند و اهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند
و از ایشان سرفرقه که بیت و یک پادشاه بودند از دیگران برتر
بودند **فصل اول** ابیطش رومی چون اسکندر جهان بر
ملوک طوائف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان
بدو داد مدت چهار سال مباشر بود تا بر دست اشک بن دارا
کشته شد **فرقه دوم** اشکانیانند دوازده پادشاه
مدت حکومتشان صد و شصت و پنج سال **اشک** بن دارا

در میان عیش اسکندر بازم او پنهان شد بعد از آن بر ابطش
خروج کرد و او را بکشت ملک ابطش او را مسلم شد بادیگر
پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او بر بالای نامه های خود نویسند
و او نیز از ایشان باج خواهد و بوقت تسخیر لشکر مدد یکدیگر
دهند و عزل و نصب هیچکس بدست دیگری نباشد مدت پادشاهی
او پانزده سال **اشک** بن اشک بن دارا بعد از پدر بحکم ارش
پادشاه شد و مدت هفت سال حکم کرد و در گذشت **شاپور**
بن اشک بن دارا او را پادشاهی بزرگ خوانند بعد از برادر
پادشاهی بدو تعلق گرفت و او بجنک روم رفت و خلقی
بیشمار بمقتل آورد و از اموال و خزان که اسکندر برده بود بسیار
باز آورد مدت پادشاهی او شش سال **بهرام** بن شاپور
بزرگ بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال
پادشاه بود و در گذشت **پلاس** بن بهرام بن شاپور پس از پدر
ملک تعلق بدو گرفت و مدت یازده سال در پادشاهی بماند
و در گذشت **نرسی** بن پلاس بن شاپور بن اشک بعد از
پدر پادشاه شد چهارده سال در پادشاهی بماند و در گذشت
فرز بن هرمز بن پلاس بن بهرام بعد از عم پادشاه شد

مدت هفده سال در پادشاهی نشست و مانند **پلاس** بن فرزند
بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد و مدت دوازده سال حکم
کرد و بگذشت **خسرو** بن پلاس بن فرزند بعد از پدر
پادشاه شد و مدت بیست سال در پادشاهی بماند و در گذشت
پلاسان بن پلاس بن فرزند سر قزاق پلاسان اصفهان
بدو منصوبت بیست و دو سال در پادشاهی بماند و در گذشت
اردوان بن پلاسان بعد از پدر پادشاه شد و سیزده سال در
پادشاهی بسر برد و در جنگ اشکانیان کشته شد **فرق**
سیم اشکانیان تند از نسل فرزند بن کاوس هشت
پادشاه مدت سلطنتان صد و پنجاه و سه سال **اشع** بن
اشع بالکاسیان جنگ کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون
آورد و ملک برقرار گرفت بابل و طوائف همان شرط کرد
مدت بیست و سه سال در پادشاهی بسر برد و در گذشت **خسرو**
بن اشع بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد و نوزده سال پادشاهی
بود **پلاس** بن اشع بعد از برادر پادشاه شد دوازده
سال پادشاه بود و در گذشت عیسی پیغمبر در عهد او متولد
شد **کودرز** بن پلاس بن اشع او را کودرز بزرگ خوانند

کین حی علی السلام از بنی اسرائیل او بان خواست مدت سی سال
پادشاه بود **نرسی** بن کوردز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد
مدت بیت سال در پادشاهی بماند مؤید و رابین در عهد او
پادشاه خراسان بودند از قبل او **نرسی** بن نرسی بن کوردز
بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد و مدت ده سال حکم راند
نماند **نرسی** بن نرسی بن کوردز بن بلاس بعد از پدر پادشاه
شد پادشاه روم بعد از و قصد ایران کرد او از پادشاهان طوایف
مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد مدت باز ده سال در
پادشاهی بماند و در گذشت **اردوان** بن نرسی بن نرسی بن کوردز
و او آخر ملوک طوایف بود بعد از پدر پادشاه شد و مدت سی
و یک سال در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر با بکان کشته شد
و دولت ملوک طوایف سپری گشت **فصل چهارم** در ذکر
ساسانیان که ایشان را اکاسه خوانند سی و یک پادشاه مدت
ملکشان پانصد و سی و یک سال **اردشیر بابکان** پدید آمد
منسوبیت بابک و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر
بابک سیان فارس و کرمان بدو منسوبیت و پدر اردشیر ساسان
نام بود از نسل ساسان بن بهمن و پدر اردشیر شبانی بابک کردی

بابک در حق او خولی دبیر از نژادش پرسید اظهار کرد بابک او را مغز
کرده و دختر بدو داد اردشیر از و متولد شد چون بخت بلوغ رسید
بخدمت اردوان رفت و با سریتی از سراری او سر بر آورد و هر دو
بیکر بخنند و بفارس رفتند اردوان رفت او را بظواهری بعد
از محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد دختر
بغیر برادر اردشیر را زهر خواست داد اردشیر دریافت و او را
بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند بود
و وزیر او را زهر داد و خود را خسی کرد بعد از ماه شاپور از و
متولد شد وزیر او را بر سر و در ده سالگی در حالت کوی با خن
بر اردشیر ظاهر گشت و وزیر احوال عرض داشت اردشیر بنود و وزیر
نوارنی کرد آل برامکه از نسل آن وزیرند اردشیر پادشاه ملوک
طوایف را هر کدام که مطاوعت او کردند و خراج پذیرفتند بکشت
و هر کدام که مخالفت کردند نکذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت
درآمدند مقبول داشت و از آثار اردشیر حوزه فارس است
که گفته اند و در آن زمان از خیر آباد نام کرد و شهر کویش است که در آنکه
گرماتست و در اول برد اردشیر بخواندند و اهواز و بند رود
سمرقان بخوزستان و جزیره بدیار بکر و بحرین بدیار فارس و جزیره

بفرزین که اکنون دیست و بهمر یکپاد که اکنون بکر جان مشهورست
و نزد میان سیستان و کرمان و شهری از مدین سبعة بعراق
و زوایش دریم و اکنون از آن اثر نیست و آب زنده رود در میان
میان رعایا بخش کرد و نصیب ولایت مقرر گردانید مدت
پادشاهی او در شش چهل سال و دو ماه و او پادشاهی بود عدل
و سخاوت و رای و شجاعت و در عدل و سیاست قاعدهای نهاد
که پیش از وی ننهاده بودند و او را وصایا و عهد است بقاییت
خوب و در او آخر سلطنت حکم وی بر اکثر ربع مسکون تفاد یافت
شاپور بن اردشیر بابکان پادشاهی بود عدل و شجاعت
بعد از پدری و یکسال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان
عزت بسیار ساخت از جمله نیشاپور که طهورت بنا کرده بود
و اسکند خراب کرده آبادان گردانید و در شعبی که از صوب آن
شهرت غاری هست و صورت شاپور را از سنگ تراشیده بشکل
ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده اند
و چند شاپور بخوزستان او ساخت و بر ولایت روستاهای
بسیار ساخت و شاپور لفظی از ایست یعنی میرو ملک **هرمز**
بن شاپور مردی بود با حال و قوت و بها و علم و مدت دو سال

پادشاهی کرد از آثار او شهر را بر بخوزستان و دستکوه میان
بغداد و خوزستان است **بهرام** بن هرمز چون بعد از پدر
پادشاه شد شیعه مانی را معز و مکرّم داشت و بخودشان
نزدیک کرد تا مانی بر وی اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرلم
و را تعظیم کرد تا اتباع او را جایدست آورد آنگاه حکما را جمع
کرد با مانی بحث کردند و ملزّمش گردانیدند کفر او سبّین شد
و توپ بر وی و امشّش عرض کردند قبول نکرد بهر نمودن او سبّین
بیرون کردند و گاه در آگندند و بیا و بختند و نابایزا بقصر بودند تا
مصر با آهلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بهر نمودن تا
در زندان محبوس داشتند و مذهب وی ازین سبب بر طرف شد
گویند او را در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه ماه
بود از آثار او چیزی مشهور نیست **بهرام** بن بهرام بن هرمز مردی
بقاییت نیکو سیرت بوده مدت ملکش بیست سال از آثار او چیزی
ظاهر نیست مقام وی چندیستام بوده **بهرام** بن بهرام بن بهرام
بن هرمز او را اشکان شاه خوانند و بهرام بهرامیان نیز گویند
بعد از پدر مدت چهار ماه حکم کرد **نرسی** بن بهرام بن بهرام
بن بهرام بعد از پدر بر سر سلطنت نشست و مدت سه سال

در حکومت باشد **هرمز بن نسی** بعد از پدر پادشاه شد و اول
پادشاهی از اعراب که بنفس خود بدیوان مطلق نشست او بود
سیرت سبک داشت و داد مطلق دادی مدت نه سال جهان در تحت
فرمانش بود از آثار او در مساهلی بسیار در ولایت خوزستان
شاپور دوالکشاف بن هرمز بن نسی بن هرم بن هرم بن هرم
موقت وفات پدر هتوز متولد شده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت
از کان دولت و احتیاط کردند مادر شاپور حامله بود پادشاهی
بدو دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد طفل را بر تخت
خوابانیدند و تاج بالایی سر او آویختند چون او کودک بود ملک
پراشوب شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه ساسانیان
غارت کرد و خواهر هرمز را اسیر کرد چون شاپور بحد مدعی رسید
بخیل طایر رفت دختر طایر ملکه نام با او متفق شد و او را
در قلعه راه داد طایر را بکشت و بسیاری از قوم عرب را بقتل رسانید
چون از قتل ملول شدند فرمود تا سائنه اعراب بیرون میکردند
و ایشان از سختی مرده اند اعراب او را بدین سبب دوالکشاف
خواندند از اجل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مالک
بن نصر پیش او رفت و او را از سبب از اعراب پرسید شاپور

گفت از متحان شنیدم که از عرب شخصی خبر داد که ملوک عجم را بر انداخته
بدین کینه این قتل میکنم مالک گفت شاید که قول متحان دروغ
باشد و اگر راست است و البته خواهد بود اولی که قتل کند باشد تا
آن صاحب دولت را بدین کینه که تر شود بدین سخن شاپور دست
آزاد عرب بداشت شاپور بریم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر
او را در تخت بگرفت و محسوس کرده بایران آمد و خرابی بسیار
کرد و بدین ملک متکین شد شاپور بدد کینت که بر و عاشق شد
از زنهای بگرفت و با آن کینت بایران آمد و ازین قزوین
همچو جا آرام نگرفت و در آن زمین باغی که اکنون بشاپوران شهر است
شاپور ساخته و در آن وقت باغی کوچک و صومعه بر آن پرستی
بود نزول کرد از حال ایران استکشاف می نمود صومعه دار سالار
گفت وزیر شاپور در رود بارت و امیر لشکر در سروزان
هر دو و اشارت کرد بخد متش پیوستند با اتفاق بر قصد قیصر بجا
بعد از روان شدند و بر سر قیصر رسیدند و او را دستگیر کردند
ملک شاپور را صافی شد شاپور رضین قزوین را بر خود مبارک
داشت و فرمود انجا شهری بسازند معماران بعمارت مشغول شدند
دلیان مزاحم ایشان می شدند هر چه ایشان بر روی ساختند

دیلمان بیش خراب میکردند سعادان بحضرت شاپور اظهار کردند
شاپور بدفع اعراب و دیگر طامعان مشغول بود با کار دیلمان
نی پرداخت جواب فرستاد که دیلمان از اقبال مشغول کنید و شهر
بسانید چنین کردند و شهرستان بساختند آغا عارت قزوین
در راه انبار شدند و ستین و اربعانه اسکندری بطالع جونا
جعی از لشکر بآن جهت دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند
چون شاپور دفع طامعان ملک کرد بچنگ دیلمان آمد و تا کتاد
دریای خزر گرفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم امان نکرده و هر چه
بغارت لشکر بآن ازان برده بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر کل
کرد و از بردن آن غار داشت و در تاریخ کزیده آورده است که مانی
صورتی که در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرد و بعضی
گویند که در زمان شاپور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ
و جزو اصفهانی برانند که در زمان هرام اول بوده چنانچه
مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطبای دراز و کوتاه
کشیدی و در پرها نمودی پی پرکار و سطر چنانچه پرکار و سطر
احتیاط رفیق تفاوت نبود و صورت ربع سکون بر کوهی
نگاشته بود چنانکه تمامت شهرها و دریاها و کوهها و رودها

انان معلوم می شد و پیراهنی نیز ساخته بود که چون پوشیدندی
مهری بودی و چون از تن برکنیدی نامرئی اما در ساطع با علما
دروغ زن شد و کشته گردید از آثار شاپور شایستان قزوین
که اکنون محلی است ازان و شهر مداین و تجدید عارت انبار و
جوزه شاپور که آنرا سوس خوانند و چند شهر در جستان
و سید بساخت مدت عمر و پادشاهی او هشتاد و دو سال
اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذوالاکتاف بود از مادر
چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند ناچون شاپور
بن شاپور بزرگ شد بدو سپرد اردشیر مرعی عاقل بود با مردم
در دولت نیکو زینت و نیکوئی کرد بدین سبب نیکو کار لقب
یافت مدت دولت او دوازده سال **شاپور** بن شاپور
ذوالاکتاف بعد از عم پادشاه شد عسکار دوست بود در عسکار
بادی سخت برآمد و ستون بارگاهش بشکست و پسرش آمد و بدو
در گذشت مدت پادشاهی او پنج سال و چهار ماه و هجده روز
معاصر او بودند قیصر روم را پسر کوچک بود بوقت مرگ نزد
شاپور فرستاد که کسی را بفرستد تا ملک مضبوط نگاه دارد چون
پسر بزرگ شود تسلیم کند شاپور بزرگترین را رخصت مرا بخت

نهادستروین ناعهد بهرام گورد دروم باید **بهرام** بن شاپور
ذوالکفاف ظالم و جبار و صفت بود داد کس ندای مدت سیر
سال در پادشاهی باید و در گذشت **یزدگرد** بن بهرام
بن شاپور بعد از پادشاه شد کی سال حکم کرد فارسین او را
در عداد پادشاهان نیاروده اند اما حزم اصفهانی و نورخان
بر درستی احوال او مبالغه نموده اند **یزدگرد بن کار** بن شاپور
بعد از برادرزاده حاکم و پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکار بود
فارسین او را بر کار لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و یک سال
و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد **بهرام گور** بن
یزدگرد بن شاپور بعد از پدرش از کان دولت بسبب ظلم یزدگرد
او را اختیار نکردند و پادشاهی بگری نای دادند بهرام با او
سازعت کرد بحاربت انجاسید بهرام رنج لشکر خواست و گفت
دعوی من و اوراست ناج بر تخت می بنیم و دوشیر گستره برای
تخت می بندیم هر که شیرازا بکشد و ناج بر دارد پادشاهی او است
گری گفت من صاحب ملک و قومی بنده ترا باید بهرام شیرازا
بکشد و ناج بر داشت پادشاهی برو مقرب شد بر جراحانی که بدش
کرده بود مرهم نهاد و بعد از و داد کیشید و بگردانیکو مردم را

هوخواه خود کرد دانید بغایت مردانه بود نیرا و خطا نرفتی شکار و ست
داشتی و خرگور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خوانند زنان او
زمان عشرت و طرب بود مردم نا نیم روز یکسب مشغول بودند و نیز
دیگر بعشرت کار سطران را و باجی عظیم گرفت بهرام گور از هند دوازده
هزار لوری بخت مطرب مردم بیار و نسل ایشان هنوز مطرب
می کنند بهرام بعشرت مشغول بود و کار ملک بوزیر گذاشته بود
و وزیر ولایت خراب کرد و لشکر را مرهم نداده بود روزی بر سبیل
شکار بیرون رفت بر درختی چوبانی سگی را از درخت آویخته بود
موجب پرسید گفت این سگ بدین کار من معتقد بود نگاه نگاه
در کله می آمد و موجب معلوم می شد متفحص شدم این سگ با
ماده کرکالفت گرفته بود و با او در ساخته و کرک کو سفندان را
تلف میکرد بهرام ازین سخن متنبه شد و متفحص احوال وزیر گشت
کناه بیشمار داشت او را سیاست کرد مدت پادشاهی او شصت و یک سال
بفرمود تا بر کوروش نوشتند ازین جهان همه گای برداشتم بن کلام
بگذاشتم **یزدگرد** بن بهرام گور بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه
شد مدت پادشاهی او هجده سال **هرمز** بن یزدگرد بن بهرام
گور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادر هفتمش فیروز

پادشاه هیتال الحیا ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر کرد و اسید
مدت پادشاهی او یک سال **فیروز** بن یزدگرد بن بهرام گوید بعد
از نظر برادر پادشاه شد در زمان او قحطی عظیم خاست هفت سال
خراج برداشت تا ضعف او رعیت ستاصل نکردند سیرت پسندیده
داشت و او مظلومان را نیکو داری بحکم برندان نفرستادی و هم در
مجلس حکم جزا با مضار رسانیدی او را با خویش نواز ترک مصاف
افتاد و کشته شد مدت پادشاهی او ده سال بود **یاس** بن فیروز
بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش هیتاد از او بگریخت
بعد سو فرای که از پهلوانان جهان بود برفت و خویش نواز را بکشت
مدت پادشاهی او پنج سال **قباد** بن فیروز بن یزدگرد بعد از
برادر پادشاه شد در زمان او مزدک علیه الله دعوی پیغمبری کرد
و مال و زن هر مشترک کرد اسید هیتاد بدو بگریخت و جهان بر قباد
بشورید عزت یافت و برادرش جا مناسب بجای او نشست اما
مورخان نام او را درین پادشاهان نیاورده اند باز بعد پادشاه
هیتال قباد پادشاه شد و ملک برقرار گرفت و شیروان بن قباد
مرکز و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاک شد از آن آوار قباد
او جان و حلوان و شهر آباد جرجان و چند موضع در طبرستان

مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال **نوشیروان** **غلام** بن قباد
بعد از پدر پادشاه شد و او را کسری گفتند و هر که بعد از او بود او را
کسری خوانند و نوشیروان عادت و آیین نیکو نهاد و ترتیب ملک
صیقل لشکر بگرو و گرو کرد و دفتر عارض و عرض او پیدا کرد و ابو
زهره را وزارت داد بعد از مدتی غم زد و دم کرد و ملک روم بگریخت
و قیصر را در فرمان خود در آورد و بر و خراج نهاد و روم برویان
گذاشت برقرارانکه هر چند سال بدرگاه آید و چون از فتح روم فارغ
گشت بمادران شهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تا وفاته او ^{نوشیروان}
باشد و دختر وی بخواست و با اتفاق بچاره میاطله رفتند و
ایشان را قهر کردند و بیجا ب هند و چین رفتند ایشان صلح کردند
و خراج مالک بر خود گرفتند چون باز گشتند از دیند خبر آمده
بود که قیچاق مستولی شده اند و نوشیروان آهنگ ایشان کرد و آن
جماعت را قلع فرمود و دریند معور کرد و ایند و جمعی از لشکر پان ایجا
بداشت تا آن شهر نگاه میدارید و بفرمود تا حصنها ساختند و
پلهامارت کردند و راهها نگاه داشتند از دزدان و مفسدان
کیلان و دیلمان او را ستودند کتاب کلید و دمنه و شطرنج در
مهداو از هند بایران آوردند و در بر او زهره و شهاب و شجر

در عهد او از هند بایران آوردند و وزیر او نزد جهر در مقابل شطرنج
نزد ساخت در ایام اوسیف دیک الیزبت از ایتالی ملوک جهر نزد وی
آمد و استداده کرد بر سر وی بن ابره که سوره الفیل در شان پدرش
آمده است او شیروان مدد داد تا این از ایشان مستخلص کرد و با خود
او شیروان عادل چهار تا بنام بنیکو داد و انصاف بگرفت و چون صفه
سال از پادشاهی او بگذشت عادت عالم بدینجا رسید که آنجا از بخواه
جرب زمین خراب هر چند در ممالک او جستنند نیافتند و مضرت
و بهتر آفرین پیغمبر مصلحت الله و سلامه علیه در آخر زمان وی
بوجود آمد و آنروز آتشکدها فرو مرزد و دریای ساوه خشک شد
و دوازده کناره از ایوان کسری بفتاد او شیروان از آن متفکر شد
این حال با سطح کا هن گفتند سطح گفت این دلالت کند بیک
نهی عری و استیلای امت وی بر جلد آتشکدها بعدد هر یک که
افشاده یکی از فریش پادشاهی کند پس از ایشان منقطع شود
از ایتالی وی دو میراث بکل انطاکیه ساخته است بحسب مد
و پیوسته در بارگاه وی چارگزی زمین بودی یکی از برای او جهر
دوم برای قیصر روم **سیوم** جای ملک چین **چهارم** ملک قفقاز
بودی مدت ملکش چهل و هشت سال و دیش جیل انجری بنمود

تا بر کوشش نویسنده که هر چه از پیش فرستادم ما را دخیل است
پیش کسی که جزای بنکی نکاهد و در بدی نیفزاید لایکن العرف
حیث یجوز السلان **هرمز** بن فیثروان بعد از پدر پادشا
شد ظالم و متکابر بود ارکان دولت کسری را با هائی نا واجب و
انداخت و خراج زیادت کرد بدین سبب ارکان دولت و رعیت
از او مشتقر شدند و پادشاهان بیکانه هوس ملک ایران کردند
ساوه شاه از ترکستان بالشکر پیشمار بطرف خراسان آمد پادشا
دشت خرز و قیصر روم و قوم عرب بر آهنگ ایران لشکر کشیدند
هرگز نتوانستند سوزید و بندان تدبیر کرد تا پادشاه دشت و
خرز و قیصر روم و قوم عرب را بهنداخته و کرد کرد ایند تا باز
کشند و بهرام جوین را بالشکری کران بچنگ ساوه شاه فرستاد
و بهرام او را در جنگ بکشت و با پسرش مای حرمی کرد از عین
ایند لایق پادشاه باشد جهت خود تصرف کرد هرگز از حرکت
برنجید و بملت زنانه پیش او فرستاد بهرام بر وعاصی شد و
پسرش پرویز را برومهم کرد و سکه بنام پرویز زد پرویز از
پدر بهر سید بگریخت و بولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه انجا
شهرین نام عاشق شد چون هرگز ظلم کم بنیکو در ارکان دولت

اورا خلع کردند و پیل کشیدند مدت ملک هریز دوازده سال
بهرام چوپین بقولی از فرزندان کرکین سیلاد بود و بقولی از تخم
یزد کرد بزه کار بدعوی خدمتکاری هریز بهوس پادشاهی بکین
خواستن هریز پیش روده هریزان او را با پرویز ملاقات افتاد و بجای
انجامید پرویز منهرم شد بهرام پیلک مستولی شد پرویز مبد
خالان خود پندوبه و بسطام بروم رفت و دختر قیصر بروم میبرد
در نکاح آورد و مبدد لشکر قیصر بایران آمد و بر درواخان بهرام
جنگ کرد بهرام شکست بخراسان کرخیت و انجا پیش بروده خاغان
چین رفت و دختر او را بختیاست پرویز بفرستاد و یکی را بهر خیت
تا او را هم انجا بکشت مدت استیلائی بهرام بایران دو سال و کسری
خرو پرویز بن هریز بن انوشیروان عادل از نوادگان داریوش
هجده پدرت و هم پادشاه بودند بعد از بهرام چوپین پادشاهی
برقرار گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگر چه خالان او بودند
و او بی ایشان از ورطه بهرام چوپین خلاص شده بود بقصاص بد
بکشت فارسین در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند که
ملوک سروان از نسل ویند گویند پانزده هزار کس از ملک سطر به و
خدمتکار و شش هزار خادم و حارث و بیت و سه هزار و پانصد

اسب بار کمری و رومی و استرین داشت و فصد و شصت
زنده پیل در حضرت اوی بودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون
سوار شدی دو بیت کس با بچه های زرین در حوالی او رفتند
تا باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی و چهار بای بر گشتند
آب پاشیدند تا کرد فرو نشستی و او بروی خوب و لطف
حسن خلق و زور و دلیری و قوت شوالی سر آمدن آن خود
بود و آنچه او را بود دیگری را نبود اول آنکه پاره طلا داشت نرم
چون سوم هر تنگی که خواستی بی آتش از آن ساختی و در حق انجام
بایخ آنکشت چون او را فرزندی خواست شد آن بچه را در آب
نهدی چون فرزند متولد شدی آن آنکشان فراهم آمدی بنجم
طالع گرفتی و احتیاج نبود بی از حرم خبر پرسیدن و کاسه
چون آب بخوردندی بی آنکه آب درو بیزد باز پر شدی و خیل
سپید که در عهد او در ایران بچه آورد و بایران قبل متولد می شد
و بارید مطرب که ناغایت مثل او درین علم نبوده است او را حجت
بزم پرویز سصد و شصت و شش نوا بود هر روز یکی گفتی و
استادان موسیقی را قول او حجت است و کبچ باد آورد و انجمن
بود که میان او و قیصر مخالفت افتاد پرویز ملک او کرد در کنار

دریا قیصر از بیم خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا در
خزای دریا بجهت باد آن کشتیها را بتزلزل بر وی رسانید و آن همه
خواستہ روزی او شد چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت
پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بشرف وحی مشرف شد و چون
از وحی نوزده سال بگذشت به پرویز نامه کرد و او را باسلام خواند
پرویز از آن پیغمبر مصلی الله علیه و سلم نام خود بآلای نام او نوشته
بود بر بنجید و نامه بدرید چون آن خبر به پیغمبر مصلی الله علیه
و آله و سلم رسید در حق او فرمود که مَرَقَ اللَّهُ مَلَكَهُ كَمَا مَرَقَ
کُنَافِي وَ سَتَحَابِ کَت و پرویز بیاد آن که ملک من بود نامه
کرد که بفرست تا اینکه در تمامه دعوی پیغمبری میکند باز بدین
قوم خود رود و آلا او را برین بفرست بادان غیر و زدیلمی را با
چند معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت در حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند رسول فرمود که پرویز را
دو بش کشتند شما این حکایت را برای که می کنید ایشان تاریخ
صنبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل او پرسیدند و اقی قول
پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بود که پرویز کشته شد آنجا که جمعی
شدند و سبب کشتن او آن بود که پرویز بدخوی بود اکابر و

سیر بایکدیگر مواطعات کردند و پسرش شیرویه را بران داشتند
که پدر را بچوبس کرد و از وی راضی نشدند تا یفرمود او را بر نه
کمان هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الاول
سنه سبع من الهجرة النبویه واقع شد شش ساعت از شب مذکور
گذشته از آثار وی قصر شیرین و ایوانی که در بیستون کوه می ساخت
نام شد مدت پادشاهی پرویز سی و هشت سال **شش و نود**
بن پرویز بعد از قتل پدر پادشاه شد سلطنت برویانیکر کند
او بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت بدی کار او برنج
ن میثلا شد و بعد از شش ماه بر مدت عرش بیست و دو
سال **او دیشیر** بن شیرویه بعد از ترک پدر پادشاه شد که
بود بعد از یک سال و نیم بر دست بنده کشته شد **قرانی** ایری
بود از امرای پرویز بعضی نام او شهر ایران و بعضی شهر امیدار
نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در
اغطاط نهاد او طع در ملک کرد بغلب و استیلا پادشاه
شد و مدت دو سال حکم کرد ارکان دولت با او نساخند و
او را بکشتند و رستی در پای او کردند و همه محلها کشیدند
و منادی ندا میکرد که هر که از خاندان ملک باشد و دعوی

پادشاهی کند شرای او اینست **پوران دخت** بنت پرویز چون
از اهل بیت کس نیافتند مگر آن دختر شکر عجم پادشاهی بدو
دادند زنی عاقله بود پیغمبر صلی الله علیه وآله در عهد او بدار
القرار رجلت کرد مدت پادشاهی او یکسال و چهار ماه بود **آردی**
دخت بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیل و عاقله
بود و اسیر لشکر خواست که با او عشق بازی کند او را بختوت راه
داد و بکشت مدت حکم چهار ماه بود **فرخ زاد** بن پرویز از
سطر به شکر نام اصفهانی حاصل شده بود نسب او مصدق
میندا شنند چون از آن نسل دیگری حاضر نبود بدو دادند و در
یک ماه حکم کرد و بر واپائی شش ماه و بردست بنده کشته گشت
یزدگرد بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم بود چون شیرینه
این پرویز را برای خود را بکشت و ایه او را بقارس کریمیند و
انجا بر پرویز و او بطبع غارت خواستی چون در آن نسل جزوی
نبود پادشاهی بدو دادند در زمان او کار اسلام قوی شده
بود و دولت عجم ضعیف گشته چون لشکر اسلام بجا آمدند
یزدگرد و ستم فرخ زاد را برابر فرستاد و ستم فرخ زاد منجم
بود و آنست که دولت اکاسر با آخر رسیده است میخواست که

صلح کند سیر نشد و ستم فرخ زاد در آن جنگ کشته شد
لشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد از عراق بخراسان رفتند در مرو
الروود دو ماه حرب کردند ماهوی او را بشکر میداد و هوس
عراق کرد باز خبر یافت که یزدگرد پادشاه ترکستان قصد ایران
دارد بجنگ او رفت ماهوی با یزدگرد شفق شد باز کرد
حرب کردند یزدگرد بگریخت و در آسیای پنهان شد کسی ماهوی
از حال او اعلام داد حکم بقتل رفت و بفرمان ماهوی یزدگرد را
در آن آسیا بکشتند و یزدگرد پادشاه ترکستان ماهوی را با
فرزندانش بکشت و بسوخت مدت پادشاهی یزدگرد بیت سال
اما چهار سال پیش رواج نداشت شانزده سال دیگر ازین
طرف بدان طرف گریزان بود نادر سنه احدى و ثلثین
هجری کشته شد و دولت اکاسر سپری شد **قسم سوم**
در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند و آن مشتمل
بر سه مقاله است و شش باب **مقاله اول** در ذکر
ابوبکر و عمر و عثمان که بحکومت نشینند و مردم را در
بادیه ایت و شبه نالت انداختند چون حضرت رسول صلی
الله علیه وآله از جهان فانی بنعیم باقی انتقال فرمود

و مصیبت زکات اهل بیت یسار تکفین و تحجیر و دفن آن
حضرت مشغول بودند انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند
و بخوانستند سعد بن عباد را بر خود امیر گزیدند چون این خبر
با ابو بکر رسید با اتفاق عمر و ابی بکر رفت و بیعی عرافان را
با ابو بکر بیعت کردند و اکثر مهاجرین تابع شدند و ابو بکر را
بر خود امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد و در ماه
جادی آخر سنه ثلث عشرین الهجره مبارک بگرفت در زمان او
بعضی از عراق عرب و بعضی از شام بر دست مسلمانان مفتوح
گشت و مسیله کتاب که در بایه دعوی پیغمبری میکرد گشت
شد بعد از عمر بوضیعت ابو بکر بجای او نشست و ده سال
نیم حکم کرد و در آخر ذی حجه سنه ثلث و عشرین ابو لؤلؤ او را
ساز زد و در منزل محترم سنه اربع و عشرین بدفن رفت
و در زمان عمار بن و عرافین و مصر و شام و آذربایجان و بعضی
از روم و دیار بکر بر دست مسلمانان فتح شد بعد از عثمان
بن عفان بجای او نشست باز ده سال و دو ماه حکم کرد بعد
از ان جمع از مسلمانان بر و خروج کردند و در مدینه خانه او
در حصار گرفتند و در نصف آخر ذی حجه سنه خمس و ثلثین

من الهجره بقتل آمد او را پیای کشیده و در زیر بله انداختند مسلمانان
در زمان او خراسان بگرفتند بعد ازین حضرت امیر المومنین
علی علیه الصلوٰه والسلام با انجاس و شقاوت صحابه و اهل اسلام
بر سر اختلاف نشست و بعد ازین مدت چهار سال و نیم بود
هدایت و امامت آنحضرت نورانی بود چون احوال هدایت مالک
آنحضرت در صدر کتاب مذکور شده بدانکه آنحضرت **معالمه**
دوم در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه چهارده تن مدت
حکومتشان نود و یک سال **اول** معاویه بن ابی سفیان بن حرب
بن امیه امارت شام یافت و چون رجب الاول سنه احدی و بیست
عجری حضرت امام حسن صلوٰات الله علیه طریقی انقطاع سلوک
داشت او بر جمع مالک اسلام حاکم شد در زمان او عبدالله زیاده
در سنه ثلث و خمسی حکم بصر شد و در سنه ست و خمسی
معاویه بنام پسرش یزید علیها اللعنه از اهل عالم بیعت گرفت
همه کس بیعت کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین علیه الصلوٰه
والسلام و عبدالله عباس و عبدالله زبیر و عبدالله عمر
و عبدالرحمن بن ابی بکر معاویه را این جماعت مضایقه نکرد
و تکلیف کردن مصلحت ندید و مشصفت رجب سنه ست و بیستین

من الحجة بمرد **دوم** برید بن معاویه بن ابی سفیان علیه السلام
 والقبض والتیران بعد از بدیع بن مکر بن حکومت نشست
 در اول حکومتش بفرموده او حضرت امام حسین را علیه الصلح
 والسلام با هشتاد و دو تن و براتی هشتاد و دو تن از برادران
 و بنی عاتق و شیعه اهل بیت در دشت کربلا شهید کردند و در
 آخر در مدینه طینه غارت و قتل عام کردند و قریب یازدهمین
 از مهاجر و انصار و غیرهم را شهید کردند و خانه کعبه را بنصب
 سنجینق خراب ساختند و در آخر زمان او عبدالله زبیر خروج
 کرد بجاز و چون برید در رابع عشر رجب الاول سنه اربع
 و ستین بمرد و بدو رخ رفت کاروی قوی گشت و جمله اهل
 حجاز و خراسان و بین و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که
 اسلام رسیده بود سویی دمشق و ناحیه آروین بر بیعت او
 درآمدند و هشت سال ملک در دست او ماند تا ایام عبید
 الملك بن مروان پس حجاج بن یوسف علیه السلام را بفرستاد
 تا با وی محاربه کرد و ویرا در روز شنبه سیزدهم جمادی الاول
 سنه ثلث و ستین در مکه معظمه از خلق بیاویخت **سوم**
 معاویه بن برید بن معاویه بعد از پدر حاصل روز حکومت کرد

در جردی الاول سنه اربع و ستین بمرد بعد از برادرش خالد بن
 برید را بحکومت تعیین میکردند بقول نکرد **چهارم** مروان
 بن حکم بن ابی العاص بن امیه علیه السلام بیعی عبدالله زیاده
 علیه السلام بحکومت نشست در زمان او سلیمان بن صرد و
 مسیب بن نجبه و جعی از شیعه بطلب خون امام حسین علیه
 السلام خروج کردند و از بنی امیه هر که را در کوفه یافتند بکشتند
 و در عین الورد با عبیدالله زیاده و حصین بن نمیر علیهما السلام
 بیست روز جنگ کردند سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه
 و پیشتر شیعه علیه السلام کشته شدند و بعضی بگریه میخفتند
 و مروان را در ماه رمضان سنه خمس و ستین مادر خالد که در
 حبالة او بود در شب بالشی برده ان او نهاد و بران نشست
 تا بمرد هشتاد و یکسال عمر داشت **پنجم** عبدالملك بن مروان
 بن حکم علیه السلام بعد از پدر پادشاه شد و در کوفه مختار
 بن عبید ثقفی در منصف رجب الاول سنه ست و ستین
 خروج کرد و ابراهیم بن مالک استر علیهما السلام و الرضوان
 بمده او شد و عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان ستم
 کردند و عیبه تمام در طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام

سای شد تا عمر سعد را با پسرش و شمر ذی الجوشن علیهما اللعنه
که در کربلا با حضرت امام علیه السلام جنگ کرده بود می گرفتند
و می کشند عبد الملك عبدالله زیاده را با هفتاد هزار مرد بجنگ
ایشان فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالک اشتر
با هفت هزار مرد بجنگ عبدالله زیاده رفت و در حدود موصل
جنگ کردند ابراهیم بن مالک غالب شد و عبدالله زیاده
بقتل آمد و بدو پنج رفت و اکثر شامیان کشته شدند
عبدالله زیاده چهارده سال امارت کرده بود مختار موصل
و جزیره و آن حد و دیار را بهم داد بعد ازین مصعب بن زبیر
از جانب برادرش عبدالله زبیر علیهما اللعنه بجنگ مختار
آمدند و در چهاردهم رمضان سنه سبع و ستین غنای کشته
شد و عبد الملك بن مروان در جمادی الآخر سنه اثنین و سبعین
بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و عراق
بصرف عبد الملك درآمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن
یوسف علیه اللعنه را در ماه رمضان سنه مذکوره بجنگ عبدالله
زبیر فرستاد حجاج بر عبدالله ظفر یافت و او را بکشت چنانچه
گشت و چندانکه عبدالله زبیر در حیات بود پادشاهی

بر بنی امیه قرار می گرفت چون او کشته شد مردم طوعاً و کرهاً
تابع ایشان شدند عبد الملك در سنه خمس و سبعین حجاج را
از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان و حدود بدو
داد و در سنه ثلث و ثمانین شهر واسط بنا کرد عبد الملك در
دمشق در شصت و شوال سنه ست و ثمانین بر بیت و کباب
و یک ماه پادشاهی کرده بود **ششم** ولید بن عبد الملك
بن مروان علیه اللعنه بعد از پدر پادشاه شد و مملکت و
حکومت او زیاده از عبد الملك بود در زمان قتیبه بن مسلم
از خراسان بزرگشان رفت و ماوراء النهر و خوارزم و دیگر
ولایات با تصرف گرفت و از طرف شمال سیله بن عبد الملك
عموییه و قسطنطیبه سخن کرد مسجد بنی امیه در دمشق ولید
ساخته است در سنه ثمان و ثمانین و عمر عبد العزیز را مدینه
فرستاد تا خاهنا را ازواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شکافتند و داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند
و در آن روز اهل مدینه می گردیدند و می گفتند این خاهنا
بنی با بیت شکافت تا مسلمانان که از اطراف بدین جای آیند می بینند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بچه نوحی خاهنا در دنیا آگفتا کرده در

زمان ولید حجاج بن یوسف در بیست و پنجم رمضان سنه خمس و
 تسعین بر دیست سال امارت کرده بود و پنجاه و چهار سال عمر
 داشت و زیادت از صد هزار آدمی را کشته بود بحضور خود بجلا
 آنکه در جنگها کشته شده بودند و در روز مرگ او چند هزار
 کس در حبس بودند ولید بن عبد الملک در روز شنبه شصت
 جمادی الاول سنه ست و تسعین مرد مدت نسال و هفت
 ماه پادشاهی کرده بود چهل و پنج سال عمر داشت لعنة الله علیه
هفتم سلیمان بن عبد الملک بن مروان علیه الفتنه بعد
 از برادر پادشاه شد در زمان او یزید بن مقلب کرکان و طبرستان
 بکوفت جعفر بر یکی وزیر سلیمان بود بقومود تا در نفره تمام
 عیار زدند و پیش از آن در زمان عبد الملک کم عیار مخریوب
 کرده بودند بدین سبب زر جعفری بدو منسوب است سلیمان
 عمر عبد الغزیز را ولی عهد کرد در روز آدینه هشتم ماه
 صفر سنه تسع و تسعین هجری پنج ذی الحجه بر دو سال
 و هشت ماه حکومت کرده بود **هشتم** ولید بن یزید بن
 عبد الملک عمر عبد الغزیز بن مروان بعد از عمر زاده پادشاه
 شد گویند اهل بیت نبی را صلوات الله علیهم احترام میکرد

و مردم را از بی ادبی نسبت بایشان منع می نمود در زمان او
 در سنه مایه هجری ابتدای دعوت بنی عباس بن عبد المطلب
 و اعیان با طراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد عمر عبد الغزیز
 روز آدینه بیست و پنجم رجب سنه احدی و مایه مرد و سبب
 موت او آنکه هشام غلام او را بفریفت تا او را زهر داد دو سال
 و پنج ماه حکم کرده بود چهل سال عمر داشت **نهم** یزید بن
 عبد الملک بن مروان علیه الفتنه بعد از عمر زاده بحکومت
 نشست در زمان او در سنه اثنی و مایه ابو مسلم خراسانی
 بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد و یزید چهار سال و
 یکماه حکومت کرد و در شب آدینه بیست و یکم شعبان برج سنه
 خمس و مایه **دهم** هشام بن عبد الملک بن مروان علیه
 الفتنه و التیران بعد از برادر بحکومت نشست و خراسان
 بنصر ستیارداد و عراقین بیوسف بن عمرو ثقفی در زمان او
 زید بن حضرت امام دین العابدین علیه السلام را در سنه
 احدی و عشرين و مایه در کوفه شمشید کرد ند هشام در سادس
 ربیع الاول سنه خمس و عشرين بر دو نوزده سال و هشت ماه
 حکومت کرده بود **یازدهم** ولید بن یزید بن عبد الملک

ابن مروان عليهم اللعنة والتيران بعد از ختم پادشاه شد در زمان
او در سنه خمس و عشرين ومائيه محمد بن علي بن عبدالله بن عباس
وفات يافت و پسر خود ابراهيم بعد از و پسر ديگرش سنان را
ولي عهد ساخت وليد طرقي زناده ظاهر کرد لشکر و خروج
کردند و او را در روز چهارشنبه بيت و يك جمعيه الاول
سنه ست و عشرين ومائيه بگشتند و بدو زخ فرستادند مدت
يكسال و دو ماه حكومت كرده بود **دوازدهم** يزيد بن وليد
بن عبد الملك عليهم اللعنة در اول شب سنه ست و عشرين ومائيه
بجاي عم زاده نشست او را يزيد ناقص خوانند بجهت آنكه و طئا
مردم كم كرد مدت شش ماه حكومت كرد در بيمه ذي الحجه سنه ست
و عشرين ومائيه در دمشق بطاعون مرد عرش بچهل نارسيده
سيزدهم ابراهيم بن وليد بن عبد الملك عليهم اللعنة
بعد از برادر بجهت نشست دو ماه حكم كرد مروان حمار بر خروج
كرد در صفر سنه سبع و عشرين ومائيه از مروان بگريخت و حكومت
مروان باز گذاشت و بعد از سه ماه كشته شد **چهاردهم**
مروان بن محمد بن مروان بن حكم بن عاص عليهم اللعنة بعد از
فرار ابراهيم بن وليد حاكم شد و او را مروان حمار گویند چون

حكومت بني اميه با آخر رسیده بود در عهد او فتنه بسيار شد
و در زمان يكي از بني هلب شهيد گرياني بر نصر سيار خروج
كرد و ميان او و نصر سيار محاربات رفت در ان اثنا ابو مسلم
در سابع عشرين رمضان سنه سبع و عشرين ومائيه در ديهي
از مواضع مرو دعوت بني عباس ظاهر كرد و با گرياني در جنگ
نصر سيار شفق شد نصر سيار بجنگ ايثار رفت و گرياني
كشته شد و نصر سياد از ابو مسلم بگريخت و در ولايت ساوه
در ربيع الاول سنه احدى و ثلثين ومائيه مراد ابو مسلم دين
و قايص صد هزار كس از اتباع بني اميه بگشت و خراسان
ابو مسلم رصافي كشت قحطيه بن شيبه طائي را بجانب عراق
فرستاد و او بلاد عراق مستخر كرد و از عراق عزم كوفه نمود يزيد
بن هبيرة كه مقدم لشكر مروان حمار بود از واسط بجنگ قحطيه
آمد و در كنار فرات بهم رسيدند شب بود جنگ در پيوست
قحطيه در آب غرق شد اما لشكرش نداشتند جنگ كردند
و يزيد بن هبيرة را شكستند چون روز شد قحطيه غرق شده
بود حسن بن قحطيه را بر خود امير كردند و بكوفه شدند و سنان
ابن محمد بن علي بن عبدالله بن عباس را بيرون آوردند و بمحمد

بردند و تمام اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان حار واقع
شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در سید داشت بکشت و
لشکر بچنگ سفاح کشید سفاح عام خود عبدالله و عبدالعزیز
پسران علی بن عباس را بچنگ او فرستاد برکنار فرات جنگ کردند
سروان منبرم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند و او را
در حدود مصر در ماه ذی قعدة سنه اثنی و ثلاثین و مسایه
بکشتند و حکومت بنی امیه بر آمد سفاح اولاد بنی امیه را
طلب کرد هشتاد کس را یافتند همه را بکشتند و پادشاهان بنی
امیه را یعنی از عمر عبدالعزیز از کوفه بیرون آوردند و بسو
مقاله سیوم در ذکر خلفای بنی عباس و ایشان چنانچه
کس اند دولتشان پانصد و بیست و چهار سال **السنه**
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در روز آدینه
ثلث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مسایه بر بیعت کردند
و ابصر و شام و مغرب بقم خود عبدالله بن علی داد و حرمین
بقم دیگر داد بن علی و برادر خود ابو جعفر را بچنگ برید بن
همه واسطه فرستاد که از جانب بنی مروان حاکم بود ابو جعفر
کار او بساخت و باز پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد

کرد و بخراسان فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف شود و بیعت
از و ستاند ابو مسلم با ابو جعفر توافق کرد و اعزاز بسیار
نمود و بیعت کرد سفاح و نیز خود ابو مسلم خلال را بفرمود تا
بکشتند و وزارت بخالد بر مکی داد و در ثلث عشر ذی حجه
سنه ست و ثلاثین و مسایه وفات یافت مدت حکومتش چهار
سال و نه ماه **المنصور بالله** ابو جعفر عبدالله بن محمد بن
علی بن عبدالله بن عباس بعد از برادر محکم وصیت بحکومت
نشد و چون ابو مسلم مطاع و متبع و غالب مطلق بود و
ابو جعفر بکبر و استغنائی او میداشت جلیله او را نزد خود
طلبید و در رومیه مداین ابو مسلم را بکشت و در پادشاهی
و حکومت مستقل گشت هیبت او در دهانش از علویان
محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسین علیه السلام در مدینه
و برادرش ابراهیم در بصره بر ابو جعفر خروج کردند و بغداد
بماریات مغلوب گشتند و بقر شهادت رسیدند ابو جعفر
در سنه خمس و اربعین و مسایه شهر بغداد ساخت و در
ساده دی خمر سنه ثمان و خمین و مسایه در پیر میمون بود
و پسر خود را ابو عبدالله ولی عهد ساخت و او را المهدی بالله

لقب کرد مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش پست
 و دو سال **المهدي بالله** ابو عبد الله بن محمد بن منصور بعد
 از پدر حاکم شد در زمان او مردی در خراسان خروج کرد نام
 او حکم بن هاشم سازنده ماه تختب اصلش از دیر کاریره بولاق
 بادغیس اول در دیوان او مسلم کاتب بود در جنگ برفی بحر
 چشمش آمد کور شد برفی بران چشم فرو گذاشت او را بدین
 سبب برفی خوانند شکلی عظیم بد داشت و دعوی خدای کرد
 خلق بسیار بر او گردید و در ولایت کش و تختب قلای چند
 فرو گرفت کار او عروج تمام یافت مهدی سبب بن زهیر را
 بجنگ او فرستاد چون بنگ آمد افرای خود را در شراب زهر
 داد تا نامت بردند و خود را در میانه ادویه حاره بسوخت چنانکه
 از اعضا و جوارح او هیچ باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه
 شدند و گفتند او با آسمان رفت و این واقعه در سنه اثنی و
 ستین و بر و ابی سنه ثلاث و ستین و مایه بود مهدی در روز
 پنجشنبه بیست و دوم محرم سنه ثبع و ستین و مایه در گذشت
 ده سال و یکماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت
المهادی بالله موسی بن مهدی بعد از پدر حاکم شد یکسال



و سه ماه حکومت کرد مردی در ازبالا و شاوور بود و لب زینش
 کوتاه چنانکه لب بالا بین لب زیرین نرسیدی و بدخود مرشد
 سخن بود و در شانزدهم ربیع الاول سنه سبعین و مایه فوت شد
الرشید بالله هرون بن مهدی بعد از برادر بجای او نشست
 او را دو پسر متولد شد یکی را محمد امین نام کرد و یکی را مأمون
 هرون ولایت شرقی را بمأمون و غربی را از عقبه حلوان ناچند
 اسلام رسیده بود محمد امین را داد و روم و دیار بکر و آذربایجان
 به پسر دیگر قاسم داد و او را مومن لقب کرد و در خطبه اول
 نام محمد امین پس نام مأمون و بعد از آن نام مومن معین
 کرد و پسر دیگر معتصم را در حساب نیاورد اما خدای تعالی
 چنان خواست که حکومت بدو رسید و بعد از مأمون بخلاف
 فشت و در نسل او ماند هرون در صفر سنه سبع و ثمانین
 و مایه بر پرامکه غضب کرد و ایشان را بر انداخت و وزارت
 بفضل بن ربیع داد و در سنه ثعین و مایه قیصر روم بجنگ
 بیرون آمد و بعد از محاربه صلح کرد و بر آنکه قیصر مرسل سیصد
 هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد و تعرض بدین اسلام
 نمود زمستان سخت بود هرون در آن سرما بروم رفت و بسیار

ازرو میان بکشت قیصر دیگر باره صلح کرد و در سمرقند
رافع بن لیث بن نصر سیار خروج کرد و بر ما و راء النهر
ستولی شد هرون بجعت دفع او غریت خراسان کرد و چون
بطوس رسید بیمار شد شب شنبه ثالث ربيع الآخر سنه ثلث
و تسعين و مائه در گذشت و لادتش بری بیت و هفتم دینی
الحج سنه تسع و اربعین و مائه و مادر او خیزران است
و او جاری مهدی بود او را آزاد ساخت و بعد از آن نکاح کرد
و فات خیزران در شب جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر
سنه ثلث و سبعین و مائه هرون مرد دراز بالای قریه
سغید بود و اندک احوالی در لیك چشم داشت **الامین محمد**
بن هرون رسید او را ولی مهدی داد و مامون را سلطنت
بخراسان فرستاد پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی
بالشکری تمام حرب مامون فرستاد مامون طاهر بن حسین
که عامل ری بود پذیره لشکر فرستاد و میان ایشان مقاله
رفت و لشکر امین منقرض گشت او از بی ایشان بغداد
رفت و امین را هلاک کرد مدت چهار سال و هفت ماه
حکومت کرده بود در خراسان محرم سنه ثمان و تسعين و مائه

کشته شد و لادتش در ثوال سنه سبعین و مائه بود **الامون**
ابو العباس عبدالله بن هرون بعد از قتل برادر حکومت یافت
و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفویض فرمود
بود او را ذوالریاستین لقب کرد فضل بن سهل سعی کرد تا
مامون ولایت عهد بخیزت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
السلام داد بدین سبب بنی عباس مامون را بفضل بن سهل
ستغیر کرد ایندند و فضل بن سهل را در سرخس در حاکم بکشند
و مامون فالان را بقصاص بکشت مامون فرمود تا کتب و ایل
از حکمت و نجوم و هندسه و افلیدس و فلسفه و منطق و غیر آن
از سرایان باخری بقتل کردند و در شهر سنه خمس و مائتین
خراسان بطاهر ذوالیمینین داد و احوال او بعد از این خواهد
آمد در زمان او در سنه احدى و مائتین بابک خرم در اردستان
خروج کرد مامون لشکر بن دفع او فرستاد منقرض شدند و بابک
وقت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود مامون در سنه
عشر رجب سنه ثمان عشر و مائتین وفات کرد بیت و هفت
سال و هفت ماه حکومت کرده بود و لادت او سنه سبعین
و مائه **المعتصم بالله** ابواسحق معتصم بن هرون بعد از

مامون بخلافت رسید و در سنه عشرين و مائتين شهر سامره
 بنا کرد و در دفع بابک سی تمام کرد مال بسیار بدش خرج کرد
 بعد از رحمت بسیار بابک را گرفته نزد معتصم آوردند و در ثلث
 صفر سنه ثلث و عشرين و مائتين فرمود نداشت و پایش از خلافت
 بردند و او را بردار او بخشید بعد از این معتصم بروم رفت
 و فتح کرد و در ربيع الاول سنه سبع و عشرين و مائتين وفات
 کرد و ولادت او در سنه ثمانين و مائتين بود و معتصم را خلیفه
 مومن خواندند زیرا که هشتم است از عباس و هشتم خلیفه و
 هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چهل و هشت
 سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت باب
 هزار هزار غلام و هفت فتح بزرگ کرد و هشت ملک معتبر را
 بکشت و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت **الواقف**
بالله ابو جعفر هرون بن معتصم بر جای پدر خلافت نشست
 مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر دی الحجه سنه
 اثنی و ثلثین و مائتين مرض استسقا وفات یافت **للموکل**
علی الله جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او نشست
 با اهل بیت عداوت داشت و مردم را از زیارت حضرت امام

حسین علیه السلام منع کردی و آب در صحرائی گریلا افکند آب
 انجا که شهید مقدس است حیرت آورد بايشاد بدین سبب آنرا
 شهید حایر خوانند مدت حکومت متوکل پانزده سال بود
 در منتصف شوال سنه سبع و اربعین و مائتين بر دست غلامان
 کشته شد و بجای رفت باغی پسرش سننصر بعد از متوکل
 دولت عباسیان ضعیف شد و قریب نود سال عزل و نصب
 ایشان در دست غلامان بود **المشتر بالله** جعفر بن محمد بن متوکل
 بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت شش ماه حکم کرد و در
 ربيع الآخر سنه ثمان و اربعین و مائتين مرض سرسام در گذشت
الستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بعد از عم
 زاده حکومت برقرار گرفت سه سال و نه ماه حکم کرد و در اول محرم
 سنه اثنی و خمسين و مائتين غلامان بر ستعین خروج کردند
 و او را خلع نمودند و محبوس گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند
 تا وفات یافت در ایام او الداعی الی الحق حسین بن زید العلوی
 در سنه خمسين و مائتين در طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم
 با وی یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفید رود بگرفتند و
 تا سنه احدى و سبعین و مائتين حکومت در دست داعی بود

المعتز بالله ابو عبدالله زبيري بن متوكل بعد از مستعین
بخلافت نشست معتز سه سال و شش ماه و بیست روز حکم کرد
بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند و او را فرمودند خود را خلع
کرد و هر چه داشت بر و زجر از او گرفتند و در حمام گرم آب بخ
زهر آلود دادند تا مرد و روایتی در حبس از کسکی بود و این حال
در سیاه عشر رجب سنه حشر و خمین و مائین بود معتز بالله
حوسی بن بوقار در سنه ثلث و خمین و مائین بچنگل داعی
علوی فرستاد و ری و قزوین و اهر و زنجان از تصرف او بیرون
آورد و داعی بنزیم شده بطبرستان قناعت نمود و در سنه احدى
و سبعین و بروایتی سبعین و مائین وفات یافت بعد از او
برادرش محمد بن زید تا سنه سبع و ثمانین و مائین حاکم طبرستان
بود بعد از آن بر دست محمد بن هرون سرخسی صاحب امیر اسماعیل
سامانی کشته شد **المعتز بالله** ابو اسحق محمد واثق بن
معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان نیز گرفته
حبس کردند و بعد از آن یکشتند در ثامن عشر رجب سنه ست
و خمین و مائین **المعتز علی الله** ابو العباس احمد بن
متوکل بعد از معتز خلافت نشست و بیست و سه سال حکم کرد

و برادرزاده را احمد بن طاهر بن متوکل بن حسین و حجاز فرستاد در عهد
او عراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیه السلام
الصلوة والسلام خروج کرد تا در سنه سبع و ثمانین که زمان
معتصم خلیفه بود بدینان رفت و خلق را بخود دعوت نمود که
او را بخوابند شد مردم جیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام
گویند و امام و مقتدا شناسند و قول او را دیشان اعتبار
عظیم دارد و بمذهب او عمل نمایند و او در ثلث عشرین شعبان
سنه اربع و ثمانین در آمل وفات یافت **المعتز بالله** ابو
العباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتصم خلافت بدین
گرفت عالی همت و کامل و عاقل و صاحب تجربه بود پیش از خلافت
بخواب دید که بر کتف او دجله مردی نورانی دست در دجله کردی و گفتی
آب برداشتی و در دجله آب نمائیدی باز آن آب بر بختی دجله برخیزد
روان شدی معتصم از احوال او پرسیدی گفتندی امیر المؤمنین
علی مرتضی است علیه الصلوة والسلام معتصم برو سلام کردی
آنحضرت او را اگر ام فرمودی و گفتی چون خلافت بتو رسد
فرزندان مرا بنیکو نگه دار که زحمتی بدیشان نرسد معتصم بدین
سبب رعایت علویان بقاییت کردی و اموال بسیار بخشدی و حکم

کرد که بر سر منابر بر معاویه لعنت کند تا رکان دولت مانع شدند
و گفتند موجب خروج علویان میشود و بدولت مضرت دارد
معتمد مدتی در سال و نهم ماه در خلافت ماند و در اواخر
ربیع الاول سنه تسع و ثمانین از افراط مباشرت نماید **المکفی**
باب الله ابو محمد احمد بن معتمد بعد از پدر بخلاف رسید در
زمان او قرامطه خروج کردند و راه حج سد و گردانیدند
مکفی ایشان را بر انداخت شش سال و هفت ماه و بیست
روز خلافت کرد در ثالث عشره ذی حجه سنه خمس و تسعین و
مانین در گذشت **المقتدر بالله** ابو الفضل جعفر بن معتمد
بوصیت برادر خلافت بدو اتفاق گرفت در عهد او قرامطه
وقت گرفتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود از مکه بکوفه
نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر او حامد منصور
ابن حسین حلق را بکشتند مقتدر بدست بعضی از خواص
در سابع عشرین شوال سنه عشرین و ثلثمائیه کشته شد
بیت و پنج سال خلافت کرده بود **القاهر بالله** ابو منصور
محمد بن معتمد بعد از برادر او را تا مرگ خلافت کردند و بعد
از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند در واسطه جمادی الاول

سنه اثنی و عشرين و ثلثمائیه **الراضي بالله** ابو العباس محمد بن معتمد
بعد از عم خلافت بدو رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود حکم
ما کافی که منصب الامرائی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوب
نوشته بود و دیگری را با امیر الامرائی خوانده ببرید و این واقعه
در سنه ست و عشرين و ثلثمائیه بود راضی شش سال و دو ماه خلافت
کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع و عشرين و ثلثمائیه
در گذشت از خلفا کسی که در اول امامت و خطابت نایب تعیین
کرد او بود **المتقی بالله** ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی
بخلافت نشست در عهد او در بغداد قحطی شد چنانکه آدی
ادی را بخورد و در اثنای قحط و بای پیدا شد چنانچه مردم
یکدیگر را دفن میکردند قریب چهار سال متقی خلافت کرد بعد
از آن در عشرين صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائیه او را از خلافت
معزول کردند و میل کشیدند بدست و چهار سال بزمیت و مرثعاً
سنه سبع و خمین و ثلثمائیه در گذشت **المکفی بالله** ابو القاسم
عبد الله بن مکفی بعد از متقی بخلافت نشست چون یکسال
و چهار ماه خلافت کرد معز الدوله آل بویه او را بکرفت و خلع
کرد و میل کشید و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع

وثلثین وثلثمائة بود **المطیع بالله** ابوالقاسم فضل بن مقتدر
 بعد از مسکنی بجای معزالدوله بن بویه بخلافت رسید وبا
 قرامطه صلح کرد و حجر الاسود که از مکه بکوفه نقل کرده بودند
 از ایشان بخزید و بیکه فسناد مطیع مدت بیت و نسال و نیم
 در خلافت بماند پس مغلوج شد و خود را خلع کرد و خلافت
 بر پسر خود طایع داد و این صورت در اواخر ذی قعد سنه ثلث
 و ستین و ثلثمائة بود مطیع در ماه دیگر تربیت و در محرم
 اربع و ستین و ثلثمائة وفات یافت **الطایع بالله** عبدالکرم
 بن مطیع بوصیت پدر خلافت بدو قرار گرفت و هفتاد سال
 و دو ماه در خلافت بماند و در آخر شعبان سنه احدى و ثمان
 و ثلثمائة بالزام هبائه الدوله دلی خود را خلع کرد **القادر**
بالله ابوالعباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلا
 فتم او مقرر شد در عهد و سلطان محمود سبکتگین بر
 خراسان پادشاه شد قادر چهل و یک سال و چهار ماه خلافت
 کرد و در پانزدهم ذی الحجه سنه اثنی و عشرين و اربعه درگذشت
المقائم بالله ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر حکومت نشست
 در ایام او طغرل یک بن میکائیل بن سلجوق خراسان فرو گرفت

و قایم بالله او را خلعت و فسناد و برکن الدین لقب کرد بعد از آن
 بساسیری که سر هک ذیل بود و دعوت اسماعیلیان پذیرفته
 قصد قایم بالله کرد و او را در خانه محبوس کرد قایم از طغرل
 یک اسفانه کرد سلطان طغرل یک بالشکری تمام رفت و با
 بساسیری در میان واسط و کوفه جنگ کرد بساسیری بفرهت
 رفت سلطان قایم را با دارالسلام آورد و بیست حکومت رسانید
 و مال بغداد بتصرف سلطان طغرل یک آمد چهل و چهار سال
 و هشت ماه حکومت کرد و در واسط شعبان سنه سبع و ستین
 و اربعه درگذشت **المقتدر بالله** ابوالقاسم عبدالله بن احمد
 بن قایم بعد از جد ب حکومت نشست مدت نوزده سال و پنج ماه
 حکومت کرد و در واسط محرم سنه سبع و ثمانین و اربعه بوفت
 فجاء درگذشت **المستظهر بالله** ابوالعباس احمد بن المقتدر
 بوصیت پدر ب حکومت نشست بازوی شرقی بغداد و خندق
 و دروازهها مستظهر ساخت بیت و پنج سال و سه ماه حکومت
 کرد و او را در زمان حکومت هیچ تشویش نرسید و در رجب الآخر
 سنه اثنی عشر و خمسیه درگذشت **المستترشده بالله** ابو منصور
 فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت عینی

و شکوهی تمام داشت سلاطین سلجوقی را محلی نهادهای بنابرین
 بیان او و سلطان سعود سلجوقی بخاریه انجامید و ستر^{شد}
 در دست سعود گرفتار شد و در سرای پرده سعود محبوب^{بود}
 بود و این صورت در رجب سنه تسع و عشرين و خمسين
 بعد ازین ملاحظه ستر شد و در حدود مراغه کار کردند
 و بدان درگذشت مدت هفتاد سال و دو ماه حکومت کرده
 بود **الراشد بالله** ابو منصور جعفر بن ستر شد چون پیش
 در جنگ سلطان سعود اسیر شد در بغداد حکومت بدو
 دادند او نام سلجوقیان از خطبه میخواند و با تمام کار پدر
 آهنگ جنگ سلطان سعود کرد سلطان سعود نیز
 بمقابلد درآمد راست از سلطان سعود بگریخت و از بغداد
 بحد و اصفهان آمد ملاحظه او را نیز بدرجه شهادت رسان^{ند}
 در سیاه و عشرين رمضان سنه اثنی و ثلثین و خمسين
 خلافت او هشت ماه و در عراق عرب و در دیگر ولایات یکسال
 و چهار ماه **المفتی بآثار الله** ابو عبد الله محمد بن
 منظر چون را شد بگریخت سلطان سعود با مفتی بیعت
 کرد تا سلطان سعود در حیات بود حکومت او را رعایا شناس^{ند}

چون سلطان سعود درگذشت کار او رونق گرفت بیت و
 چهار سال و یازده ماه حکومت کرد و در اوایل سنه خمس و عشرين
 و خمسين درگذشت **المستجد بالله** ابو المنظر یوسف بن القتی
 بعد از پدر حکومت فشت هیبت و وفار و کیاست تمام داشت
 و لطیف طبع بود اشعار نیکو دارد یازده سال حکومت کرد و در
 اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسين درگذشت
المستغنی بالله ابو محمد الحسن بن مستجد بعد از پدر حکومت
 بدو تعلق گرفت بزرگ منش و بسیار عطا بود این عطا که وکیل
 در خانه او بود اجازت سته بود که کم از هزار دینار باشد با
 مستغنی گفت بمقتی رساند و چون بدو هزار رسید اجازت
 طلبد مستغنی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر ثوال
 سنه خمس و سبعین و خمسين درگذشت **الناصر بالله**
 ابو العباس احمد بن مستغنی بعد از پدر خلیفه شد مردی دلا^{ور}
 و دانا بود در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت
 مدت چهل و شش سال و یازده ماه در حکومت ماند و در عهد
 او خوارزمشاهیان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون رفتند
 و چنگیز خان بر مالک توران و ایران ستولی شد و قتل عام کرد

ناصر دینقره شوال سنه اثنی و عشرين و ستمائیه **الظاهر بالله**
 ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او هیچکس
 از خلفاء بنی عباس نبود اما کارش روایی نداشت مدت زمانه
 و سیزده روز در خلافت محلت یافت و در ثالث عشر رجب
 سنه ثلث و عشرين و ستمائیه درگذشت **المستنصر بالله**
 ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست و مدت
 مردی کریم و رحیم بود گویند هر سال که در مدت پانصد سال
 اولاد بنی عباس هیچ کرده بودند جمله را بخشید در عهد او ملوک
 عرب رشک نداشت شد و نشان خرابی در آن مملکت نماد
 در زمان او مغول ستولی شدند و جرماعون نوین از مغول
 بغداد رفت و با شرف الدین اقبال شرابی محاربه کرد و متهم
 بازگشت مدت حکومت او هفده سال بود در آخر جمادی الاول
 سنه اربعین و ستمائیه درگذشت **المعتصم بالله** ابو احمد عبد
 بن سننصر بعد از پدر بخلاف نشست آخر خلفای بنی عباس
 مردی ستورع بود اما رأیی نداشت مدت پانزده سال و هفت
 ماه حکومت کرد از پادشاهان مغول هولاکو خان لشکر بختک
 او آورد و در اوایل صفر سنه ست و خمین و ستمائیه او را با اکثر

اهل بغداد بکشت و درین باب گفته اند **شعر** سال هجرت
 ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه
 پیش هولاکو روان دولت عباسیان آمد بصره در نایب سرکات
 الجنان مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی
 کشته شدند و دولت عباسیان باخر رسید بعد ازین مغول بر
 اعراب ستولی شدند **باب اول** در ذکر طبقات سلاطین
 ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند آن
 برانزده فصل است **فصل اول** در ذکر طاهریان و پیشانی
 پنج تن بودند و شاعری اسامی ایشان درین دو بیت مندرج
 ساخته است **شعر** در خراسان ز آل مصعب شاه طاهر
 طلحه بود و عبدالله باز طاهر در کرمخان کو به عقوبت داد
 نایب و کلاه **اول ایشان** طاهر بن حسین بن مصعب خراجیت
 که او را ذوالیمینین میخوانند و او در زمان مامون خلیفه منصب
 امیر الامرائی داشت و محمد امین برادر مامون بر دست او کشته شد
 و بعضی او را مامون بخلافت رسید و او را ذوالیمینین بنابران
 میگویند که چون با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 الشائبهت میکرد گفت دست راست من بیعت مامون نشو

و بدست چپ با حضرت امام بیعت نمود گفت بسیاری که بیعت امام
 مشغول شدند آن نیز را عین توان گفت و او را ذوالیمینین لقب کرد
 بلی چشم او از زهر هم نداشت شاعری درین باب گفته **بنده**
 یا ذوالیمینین و عین واحد نقصان عین و عین زاید ماثون
 بر طاهر ذوالیمینین حجت کشتن برادر خود محمد امین سرکران
 بود او را از پیش خود دور کرد و قنات بن عباده را از خراسان
 عزل فرموده و حکومت خراسان بدو تفویض نمود در سنه پنجم و
 مائین طاهر ذوالیمینین در اندک وقتی در خراسان مستقل
 و مستبد گشت و در سنه سبع و مائین وفات یافت آورده اند
 که در وقتی که ماثون طاهر ذوالیمینین را بچنگ علی بن عیسی
 که از جناب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن سهل که وزیر ماثون
 بود مخفی نظیر او را بطالعی خسته روان کرد و گفت لوی تو
 بطالعی بسته ام که تا و تب شصت سال آنرا همچکس نتواند گذرد
 و چنین بود ازین وقت تا زمان غلبه بی لیث صفار پناه و
 شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود بعضی مورخان
 این طایفه را و بعد از سلاطین بنی اوردده اند و اخبار ایشان
 در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اما چون طاهر ذوالیمینین

که مقدم این طایفه است و این فرق را بدو باز میخوانند در آخر عمر عوی
 سلطنت و استقلال کرد و بعد از مدتها حکومت خراسان در غایت
 او بود بعضی دیگر ذکر ایشان علی بن ایراد فرموده اند **طلحه بن**
 طاهر بعد از پدر بحکم ماثون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی
 حزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه بداجایت کش کرد
 و بعد از چهار بات ظفر یافت و سیستان را ضبط کرد و بخراسان
 مراجعت نمود و در سنه ثلث عشر و مائین وفات یافت علی بن
 طلحه قائم مقام پدر شد در اندک وقتی جمعی بر خروج کردند
 و او را در نواحی نیشابور بکشند مدت حکومت طلحه شش سال
عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه و پدرش علی بحکم ماثون
 والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوتمند و قفا
 داشت در عدل و داد گوشتد خراسان در زمان او معمر و آبادان
 گشت عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلثین و مائین
 وفات یافت **طاهر بن عبدالله** بن طاهر بعد از پدر بحکم
 واثق حکومت خراسان بدو تفویض گرفت و او نیز سیرت پدر داشت
 هجده سال حکومت کرد و در سنه ثمان و مائین وفات
 یافت **محمد بن طاهر بن عبدالله** بن طاهر بعد از پدر بحکم

ستعین بر جای پدید داشت بعقل و ادب موصوف بود بهو
و عشرت مایل در زمان یعقوب بن لیث صفار که در سیستان
خروج کرده بود لشکر خراسان کشید و از علویان حسن بن زید
الحسنی که بدای کبر مشهور است در طبرستان مستولی شده بود
بجریان آمد چون محمد بن طاهر را از طرف دشمن پیداشد
منزلزل گشت و نزد یعقوب لیث ایلچی فرستاده پیغام کرد که اگر
منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشور نداری
بی فرمان خلیفه بکجای آیی یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از
زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور من ایست و بهیثا بود
در آمد در سینه شمع و خنجر و مایتین و محمد بن طاهر را با صد
شصت نفر از اقارب و عشایر او بکشت و بیست و نه فرستاد
و دولت طاهریان در خراسان برآمد و ایشان همه پادشاهان
عادل کیم هنر پرور بودند خراسان در ایام حکومت این طایفه
در رفایت معیشتی و آبادانی بود **فصل دوم** در ذکر
صفاریان از ایشان سرکش و سلطنت رسیدند مدت حکومتشان
سی و چهار سال **لیث** صفار و کریم سیستانی بود
چون در خونخواری میسر بد به بروگری ملتفت نشد اصلاح

و زنی مشغول شد و از انجا بختیاری وره زنی افتاد اما در آن
طریق اصفاف سپردی و مال کس بیکبارگی نبردی بعد از آن بگذشت
درم بن نصر که والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه و جاه
یافت و ابیر لشکر شد بعد از و پیشش یعقوب پس از وفات درم
بن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد در سینه
ثلث و خنجر و مایتین و روز بروز کار او ترقی گرفت تا دوازده
شع و خنجر و مایتین بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را
در نیشابور بکشت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و
بعد از تسخیر خراسان عزیمت فارس کرد و بشیران رفت و سحر
کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتز خلیفه او را منشور سلطنت
و خلعت فرستاد و او هر جا که کان مالی برده و ظلم بسند مالهای
جهان بر وجه شد آهنگ عراق و مارندمان کرد با هفتاد هزار
مرد بجنگ دائمی کبر حسن بن زید الحسنی رفت و مظهر شد پس از آن
هرس ملک عرب کرد و بجنگ معتز خلیفه رفت معتز بر او خروج
موفق را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب ششانی
و ستین و مایتین در حدود واسط محاربه عظیم واقع شد و
سه تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب متهم شدند

یعقوب بن خوسروستان رفت و بعد از مدتی برض قریح وفات یافت
 در رابع عشر شوال سنه خمس و ستین و مائین یعقوب بنای
 نیک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال داشت هراسب که
 لشکری داشت ملک او بود سکرانندی و علیق از خاصه خود میداد
 و بر تخت چوبین بلند که برجه لشکر مشرف بود نشستی و آنچه
 از او مناع لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو
 هزار مرد جلد را هر یکی چاقی زرین داده بود که هر یک از آن یکفراد
 شغال وزن داشت و هیچکس را و قوت بر اسرار او نبود و اهر کس
 ستورت نمیکرد و چون دشمن او بفریب میرفت از لشکران
 او کسی زهر نداشت که دست بغارت برآرد مدت سلطنت یعقوب
 دوازده سال **عروایت** بعد از برادر پادشاهی برادر کرد
 و بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان
 و عراق و کرمان و فارس و سیستان و قسطنطنیه و ساندندان و
 غزیه مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن
 در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی عرو طبع در خوزستان و
 عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد خلیفه
 اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بچنگ عرو فرمود

و امیر اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود از آب اموی گذشت
 پادشاه هزار مرد بیخ آمد چون فریقین صف بسیار شدند
 و طبل جنگ فرو گرفتند اسب عرو لیث نشاط کرد و او را
 در برود و میان لشکر اسماعیل سامانی آورد و پی جنگ گرفتار
 شد و این صورت در منصف ربيع الآخر سنه سبع و ثمانین و
 مائین بود اسماعیل عرو لیث را مقتید بنزد خلیفه فرستاد خلیفه
 او را محبوس کرد دو سال در حبس بود در وقت وفات معتضد خلیفه
 او را در حبس فراوش کردند و از کرسی برید و عجب آنکه در زمان
 پادشاهی سید شتر در زیر بار مطیع او میرفت عرو را عرو بود
 و بغایت قهار و قاتل از آثار او جامع عتیق شراست **طاهر**
 بن محمد بن عرو چون عرو ایش شد طاهر بکریخت و بجستان
 رفت ارکان دولت او را پادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر
 اسماعیل سامانی بر غلبه کرد و پادشاهی بست و ایام دولت
 صفاریان سپری شد **فصل سیم** در ذکر سامانیان مدت
 ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک
 تا حدود هند و فارس و عراق بود و در الملک ایشان بخانا
 و شاعری اساعی ایشان درین دو بیت بنظم آورد **بنیت**

نیز بن بودند نال سامان شه وره هر يك با مارت خراسان مذکور
اسماعيل و احمدی و نصري * دو نوح دو عبدالملك و منصور
سامان از تخم بهرام چوپین بود پیش از اسلام پیشتر حکام ما
و زوال الله بودند و بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را
روز مخالف شد بسیار با نی افتاد سامان را کوه بزرگی بود سر
بکار شتر با نی بود در نی آورد و بهیاری مشغول شد پس رشت
اسد بن سامان را در عهد مائون خلیفه حرمی پدید آمد و بعد
از و پیش از او ولایت امارات داد و در سنه احدى و ستین
و مائین معتمد خلیفه قامت ما و زوال الله بن نصر بن احمد بن
اسد بن سامان تقویض نمود چون در سنه سبع و سبعین
و مائین نصر در گذشت تمامت کار بر اسماعیل قرار گرفت
امیر اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه
و پادشاه بود اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بر ملک
ما و زوال الله و در عهد او معمر رشت چون بنی لیث صفار دست
بر آوردند معتمد خلیفه او را فرمان داد تا ایشان را بر انداخت
چنانچه گذشت و ملک بنی لیث بر و سلم داشت و اسم پادشاهی
بر و اطلاق رقت و او در خیرات ساعی جمیل بقدم رسانید

و در عدل و داد گوشتید مدت سلطنتش در ایران هشت سال
و فاش در رابع عشر صفر حن و تسعین و مائین بود **احمد**
بن اسماعیل بعد از پدر حکومت وراثت مدت شش سال
و شش ماه بهرام پادشاهی قیام نمود و بعد از آن بدست جمعی
از بنده کاذب خویش کشته شد در سنه احدى و ثلثمائیه **نصر**
بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاهی نشست ثانی غلاما
که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت سی سال در عدل و
داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان مرض سل نماید
نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاه شد
دوازده سال و هفت ماه در جهانداری بسر برد و در ناسع
عشر ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ثلثمائیه رحلت کرد **عبدالملك**
بن نوح بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر هفت سال و
نیم پادشاهی کرد و در حالت اسب ناخن بیفتاد و بدان در
گذشت در شصت شوال سنه خمسین و ثلثمائیه **منصور**
بن نوح مدت پانزده سال بعد از پدر برادر پادشاهی کرد
داد عدل و خیرات داد و شصت شوال سنه خمس و ستین
و ثلثمائیه وفات یافت **نوح** بن منصور بعد از پدر پادشاه

شد امیرای خراسان بروی عاصی شدند و او بامیر سبکتکین
 که شهنشاه غزنه بود نامه کرد که ناشر ایشان از وی کفایت فرمود و
 این صورت در سنه اربع و ثمانین و ثلثمائیه بود امیر نوح امارت
 بعضی خراسان بامیر سبکتکین و بعضی به پسرش سلطان
 محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی از اینجا
 مدت ملک امیر نوح بیست و یک سال و هفت ماه حکم کرد بعد
 وفات او در روز جمعه ثالث عشر رجب سنه سبع و ثمانین و
 ثلثمائیه **متصور** بن نوح بعد از پدر پادشاه شد و یک سال
 و هفت ماه حکم کرد بعد از آن یک پوزن که غلام پدر او بود و
 بر تبه امیر الامرائی رسیده او را در سرخس گرفت و سیل کشید
 در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنه تسع و ثمانین و ثلثمائیه
عبد الملك بن نوح بعد از برادر پادشاهی بدو تعلق گرفت
 خواست که امارت خراسان از سلطان محمود سبکتکین بستاند
 بدین سبب میان ایشان محاربات و تعانلات واقع شد بعد الملك
 بهزیمت بختار شد و ملک ترک ابلیک خان بروی سلطه شد
 و ماوراء النهر بدست فرو گرفت و در ثانی عشرین دی الحجه سنه
 تسع و ثمانین و ثلثمائیه بعد از آن ابلیک خان عبد الملك را بدست

آورد و باور کند فرستاد آنجا سپری شد و شعله دولت آل سامانیان
 فرو برد مدت حکومتش عبد الملك را هشت ماه و هفده روز
 بود **فصل چهارم** در ذکر غزنویان عدد ایشان چهارده
 تن مدت ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اصل ایشان **سبکتکین**
 و او غلام البتکین ملک سامانیان بود البتکین در زمان سامانیان
 مدت شانزده سال در غزنه وجود دهند پادشاهی کرد بعد
 از حکومت آن ملک سبکتکین رسید و در سنه اربع و ثمانین و
 ثلثمائیه امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه سبع و ثمانین
 و ثلثمائیه در گذشت پسرش سلطان محمود بجای او نشست و بعد از
 انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه بسلطنت خراسان
 منصوب گشت **السلطان یمن الدوله** ابو القاسم محمود بن
 سبکتکین پادشاه مشهور است پیوسته در هند با کفار غزاسی کرد
 یا در پیش دختر رئیس زاول بود او را بدین سبب زایل میگویند
 چنانچه فردوسی علیه الرحمه گوید **۴** خجسته در که محمود را بلی دریا
 کدام دریا که از گرانه پیدا نیست **۵** شدم بدر با غوطه زدم ندیدم در
 کنه بخت منت آن گناه دریا نیست **۶** سلطان محمود شش ماه راه
 از هند سفر کرد و بسیاری از کفار را باسلام در آورد و خوارزم نیز

ازین محمودیان بفرمان قناعت کردند ایشان بدین سبب غریب
 گویند و در آن ملک آثار ایشان بسیارست **محمد بن محمود**
 بن سبک‌نکین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در
 غزیه پادشاهی کرد پس از آن محکم برادرش مسعود نه سال
 محبوس بود و بعد از آن قتل مسعود یکسال دیگر حکومت
 کرد در سنه اربع و ثلاثین و اربعه بر دست برادر زاده کشته
 شد **مودود بن مسعود بن محمود** بر عم خروج کرد و بقصا
 خون پدر او را با ثامت اولاد و هر که در خون ساقی بود بکشت
 و دختر جعفر ملک را بخواست و از وی پری آورد مسعود نام
 کرد مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه احدی
 و اربعین و اربعه و بدین جعفر یک عزیمت کرد که بخراسان
 رود در راه بر تخت قویج در گذشت **مسعود بن مودود**
 بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاهی با اسم او بود اکابر
 ملک و ارکان دولت بر عم او اتفاق کردند **علی بن مسعود**
 بن مودود چون نوبت پادشاهی بدو رسید عبدالرشید ابن
 محمود که سالها در قلعه محبوس بود خلاص یافت و لشکر جمع
 کرد و او را در سنه ثلث و اربعین و اربعه منهرم گردانید

عبدالرشید بن محمود بعد از برادر زاده پادشاهی نشست و در
 سنه خمس و اربعین و اربعه وفات یافت **فتح زاد بن مسعود**
 بن محمود بعد از عبدالرشید پادشاه شد و چون زاو لستان خراب
 شده بود خراجش بختید و با خلق نیکی کرد و در طاعت و عبادت
 درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی و بیش از شب نماز کردی
 در سنه خمسین و اربعه بر تخت قویج در گذشت **ابراهیم بن**
مسعود بن محمود بعد از فتح زاد پادشاه شد و در آخر عمر بود مدت
 چهل و دو سال در پادشاهی ماند و در خیرات کوشید و مسجد
 خائفه و ریاط بسیار ساخت گویند از ولایت نصیبی داشت شبها
 کرد محلات غزنین گردیدی و بویه زنجان و خاشا اجاز اطعام دادی
 و در عهد او در غزنین داری چشم وادویه و اشربه تمامی بیماران
 از خزانه او بردند و اورا سی و شش پیروده و هر را نام در کتب
 تاریخ آورده اند و چهل دختر داشته هر را بصادات کرام و علما اناام
 داده خراجها که در ملک افتاده بود در زمان او بآبادانی مبدل شد
 و چند قصبه بنا فرمود خیر آباد و امین آباد و غیر ذلک و او راستی
 السلطان فوخته اند خط خوب نوشتی و در هر سال یک صحنه عظیم

خود نوشتی و با اموال فراوان بکده فرستادی و سه ماه رجب و شعبان
و رمضان همیشه روزه داشتی و قات او در خامس خوال سنه اثنی
و تسعین و اربعه ماه بود **سعود** بن ابراهیم بن سعود بعد از
پدر پادشاه شد و خواهر سلطان سنجری طبرقی را در نکاح آورد و سنه
شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمائه بمادر ابقا
پیوست **شیر نژاد** شیر نژاد بن سعود بحکم پدر پادشاه شد
و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه برو خروج کرد و او را
بکشت در سنه تسع و خمسمائه **ارسلان شاه** بن سعود بعد از پسر
پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرام شاه شایع شد بهرام
شاه پناه به سلطان سنجری برد که خال او بود و بموافقت او بغزنه
آمد و با ارسلان محاربه کرده نصرت یافت و ارسلان هزیمت یافت
و سلطان سنجری بهرام شاه را بر تخت نشاند و باز بغفستان رفت
پس ارسلان مراجعت کرد بهرام شاه از وی که بخت بغداد است سنجری
آمد و لشکر از وی بستند و بغزنه رفت و بر ارسلان تسلط شده
او را هلاک کرد و اینصورت در سنه اثنی عشر و خمسمائه بود بهرام
بهرام شاه بن سعود بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی

برقرار گرفت بزرگ منش عالم پرور علم دوست بود فضایی جهان
بنام او کتب ساختند از آنجه کتاب کلید و دمنه است که ادیب
نصرت بن عبدالحیدر بعباری که اکنون مشهور است بنام او ساخته
و شیخ سنایی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او
امن و راحت بود سی و دو سال پادشاهی کرد و در آخر عمر علاءالدین
حسن بن حسین که اول ملوک غوریست بروی خروج کرد بهرام شاه
از دستم ترسید و رفت علاءالدین حسن برادر خود سوری را در
غزنین پادشاهی داد و مراجعت بغزنه کرد که در راه برادر دیگرش
سام نژاد بهرام شاه باز بغزنه آمد و پاسوری جنگ کرد سوری
دوست او گرفتار شد بهرام شاه فرمود تا او را بر کاهشانند و
در شهر کرد آیندند و بعد از خوارگی هر چه فائدت او را بکشت و
سرن نزد سلطان سنجری فرستاد چون این خبر به علاءالدین حسن
رسید انان ناخن شد و بالشکری ابوه غریب غزنه کرد پیش از رسیدن
او بهرام شاه در سنه اربع و تسعین و خمسمائه در گذشت **خرو شاه**
بن بهرام شاه بعد از پدر بحکم وراثت پادشاهی بدو دادند چون
علاءالدین حسن بمحک آو آمد بگریخت و بدرباری هند رفت
علاءالدین حسن غزنه را غارت کرد و خلقی بسیار بقتل آورد و

برادرزاده خود را غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام را به نیابت در
غزیه پادشاهی داد ملک غیاث الدین خسرو شاه را به اوعید برچود
این کرد استبداد بعد از آن او را دستگیر کردند و بقلعه فرستادند و این
صورت در سنه خمس و خمسين و خمسایه بود خسرو شاه ده سال
در قلعه محبوس بود و در سنه خمس و شصت و خمسایه درگذشت
دولت غزنویان سبزی شد و ملک ایشان به غزنویان رسید و از نسل
محمدیان کسی نماند **فصل پنجم** در ذکر غزنویان پنج تن
مدت ملکشان شصت و چهار سال اصل ایشان از پادشاهان هوری بود
که لشکر سلطان محمود غزنوی او را برانداخت بنیره او سوری
از پسر سلطان هندستان کرخیت و او را پیری بود سام نام سلم
شد و تجارت میکرد و او را پیری بود حسین نام بهر هنری
آراسته سام با پسر و اتباع آنچه داشت برادر را غم غور کرد باد
مخالفت برآمد و کشی غرق شد حسین بن سام دست درخت
پاره زد که یکتا را فستق و دیگری درنده در کشی بود هم دست در
چوب پاره زد باقی مردم در گرداب فتاغوطه زدند حسین با
پسر و روز بر سر آب ماند چون بساحل رسیدند بهر بحیث
و حسین برست و بساحل دریا بشهری رسید بر دکانچه بخت

عسس او را گرفت هفت سال در زندان ماند بعد از هفت سال
پادشاه بخورشده بصدقه زندانیان را هر که در حسین نیز آزاد
شد و متوجه غزیه گشت چون بدان حد و رسید جمعی از قطاع
الطریق او را جوانی خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند
پیش ایشان بود بحسب اتفاق در آن شب طایفه از لشکر سلطان
ابراهم غزنوی که مدتی در طلب آنجا است بودند بر ایشان طغیان کردند
و هر را بکشند چون جلاد چشم حسین بر بست حسین گفت ای
میدانم که بر تو غلط روا نیست چونست که مرا بیکتا می کشند جلاد
از احوال او پرسید سر گذاشت بشرح باز گفت و حکایت او بسمع سلطان
رسید سلطان بر حالش رقت کرد و او را آوازش نمود و هر مرتبه
حجاب آورد و از اقربای خود زن داد چون سلطنت به خود رسید
ابراهم رسید او را امارت غور داد کارش بلند شد بعد از آن
پسرش حسین بن حسین بر جای او نشست **علای الدین حسین**
بن حسین بن سام چون دولت غزنویان روی نقصان داشت
او بر ملک ایشان مستولی شد در سنه احدى و خمسين و
درگذشت **سیف الدوله** محمد بن علاء الدین حسن بن حسین
بن سام بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم طبع

و عادل و رعیت پرور و بخشنده و در یاد دل و سواضع بود ملک غزنین
 به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد بعد از سلطان سنجی
 سلجوقی بلخ نیز سبک دزد کرد غزان بجنگ او آمدند سیف الدو
 در آن جنگ کشته شدند در سنه ثمان و هشتاد و هشت سلطنتش
 هفت سال **غیاث الدین** ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بعد
 از عم زاده پادشاهی بدو تعلق گرفت و باقران جنگ عظیم کرد
 و بسیاری از ایشان بکشت بقایای ایشان رفتار خواستند و خارج
 پذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود را سلطان شهراب الدین
 ابوالمظفر در راه سیاحت داد و خود غزنین دارالملک ساخت
 و چهل سال در پادشاهی ماند و در ثمان و تسعین و خمسایه
 بغزنین در گذشت از آثار او مسجد جامع همراه است که در سنه
 اربع و تسعایه امیر غلیشیر آنرا تجدید عمارت کرد **شهاب الدوله**
 ابوالمظفر بن سام بن حسین بعد از برادر پادشاه شد و چهار
 سال سلطنت کرد و بعد از آن در حالت ناز گزاردن فداایان
 صندقی او را شهید کردند در نایب و غارت او کشته اند **رباعی**
 شهادت ملک و جگر شهاب الدین که از نایب جهان شل او نیامد
 سیم دغری شعبان سال شصت و دو قناده در غزنین بر تزلزل کرد

خمسود بن محمد بن سام بعد از غش سلطنت برقرار گرفت
 مدت هفت سال پادشاهی کرد در سنه تسع و ستایه روزی
 او را در خانه کشته یافتند ملک غوریان بخوارتر شاهیان منتقل
 شد **فصل ششم** در ذکر آل بویه عدد ایشان هفتاد
 نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال صافی و پیر در
 ذنب آل بویه آورد که بویه از تخم بهرام کویت چون ماکان ابن کاکي
 بر طبرستان مستولی شد بویه بخدمت او پیوست او را سرپر
 بود علی و حسن و محمد بن برادران و اسفندیار بن شیر و پیر و دلچ
 بن زیاد و برادرش و شکیر ملازمت ماکان بن کاکي میکردند اسفا
 بن شیر و پیر بر ماکان خروج کرد و او را بجهانید و در سنه خمس
 عشر و ثلثایه بر ملک دیلمان مستولی شد و بعد از یک سال بر دست
 قرامطه کشته گشت مرد و اینج بن زیاد بر جای او حاکم دیلمان شد
 در دو بار و طالقان و رستم دار در ضبط آورد پس از نذران
 و ملک ری و قزوین و اهر و زنجان و طارمین سبک دزد کرد و بنخیر
 دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام و غارت کرد و مرد و غارت
 علی بن بویه را برادران بکری فرستاد و خود با صحران رفت علی
 بن بویه برادران بفارس رفتند و در ضبط آوردند و مرد و دلچ

در اصفهان غلاماخش در حاکم بکشند در سنه احدى و عشرين و
ثلثمائة على بن بويه باصفهان رفت و باوشکير بن زياد حرب کرد و
اورا منفرم کرد ايتد و شکير بطبرستان رفت و بدان ملک فغانه
نمود على بن بويه را ملک فارس و عراق مسلم شد **عماد الدوله**
على بن بويه در جادی عشر دي قعه سنه احدى و عشرين و ثلثمائة
بيادشاهی نشست عراق برادر کهتر حسن داد و اول رکن الدوله
لقب کرد و برادر کوچک را با استقلال کرمان فرستاد و اورا معز
الدوله لقب فرمود و شیراز دارالملک خود ساخت و از جانب خلیفه
منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت شانزده سال و نیم
پادشاهی کرد و در جادی الاول سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائة درگذشت
و برادرزاده خود عضد الدوله بن رکن الدوله را ولي عهد کرد
رکن الدوله حسن بن بويه بحکم برادر در عراق بمقام پادشاه
بود چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از خود سال زیاده بود
در شب بیت و پنج محرم سنه ست و ستین و ثلثمائة درگذشت
و سپرداشت عضد الدوله و بنید الدوله مادر ایشان کنیزک
ترکی بود فخر الدوله از دختر حسن بن بويه زن کرد و بر غم ماکان
بن کاکي پادشاه طبرستان بوجود آمد رکن الدوله بعد از فوت

عماد الدوله ملک بر ایران قسمت کرد نزد و اصفهان و قم و کاشان
و نطنز و جرادقان بنوید الدوله ابو بکر بويه داد و ري و همدان و
قرقین و اهر و نخبان و ساوه و آوه و بعضی از کرستان بخیر الدوله
على و پسر معز عضد الدوله فتاخر و ارجان کرعش داده بود یعنی
ملک فارس بر و مسلم داشت **معز الدوله** احمد بن بويه بفرمان
برادر با استقلال کرمان رفت و دست کرد و از انجا بخوارستان رفت
و بکرفت و ملک بصره و اسط مسلم گردانید مستکفی خلیفه استدعا
حقور او کرد در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائة ببغداد رفت و در ضبط
آورد و مستکفی خلیفه راسل کشید و خلافت بطیع الله داد چنانچه
گذشت معز الدوله بیت و بیست سال پادشاه بود سه سال معاصر
عماد الدوله و هجده سال معاصر رکن الدوله و در ربیع الاول سنه
ست و چهل و ثلثمائة بموضع اسحال درگذشت چهل و چهار سال
عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بويه اثنی عشری بود اقامت بر صلوة
عزیز خم در هجده ماه ذی الحجه او کرد و در روز عاشورا تقرب
حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد در سنه اثنی و خمینی
و ثلثمائة **عضد الدوله** ابو شجاع فتاخر و بن رکن الدوله حسن
بن بويه بعد از غم بحکم وصیت در فارس سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائة

نهاد شاهی شصت سده سی و چهار سال در پادشاهی ماند مانند
او در دینار هیچ نبود و او خلاصه آن قوم بود عضدالدوله در سنه
سیع و ستین و ثلثمائیه بغداد رفت و با هم زاده خود عن الدوله
بختیار بن معزالدوله جنگ کرد و او را بکشت و بغداد مستطیع کرد
و در روز دخول او بغداد خلیفه با استقبال بیرون آمد اکابر زمان
در دولت او آسایشها کردند و در کار عدل و سیاست پدید آمدند
از آثار او مشاهده امیرالمؤمنین علی و امام حسین علیهما السلام و در
الثقاف بغداد و باندی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم و بنده امیر است که برود و کساخته در سنه ثلث و اربعین
و ثلثمائیه و کربلا از آن آب مجوده و شهری در قبیله شیراز که اکنون
مزرعه است و آنرا سوق الامیر میخوانند عضدالدوله در رمضان
سنه اثنی و سبعین و ثلثمائیه در بغداد بصره در گذشت و در سنه
امیرالمؤمنین علی علیه السلام مدفون شد و ولادت عضدالدوله در
نوم الاحد خامس ذی قعدة سنه اربع و عشرين و ثلثمائیه بود
و در صغیر **عزالدوله** بختیار بن معزالدوله بعد از پدر در
بغداد یازده سال امارت داشت بعد از آن بحکم عضدالدوله کشته
شد در سنه سیع و ستین و ثلثمائیه چنانچه گذشت **مؤیدالدوله**

ابو نصر بویه ابن رکن الدوله حسن بن بویه در ایام پدر در اصفهان می بود
چون پدرش در گذشت بمدد عضدالدوله بری رفت و بجای پدرش
سال و شش ماه سلطنت کرد و میان او و فخرالدوله و شمس المعالی
قاپوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات رفت و در حمله
فخر او را بود فخر الدوله و قاپوس و نویت از نویدالدوله شکست
یافتند در نویت اول در روز چهارشنبه بیت و دوم رمضان سنه
اثنی و سبعین و ثلثمائیه بعد از آن که بختیار بن فخر اسان رفتند قاپوس
حمله سال و فخرالدوله سال و غیر اسان ماند مملکت فخر الدوله در عراق
و قاپوس در طبرستان تصرف نمود الدوله درآمد صاحب بن عباد
که از وزرای مشهور است در خدمت او می بود مؤیدالدوله کشته
ثلث و سبعین و ثلثمائیه در گذشت **فخرالدوله** علی بن رکن الدوله
بنقضای وصیت پدر در عذران می بود پس مؤیدالدوله بمدد عضد
الدوله او را اخراج کرده به نیشابور رفت چون مؤیدالدوله بمدد
صاحب ابن عیسی بن عباد استدعای حضور او کرد در سنه ثلث و سبعین
و ثلثمائیه بر مملکت آمد و چارده سال دیگر در سلطنت ماند و در ثوال
سنه سیع و ثمانین و ثلثمائیه در گذشت اما صاحب ابن عباد بمقدون
و کالات موصوفت گویند چهار صد شش کشته اند او می کشید و او

آنکه امور کلیه و جزیه ملک بدو مخوض بود و کما یبغی بدان و امیر رسید
هر روز افاده میفرمود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود
و مصنفات خوب دارد در فروع اثنی عشریه و در اصول مغربی
در سنه سیع و ثمانیه بعد از وزیر ابو الفتح بن العید و زاری
بدو آوند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعیه بیت و چهارم
صفر سنه خمس و ثمانیه و ثلثه در ری وفات یافت نعش او را
با صحران بردند و در محلت ذریه دفن کردند صاحب عباد رانی است
و بعضی گفته اند اصمغانی است **محمد الدوله** ابو طالب رستم بن
فخر الدوله بعد از پدر پادشاهی عراق بدو تعلق گرفت چون کودک
بود مادرش سیده کفیل صاحب ملک شد تا سیده در حیات بود ملک
بیت و هفت سال ملک بمحمد الدوله بر وفق بود و چون در سنه خمس
عشر و اربعه در گذشت کارها دست بهم داد سلطان محمود غزنوی
بالشکری آهنگ عراق کرد بمحمد الدوله با پسرش ابو دلف گرفتار شدند
در سنه عشرین و اربعه ملک عراق در تصرف سلطان محمود آمد ملک
سلطنت بمحمد الدوله سی سال و بیست و پنج سال و شصت و پنج سال
ابو سیدنا معالج کرد در اول دولت اقاوی بن و تمکین باز سلطنت
رسید و در شعبان سنه ثمان و ثمانیه و ثلثه از کرکان و طبرستان و مازندران

بالتوفیق گرفت و بر کرکان نیز مستولی شد و پانزده سال در سلطنت
یافت فضایل بسیار داشت و خط نیکو می نوشت اما سفاک بود بدین
سبب لشکر بر او خردی کردند و او را گرفته بعبوس ساختند و پادشاه
به پسرش منوچهر دادند قاپوس در سنه ثلث و اربعه در مجلس در
گذشت **شرف الدوله** ابو الفوارس شریل بن عضد الدوله در
کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم برآمد بیعت داد
رفت برادرش مصصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله او را
بگرفت و میل کشید و بقلعه کویسان فرستاد بعبوس کرد و این واقعه
در سنه ست و سبعین و ثلثه بود **مصصام الدوله** ابو کالج
مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر ارکان دولت او را از قلعه
بیرون آوردند و پادشاهی نشاندند نه ماه پادشاهی کرد برادرش
همکارا الدوله با او مخالفت کرد مصصام الدوله بگریخت و هفت سال
دیگر زیست و در ثمان و ثمانیه و ثلثه بدست پسران عمر الدوله
بجنگار گشته شد **بهاء الدوله** بن عضد الدوله بعد از برادر در
صفر سنه ثمان و ثلثه پادشاه شد مدت بیست و چهار سال
و سرمایه در پادشاهی میباید و خلیفه القادر بالله او را شهنشاه قوام
الدین لقب فرمود و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و از دختر

خواست در بیج الاول سنه اربع و اربعه در او جان فارس نکند
سلطان الدوله بن هبآء الدوله بن عضد الدوله بحکم وصیت پدیده
پادشاه شد مدت دوازده سال و چهار ماه و در پادشاهی نایب برادرش
قوام الدین ابوالغوارس بر و خروج کرد سلطان الدوله بر و غالب
آمد در شعبان سنه ست عشر و اربعه در فارس وفات یافت
شرف الدوله حسن بن هبآء الدوله بعد از پدیده در بغداد
بنیایست برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه
بنام خود کرد و در سنه عشر و اربعه فاند مدت حکومتش شش
سال و دو ماه **جلال الدوله** بن هبآء الدوله از قبل برادران
حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت کار او را
نداشت مدت بیت و پنج سال امارت کرد و در سنه خمس و ثلثین
و اربعه درگذشت **عادل بن الله** عز الملوک ابو کالجار سر زبان
بن سلطان الدوله بن هبآء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدیده
در فارس در سنه ست عشر و اربعه پادشاهی نشست میان
او و عمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود عاریات رفت پس
صلح کردند و بعد از جلال الدوله بعد از بن در تصرف آورد
خوف برکان بشیر از رفت اسمعیل شبانکاره بر و خروج کرد

و در کار آل بویه خلل آورد عمار الدین الله در سنه اربعین و اربعه
درگذشت **الملك النجیم** ابونصر بن عمار الدین الله بحکم پدر
امارت بغداد بدو تعلو گرفت هفت سال حکومت کرد و در
سنه سبع و اربعین و اربعه سلطان طغرل یک سلجوقی بغداد
رفت او را بگرفت و بقلعه طبرک فرستاد و آنجا محبوس بود تا
درگذشت **الملك منصور** بن عمار الدین الله بعد از پدیده
بحکم وصیت در فارس حاکم بود فضلو بن شبانکاره بر و خروج
کرد و در سنه ثانی و اربعین و اربعه او را بگرفت و بقلعه محبوس
کرد و باغداد در گذشت و فارس بتصرف فضلو درآمد و هم
در آن چندگاه سلجوقیان در مضبط آوردند از آل بویه مملکت بو
علی بن عمار الدین الله بعد از برادرش چهل سال بزمیت و بند
جان فارس و کرمان شاهان افطاع او بود سلاطین او را عزیز
داشتند و طبل و علم داده بودند در سنه سبع و ثمانین
و اربعه درگذشت و دولت آل بویه سبیه شد **فصل**
هفتم در ذکر سلجوقیان ایشان چهارده نفرند مدت
ملکشان صد و بیت و یکسال سلجوق بی و چهار پدیده از ایشان
میرسد و او را چهار پسر بود میکائیل و اسرئیل و موسی و یحیی

و یونس و ایشان مالی نهایت داشتند از ترکشان جهت شکی چراگاه
 در سنه هجری و سبعین و ثلثمائید با و راه التمر آمدند و در حلد و بخارا
 و سعدی رفتند مقام ساختند بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی
 رخصت طلبیدند که از آب آمویر گذشته بخراسان آیند ارسال جانب
 که والی طوس بود ایشان را رخصت داد و مصلحت ندید و گفت عذر ایشان
 بدین است سباده از ایشان در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان قبول
 کرد و ایشان را رخصت داد ایشان از ما و راه التمر بخراسان آمدند و
 در حدود فساد با و در مقام ساختند سیکایل را دو پسر و طفل
 یک و جعفر یک پیشوای آن قوم شدند آثار دولت و سلطنت
 از عجبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان دل بر کار ایشان نهادند بعد از
 سلطان محمود داو در بهایش ایشان بی بردند سلطان محمود غزنوی
 لشکر بجنگ ایشان فرستاد طغرلجو قیا را بود سلطان محمود
 میخواست که با شقام سلجوقیان رو و او را از اطراف هند کشویی
 رسید هند رفت و سوابقی که امیر خراسان بود بفرموده سلطان بجنگ
 ایشان رفت و رفتن و شکست خوردن بود **سلطان رکن الدین**
 ابوطالب طغرل یک پسر بن سیکایل بن سلجوق در نیشابور در سنه
 شص و عشرين و اربعه در غایت سلطان محمود غزنوی بر تخت

نش سلطان محمود بعد از سال در سنه اثنی و ثلثین و اربعه
 در مرد بهجری زندگان با سلجوقیان خرب کرد و شکست یافتند
 بغزنین رفت بعد از هزینت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند
 قائم خلیفه حجت ایشان منشور سلطنت مصحوب قاضی ابوالحسن
 باوردی که از خول علی زمان بود بخراسان فرستاد پسر و لایت با
 یکدیگر بخش کردند خراسان بچهر یک دادند و عراق غم با آنچه
 مستخلص شود طفل یک اختیار کرد و مقام او در همدان می بود
 و بغداد فتح کرد و قائم خلیفه را از بند بسیاری خلاص کرد چنانچه
 گذشت و آن نوید را بر انداخت و در خراسان چهر یک در سنه ثلث
 و خمین و اربعه وفات یافت و طفل یک جای او پسرش ابوالبرکات
 تفویض کرد و طفل یک در روز جمعه ثامن عشر رمضان سنه اربع
 و خمین و اربعه در وفات یافت پادشاه نیکو سرت بود همیشه
 پنج وقت نماز مجامعت گذاردی و پنجشنبه و دو شنبه روزه داشتی
 و هر وقت خواستی از جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی
 بعد از آن بهاریت پرداختی مدت ملکش بیت و شش سال مدت
 عرش هفتاد سال **سلطان عزالدین** ابونجم ابوالبرکات
 بن چهر یک بن سیکایل بن سلجوق مردی بغایت مهیب و با شکوه

بود در زمان سلطنت خود بر اطراف نافتن کرد فارس از فضلو
شبا نگاره انتزاع نمود و از مانوس پادشاه روم با در جنگ بگرفت
و بفرار آنکه هر روز هزار هزار دینار خراج بدهد و امان داد
و باز بروم فرستاد و بفرای کر جستان رفت بعضی از امرای کر جستان
در دست او اسیر شدند و بعضی سلمان کشتند و بجای حلقه
بلدی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترک اول
کسی که از فرات عبور کرده او بود ابو نصر عبد الملك کندی وزیر
پدش بود بعد از وفات پدر در شهر سا او را بکشت و سر او را
برنیشا بود و فرستاد و وزارت بجای نظام الملك طوسی که آن
شاهیر عالم است تفویض کرد و در آخر عهد چون تمام ایران او را
مسلم شد بقصد تنجیر ما و آوازه باد و بیت هزار سواران چون
عبور کرد در کنار آب قلعه بزم مستخلص نمود یوسف کو توانی
خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بکشند
سلطان از وی سخنانی پرسید و او را تهدید میداد و درین
اشنا یوسف کار بکشید و آهنگ سلطان کرد سلطان بنابر امان
که برشت خود داشت غلامان را از قصد منع کرد و سر تیر برد
انداخت هر سه خطا شد یوسف بسلطان رسید و سلطان از رخ

رو حاضران از هول این رخ پراکنده شدند یوسف همچنان کار در دست
بیرون رفت جامع فراش نیشاوری میج کوی بر سرش زد و بکشت
و سلطان نیز از آن رخ در گذشت و این واقعه در روز شنبه
سلح ریح الاول سنه خمس و ستین و اربعه بود و این از عجایب
حالات است ولادت او شب آدینه در محرم سنه احدى و عشرين و
اربعه بوده مدت سلطنتش ده سال و شش ماه و دوازده روز
مدت عمرش چهل و چهار سال و سه ماه و نهمین روز **سلطان**
جلال الدین ابو الفتح ملک شاه بن ابی ارسلان بعد از پدری
نظام الملك پادشاه شد بخت موافق و روزگار مساعد داشت
مالک ایران و توران در ضبط آورد و حکم او بروم و شام نیز جاری
شد چهل و هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بود ندی و اقطاع
ایشان در مالک پراکنده بود تا هر جا که رسید ندی در ماند که چون وی
اصغر هان را دار الملك ساخت شکار دوست بود در سنه تسع و اربعین
و اربعه برای بیت الله رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در
باده راه حج خاها و باطنها ساخت در آخر عهد خواج نظام الملك
از وزارت عزل کرد و جای او بتاج الدین ابو الفتح ایم داد و خواج
نظام الملك را بفرموده حسن صیاح در حدود نهادند و در ماه رمضان

سنه خمس و ثمانين و اربعه فدايان محمد شهيد کردند و سلطان
 نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت و معزی شاعر گفت
قطعه رفت در ملک مه بهر دوس برین دستور پیر • شاه برنا
 از سر او رفت در ماه دگر • کرد تا که تهریزان عجز سلطان آشکار •
 تهریزان بن عجز سلطانی نکر • ولادت سلطان ملک شاه دو
 جمادی الاول سنه خمس و اربعین و اربعه و مخرج یافته و یکی از
 فضلا در مرتبه او گفته • **كأن الوزير نظام الملك لو لوءة**
نفيسة صاعها الرحمن بن شرف • عزت قلم تعرف الأيام قيمتها •
فودها غيره منه إلى الصنف • **سلطان ركن الدين ابوا**
 المظفر بکیار بن ملک شاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت
 نشست پادشاهی سخی و خوش خوی بود در زمان او حوادث
 و وقایع بسیار دست داد و او را بایر ابدان و اعلام بحاربات واقع
 شد و پیشتر ظفر او را بود در سنه تسع و ثمانین و اربعه
 ایالت خراسان برادر خود سلطان سنجری تقویض فرمود چون
 دوازده سال و هشت ماه پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی
 الآخر سنه ثمان و سبعین و اربعه بود و در گذشت و لادتش
 باصقان بود و در محرم سنه اربع و سبعین و اربعه **سلطان**

غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملک شاه بعد از برادر سلطنت برد
 معز شد و او پادشاهی بود بعد از وفات موصوف و بدین و دنیا
 معروف در دفع ملاحده کرد و در آن عهد قوت تمام یافته بودند سخی
 بلخ فرمود و به نیت غزایت در رفت و با کفار محاربات کرد و مظفر
 شد چون سیزده سال حکومت کرد در دایع عشرین ذی حجه سنه
 احدی عشر و خمسمایه در گذشت و بر سرش در اصفهانست آورده اند
 که در وقت وفات این ابیات اشعار کرد **قطعه** بزخم تیغ جفا نگردد
 کر ز قله کشتی • جهان سحر من شد چون سحر رای • بسی بلاد
 گرفتم یک اشارت دست • بسی حصار کشودم یک فشر من پای •
 چو مرک با خنن آورد هیچ سود نکرد • بقا بقای خدایت و ملک ملک
 خدای • ولادت سلطان محمد در شعبان سنه اربع و سبعین و اربعه
سلطان معز الدین ابو الحارث سنجری بن ملک شاه بعد از برادر
 برکیارق و محمد بیت سال حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار
 سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان از حد و خطا و ختن
 نا افضای مصر و شام و از بحر خزر تا بین در حوزه تصرف او بود و نوزده
 مصاف معتبر کرد در هفده مظفر و منصور شد و او پادشاه
 مهیب با وفا و حیاء و کم بود بر رعیت شفقت تمام داشت و در مملکت

تکلف نکردی و پنجم پوستان بوی شیدی اما پوستان بر تخت
نشستی و آنچه از حضایع سلاطین باشد فرو گذاشت نکردی بعد
از وفات برادرزاده اش محمد عراق آمد برادرزاده اش خود بر محمد
با او حرب کرد و منتهی شد و باز محمد پیش آمد و عذرخواست سلطان
سجری بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام او را
داد و سلطان در پنجم صفر سنه ثلث و خمسیه در میان
و راه القهر با کورخان جنگ کرد و شکست یافت مجرای آن آمد و
قریب سی هزار کس درین جنگ کشته شدند و ماوراءالنهر از
تصرف سلطان بیرون رفت و کان خاقان که زن سلطان بود و
امیر قاج و اسیر ابوالفضل پادشاه نیم روز درین جنگ گرفتار
شدند و بعد از مدتی خلاص شدند و فریدالدین کاتب در آن وقت
گفته **رباعی** شاه از سنان و جهانی شد راست تیغ تو چهل سال
ز اعدا کین خواست که چشم بدی رسید آتم ز قنات کائنات که
بیک حال بماند خلاست سلطان سجریه نوبت بر سر آتم که
خوارنشا که نوکر و نوکرزاده او بود و یابی شده بخوارنم رفت و
در نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ثلث و ربعین و شصت
چون آتم انقیاد نمود بصلح بازگشت در آخر عهد و قرآن از سجریه

بگذشتند و حشر سلطان از ایشان در رجعت بود ند سلطان آنکه جنگ
غزان کرد ایشان زبان و طفلان در پیش داشتند و قترع کنان قبول
کردند که از هر خانه یک من نقره بدهند تا سلطان از سرکاه ایشان
بگذرد سلطان خواست که باز کرد اما نگذاشتند غزان چون ناسید
گشتند دل بر جنگ نهادند و بجان یکوشیدند و سلطان را در راه بود
سنه ثمان و ربعین و خمسیه اسیر کردند و خانی پیشانی را شید کردند
و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن جمعی از مالیک
سلطان که با غزان در اینجا بودند و کلان سلطان را بفریفتند
و روزی با سلطان بر سبیل شکار بلب جیون آمدند چون محمد
نزد رسیدند سلطان از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه
نزد رفتند و سلطان از اینجا بیرون رفت چون عرش باخر رسید
بود و اندوه بر او غلبه کرده برهن الموت گرفتار شد و در سادس عشرین
ربیع الاول سنه اثنی و خمسیه و خمسیه در گذشت هفتاد و دو سال
عمر داشت و لادتش در سجاریه شام بوده در روز جمعه پست و پنجم
رجب سنه ثمان و ربعین و اربعه مدت سلطنتش شصت و
دو سال بعد ازین دولت سجریه یان از خراسان منقطع شد و
خواهرزاده اش محمد خان ابن محمد خان را از نسل بغراخان در خراسان

پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرد مؤید امیر که از غلامان سلطانی
خجری بود در رمضان سنه سبع و خمسين و خمسين به خرج کرد
و او را بگرفت و میل کشید پادشاهی خراسان بعضی بنوید امیر و
بعضی بخوارزمشاهیان و بعضی بغوریان رسید **سلطان مغیت**
الدین ابوالفتح محمود بن بن محمد بن ملک شاه بعد از پدر در اوایل
شهر سنه اثنی عشر و خمسين در عراق پادشاهی رسید و در
شهر سنه ثلث عشر و خمسين در حدود ساوه با سلطان سجی
جنگ کرد ظفر سلطان سجی را بود بعضی امر او در مقام صلح شدند
و سلطان محمود در مقام عذر آمد و در ری بخدمت سلطان
سجی رسید و یکماه ملاقات کرد سلطان سجی خاطر با او
صاف کرد و ملک عراقی ناعدود روم و اقصای شام بر او تسلیم
داشت چنانچه گذشت و او بدو دختر داماد سلطان سجی
بود برادرش سلطان سعید دو نوبت با او جنگ کرد و نهم
شد سلطان محمود سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت
خوب و نیک سیرت داشت لطیف طبع و خوش سخن بود حرکات
موزون با حسن خط و عبارت جمع کرده بود با زبان الفی داشت
و بطور شکاری و کلاب معلم و بویع بود کوبید چهار صد سگ

بالا ده های مرصع و حلقه های زرینست در سلسله او بود و از علم غیر شعر
و تاریخ و قوی داشت و برده قایق امور و حساب ملک هیچ پادشاه
چو او یافت نبود در یازدهم شوال سنه خمس و عشرين و خمسين
بهمدان در گذشت و لادتش در سنه سبع و سبعين و اربعه بود
عرش بیت و هفت سال **سلطان رکن الدین** ابوالظفر
طغرل بن محمد باثاری سلطان سجی مدت سه سال در عراق
و در حدود مصر و شام پادشاهی کرد بعد از سیاست و حیا
و کرم موصوف بود و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هرل و حقش
دور در مدان در محرم سنه تسع و عشرين و خمسين فرمان یافت
بیت و پنج سال عمر داشت **سلطان عیاش الدین** ابوالفتح
سعید بن محمد بعد از برادر ملک بر و قرار گرفت و او پادشاهی
بود با فر و شکوه رحیم و عادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی
نمود یک حمله سپاهی شکست و برخی شیر کشتی خوش خوی طریقه
و هرل دوست بود در عهد او خلافت اسوده بودند سپاهی با سافر
عدت و رعیت در امن و فراغت و راحت عالم دوست و درویش
بخشای بود و با او ایامکان و سرغان انسی داشت از تنعم و تکلف دور
بود از شکل سیری نداشت و تنها بشیر کشتن ماهر بود و در مصافحه

خود حمله کردی هرگز دغیره ننهاد و خزان او اکثر اوقات خالی بوده
چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بپخشیدی میان او و برادرش
بخاریات رفت همیشه ظفر او را بود در زمان او سغریان در فارس
خریج کردند و سلطنت با اسم خود نمودند سلطان سعود هجده
سال و نیم پادشاهی کرد در غرر رجب سنه سبع و اربعین و خسمائیه
بعد و دهان قانده مدت عرش چهل و پنج سال **سلطان عیث**
الدین ابو الفتح ملک شاه بن محمد بن محمد بعد از تم پادشاهی
بدو دادند پادشاهی سیخی و خوش خوی هرگز دوست بر شکار حبیبی
بود با هم و لعب و طرب مایل امر را اکثر بار دادی بعد از آن که
چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بیضا فتنه کردند
و موکل بر روی کاشتند و او را حبس کردند و این صورت در سوال
سنه سبع و اربعین و خسمائیه بود او از حبس بگریخت و بخوزستان
رفت و بعد از وفات برادرش محمد که احوال او بعد از این خواهد
آمد با صفیان رفت و به سلطنت نشست و بعد از پانزده روز وفات
یافت در جمادی عشر ربيع الاول سنه خمس و خسمائیه
مدت عرش سی و دو سال مدت اقامتش بعد از پادشاهی در
خوزستان هشت سال **سلطان عیث الدین** ابو شجاع محمد بن

محمد ابن محمد بن ملک شاه چون برادرش را حبس کردند او از خوزستان
بیامد و پادشاهی نشست پادشاه لطیف خلق بود عقل کامل و راوی
صایب داشت محبت عل و فضلا بود مدت هشت سال پادشاهی کرد
و در ذی الحجه سنه اربع و خسمین و خسمائیه درگذشت **سلطان محمد**
ابو الفتح سلیمان شاه بن محمد بن ملک شاه چون سلطان محمد درگذشت
امر چند روز مشورت نمودند و بر روی اتفاق کردند و کس فرستادند
تا او را از مرسل بیاوردند و بر تخت نشاندند هر روز به عیث
مشغول گشت و از مردمان مغرور بود و او پادشاهی بود خوش خوی و
خوب روی و بذله گوی معاشر طبع اما اقبال نداشت پس در شش ماه
امیران او را بگرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت بر برادرزاده اش
سلطان ارسلان دادند و لاوت او در رجب سنه احدى عشر و
خسمائیه وفات آورد و دوازده ربيع الاول سنه ست و خسمین و خسمائیه
سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک شاه
پادشاه شد خوب طلعت نیکو سیرت با حیا و رحمت دیر خشم
زود رضا بود کم و مریت بر اخلاق او غالب حلم و سکون بر
احوال او ظاهر بود هج سال از وفاتش نمانده و هیچ حدنگار
از و جفا و خواری نمانده و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزان

ووظایف متغافل و از تفحص آن سماع و ماسهل تنعم دوست و
 طر فخری بود و در خورش و پوشش مکلف بغایت رسانید لباسها
 فاخر و اکسومای ملون و کسوت خطایی و زر کشید های مصیقل در
 عهدا و قیمت گرفت آن لباسها که او پوشید و بخشید هیچ پادشاه
 نبوشید و بخشید و ملاحظه او در مجلس معاشرت بغایت کمال بود
 و هرگز در بزم او غش و لغو و جفا و دشنام نبود و بر لفظ کس
 زلفی و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی مدت پانزده سال
 نیامدی تا هشت ماه پادشاهی کرد و در شصت جامی الاخر
 سنه احدی و سبعین و خمسیه در گذشت **سلطان مجتهد الدین**
 طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد
 پادشاهی خوب صورت نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود
 آل سلجوقی بکمال عقل و اخلاصت عدل و خاکی سوار و نیزه داری
 ممتاز بود جمله اسلحه کار فرمودی و در بزم بر فضلا نگرش کردی و
 شعر خوب گفتی و از اشعار اوست **۴** دی روز چنان وصال جان
 افروزی **۵** امروز چنین قرائی عالم سوزی **۶** افسوس که برده فرم مردم ایام
 آزار داری شاد و این را روزی **۷** و لایضا **۸** ما یمن درین جهان چنانیم
 و جان بخشم و خوریم و یاد نایم **۹** غمان **۱۰** نرمان **۱۱** ماند و نه خان و نه مان

چون عمری ماند که هیچ مان **۱۲** شیخ نظامی علیه الرحم کتاب خسرو و
 شیرین بنام او گفته در زمان او در ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و
 خمسیه هفت کوب سیار در سیوم در جزیرات در یک دقیقه جمع
 شدند و آن اولین قرآن بود در مسئله هوایی بنحوی قتل عام و قتل
 و غارت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد از نتایج
 آن گفته اند سلطان طغرل فریب بیت سال سلطنت کرد در آخر
 ریح الاخر سنه **۱۳** سبعین و خمسیه سلطان تکش از خوارزم شاهیان
 در ری با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش بغداد نزد خلیفه
 فرستاد و تنش در ری بردار کردند و درین معنی گفته اند **در بیان**
 امروز تمام ملک جهان دل تنگ است **۱۴** منصوب چرخ هر زمان از تنگ است
 دی از سر تو تا بصلک بیک کز بود **۱۵** امروز ز سر تا به تنگ است **۱۶**
 دولت سلجوقیان در عراق برآمد اما بعد ازین تاریخ فرقه دیگر
 از سلجوقیان در روم قریب صد و ده سال **۱۷** دیگر پادشاهی کردند
فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان و ایشان در نغزند
 مدت ملکشان صد و سی و هشت سال اصل ایشان قوشنگین
 عزیم است و او غلام پیکا تکین بود غلام سلطان ملک شاه سلجوقی
 سلطان ملک شاه بعد از پیکا تکین جای او به قوشنگین داد چون

در آن وقت خوارزم در وجه طشت خانه مقر بود و او طشت دار
 شخصی خوارزم بدو بعلق گرفت و او را آخر عمر شخصی خوارزم بود
 بعد از ویرش قطب الدین محمد در زمان سلطان برکیارق
 حاکم و والی خوارزم شاه و او خوارزم شاه خوانند در سنه احدی
 و عشرين و خمایه درگذشت **سلطان اقسر بن محمد بن وشتکین**
 بعد از پدید آمدن سلطان سنجری باقی شد و مدتها با استقلال پادشاهی
 کرد و هیچ قدر از جاده عدل و اتباع سیرت پدراخلاف ننمود
 و در سنه احدی و عشرين و خمایه در خرم دره کما جوشان
 برفت فجاءه درگذشت رشید و طواط از مداحان اوست در آن
 وقت که نقش اقسر را بر داشتند رشید این دو بیت بگفت **رباعی**
 شاهان طلك از سیاست می لرزید پیش تو بطبع بدی می وزید
 صاحب نظری کجاست نادر کرد تا آن همه ملک بدین می ارزید
سلطان ارسلان بن اقسر بعد از پدر پادشاه شد و بی
 از بلاد خراسان و ماوراء النهر دو تصرف آورد و بسبب ضعف
 سلاجویان او را استقلال تمام بدید آمد و در ناسع عشر رجب
 سنه ثمان و عشرين و خمایه وفات یافت مدلت سلطنتش هشت
 سال **سلطان شاه** بن ایل ارسلان بن اقسر بن محمد بعد از پدید

بحکم وصیت پادشاه شد سلطان شاه نکش که برادر منور بود بروی
 خروج کرد نامدت ده سال میان ایشان محاربات بود در سنه ثمان
 و ستین و خمایه سلطان نکش بروی غالب آمد و خوارزمشاهی
 بر و مقر گشت سلطان شاه در خراسان بر بعضی ولایات حاکم گشت
 و مدت بیست و یکسال دیگر بریت و در سلح رمضان سنه تسع
 و ثمانین و خمایه درگذشت و ملک او بتصرف نکش خان آمد
سلطان نکش بن اقسر بعد از انور نام برادر در ثانی عشرین رجب
 الآخر سنه ثمان و ستین و خمایه پادشاه شد رشید و طواط در
 نصبتش گفت **رباعی** جدت ورق زمانه از ظلم بشت عدل
 پدیرت شکسته ها کرد در دست ای بر تو قباي سلطنت آمده چیست
 هان ناچر کنی که نوبت دولت است خوارزم و بعضی از خراسان در
 حکم او بود و در سنه تسعین و خمایه که سلطان طغرل الحوق را
 بگشت ملک عراق نیز بتصرف او درآمد و خالفاي شاعر گفت **رباعی**
 مرده که خوارزم شاه شهر صفاهان گرفته ملک عراقین را بچو خراسان گرفته
 مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفته ساچمه چتر او قلعه کردون کشاده
 و کمال الدین اسمعیل را در مدح او قصیده ایست مظهر الدینت **رباعی**
 ای زاریت ملک و دین در تارش و در پرورش او شه شاه فریدون

فراسکند و منش • سلطان تکش بیست و هشت و سال و نیم پادشاه
 کرد و در ناسع عشر رمضان سنه است و شصت و ختمایه در منزل
 جباه عرب از حد و دوازدهم برض ختاف و در گذشت **سلطان قطب**
الدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر سلطنت فشت
 دولت این دو دمان در دوران و بدو اعلی رسید و کوب طالع
 او بغایت ارتفاع پیوست و تمام خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء
 النهر مسخر کرد و بجانب آذربایجان و عراق و بعد از حرکت کرد و از
 حکام آذربایجان و فارس حراج گرفت و هیچ آفریده باقی قوت مقام
 نداشت چون مدت بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب
 دولتش آهنگ غریب گرد لشکر مغول بحکم پادشاه چنانکه چنانچه
 از جانب شرق بروی خروج کردند و سلطان از ایشان شهرزم شد
 و از ماوراءالنهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند و از
 خراسان بعراق توجه نموده بشهر قزوین آمد مغول از قصب او بعراق
 آمدند و از قزوین بکیلان رفت مغول از عقبش بکیلان رفتند
 از آنجا باز ندران رفت و از نادران جزیره آبکون کرخت و
 در آنجا وفات یافت در سنه سبع و شصت و ستایه مدت سلطنتش
 بیست و یک سال مغول درین ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از یلغ

پیشتر نیامد **سلطان جلال الدین** منکیر فی بن محمد بن تکش
 پادشاه شجاع و دلیر بود و بشجاعت او هیچ پادشاه نبود بعد از وفات
 پدر از جزیره آبکون بمیان قشلاق رفت و از آنجا بخراسان آمد
 و از خراسان بغزنین رفت و درین سفر او را هفت جنگ با مغول
 واقع شد در شش جنگ غالب آمد و در آخر نوبت که چنگیز خان
 بالشکر بکران یلعان کرده در کنار آب سند بدو رسید و میان
 ایشان محاربه عظیم رفت مغلوب افتاد و بپند رفت و تمامت
 هند فرو گرفت و دو سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی
 یافت که چنگیز خان از ایران بازگشت از راه کج و کرمان بکرمات
 آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین
 و عراق پادشاه بود سلطنت بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین
 بعراق عرب رفت و در آنجا بالشکر ناصر خلیفه جنگ کرد و بظفر
 شد و از عراق عرب بآذربایجان آمد و در ضبط آورد و از آنجا
 بکرات بکرجستان رفت و مسخر کرد اند و امرای کرج را بکشت و
 چون شنید که لشکر تار بعراق آمده اند با صفهان آمد و در ماه
 رمضان سنه اربع و عشرين و ستایه در حدود چین و بلهار با
 لشکر تار جنگ کرد کفار بجانب خراسان کرختند و سلطان

نیز بر نشان کرخت و بعد از چند روز با صغریان آمد و عراق
 در مضبط گرفت و از آنجا بآذربایجان رفت و اخلاط در حصار
 گرفت و فتح فرمود پس ازین بجنگ سلطان کیقباد بروم رفت
 و بسبب بیماری منهدم شد و بدو بار دیگر آمد درین وقت او کنای
 قآن پسر چنگیز خان جریاغون نوین را با لشکر بسیار بر سر
 او فرستاده بود درین نصف شوال سنه ثمان و عشرين و ثمانه
 شصت و سه بر او بودند و در پای حمید مست خفته بود هزار
 حیل بجست دیگر کس او را ندید بعضی گفتند بنا شناخت
 در دست گردان گشته شد **سلطان غیاث الدین و سلطان**
 رکن الدین پسران سلطان محمد بن تگش قبیل زاکمذین سلطان
 جلال الدین از هند هر یک چند روزی در قدرت مغول در
 عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین بر دست مغولان گشته
 شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در زمان بکشت
 و بعد از سلطان جلال الدین ملک بقره مغول آمد و در
 خوارزمشاهیان سپری شد **فصل هفتم** در ذکر اناجکان
 و ایشان سر شعبه اند **شعبه اول** بفارس و ایشان معروفند
 بسلغریان و عدد ایشان یازده است مدت ملکشان صد و بیست

سال اول ایشان **انابک** مظفر الدین ستغری بن مود و دست
 که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خراج کرد و ملک فارس سخر او
 بشد و او در عدل و داد کو شید و در شیراز رباط و مسجد و مناره
 رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست
 و خمین و خمسمایه در گذشت **انابک** مظفر الدین زنگی بن مود و
 بعد از برادر سلطنت فارس بر او مقرر شد و او بجست سلطان
 ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز آن ملک بر او سلم
 داشت مدت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه
 سبعین و خمسمایه در گذشت **انابک** مظفر الدین نگل
 بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت بغایت عادل بود و سیرت
 نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین
 کازرونی که حاکم زمان و صاحب کرامات بود وزیر وی بود
 و فاقش در سنه تسعین و خمسمایه **انابک** قطب الدین
 طغرل بن ستغری بن مود و پادشاه هجری منتهی بود بعد از
 عم زاده حکومت بدو نقلی گرفت میان او و جمعی بر سر عهد
 این زنگی محاربات رفت فارس در آن فترات خراب شد مدت
 حکومت او نه سال در سنه تسع و سبعین و خمسمایه بیست و هجده

ابن زنگی اسیر شد **اتابک** مظفر الدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد
 از ظفر بر طغرل پادشاهی برقرار گرفت و او در سخاوت حاتم
 روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار و در عدل و داد بجان
 جهان ملک کرمان نیز تبحر کرد ملک فارس در عهد او آبادان
 شد **اتابک** در سنه ثلث عشر و ستائیه بعلوق آمد و با هزار کس
 خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام
 کرد و بقرار آنکه هر سال دودانگ محصول فارس بخانه رساند
 او را بر ملک فرستاد و پسرش ابوبکر و پادشیر از راه نداد و بچنگ
 انجاسید و تیری با **اتابک** رسید اهل شهر در شب او را بشهر
 بردند و پسر را بگرفت و محبوس کرد مدت هفت سال در زندان
 بماند **اتابک** سعد بیت و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز
 از مسجد و ریاط ساخت و قاش در سنه ثانی و عشرين و ستائیه
اتابک مظفر الدین ابوبکر قنلی خان بن سعد بن زنگی بعد
 از پدر پادشاهی رسید پادشاه عادل عاقل بزرگ خیر بود اخبار
 عدل و آثار فضل او در اطراف جهان شایع گشت در حق اهل علم
 و مشایخ ملک خود انعامات فرمود و بدیکر ممالک نیز جهت
 ایستادن و ظاهیت و ستاوی از اقالیم افاضل و اکابر اهرام گشت

بستند و در بعضی از بلاد هند القاب او خطبه کردند در زمان او ملک
 فارس رونق تمام یافت و او عمارات بسیار کرد و مساجد و مدارس
 شیراز که خراب گشته بود معمر کرد ایند و خانه ها و بازارها در شیراز
 بساخت و بوافقت او جملة اعیان دولت بقعه ها ساختند شیخ
 سعدی کتاب کلمه تان با هم او تصنیف کرد مدت سی سال سلطه
 او بود و در جهادی الاول سنه ثانی و خمسين و ستائیه درگذشت
اتابک مظفر الدین سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی بعد
 از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و درگذشت **اتابک** محمد بن سعد
 چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد
 مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از ده سال و هفت ماه
 در دی الحمر سنه ستین و ستائیه کلهر که عمرش تا شصت و پنج **اتابک**
 محمد شاه بن سلف شاه بن سعد بن زنگی بعد از **اتابک** محمد پادشاه شد
 هشت ماه حکومت کرد و در روز بعدش و طرب مشغول بود از کا
 ملک قافل ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنه احدی و
 ستین و ستائیه با او حرب کرد و او را اسیر کرد و بنزل فارس رسانید
اتابک مظفر الدین سلجوق شاه بن سلف شاه بن ابوبکر بن سعد
 بر ملک فارس مستولی شد و پنج ماه حکم کرد و ترکان خاتون را بخیانت

و بکشت برادرش خان خاتون علاء الدوله بر قبیله پناه هولاکو خان بروشکر
مغول بکین در خان خاتون بجنگ سلجوق شاه رفتند بعد از چهار روز
منهزم شدند و بکازرون رفت و لشکر مغول از بی او رفتند او را از
سجید کازرون بیرون آوردند و بکشتند **اناک** انس خاتون بنت
سعد بن ابوبکر بعد از سلجوق شاه پادشاهی بدو دادند و بعد از آن
او را بجهت شهرزاده منکوبر بن هولاکو خان خواستند و عاریه بر آن
دیوان مغول دادند قریب بیست سال حکومت بنام او بود پس نام سلفزار
از عالم بر افتاد **شعبه دوم** بیستم و دیار بکر بن منکوشان
صد و هفتاد و هفت سال و ایشان از تخمه آل سنقر غلام سلطان کشت
سلجوقی اند **آق سنقر** در سنه احدی و ثانی و در جای حکم سلطان
ملک شاه حاکم حلب شده سال و الی اینجا بود در سنه احدی و ثانی
و در جای در گذشت **عماد الدین** زکی بن آق سنقر در سنه احدی
و عشرين و خمایه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی و الی
ولایت عراق عرب شد و بعد از یکسال که حاکم موصل قوت شد حکومت
آن موضع نیز تصالح بدو گرفت و بعد از آن بطون شام لشکر کشید
و شهر حلب بگرفت و در سنه اربع و عشرين و خمایه بافرنگ که بنام
در آمده بودند جنگ کرد و غالب شدند و در وقت دمشق را حاکم

کرد و از انجا مراجعت فرموده دیار بکر و کرمانشاه را در ضبط آورد و
در سنه احدی و اربعین و خمایه جمعی از علما مان اتفاق نموده شب
او را بکشتند مدت سلطنتش بیست سال **نور الدین** محمود بن
عماد الدین زکی بعد از پدر بر حلب و حمص و حما استیلا یافت و لشکر
بسیار کشیده آن دیار را تسخیر کرد انید و در سنه شص و اربعین
و خمایه ایدمشق بگرفت و حکومت نور الدین محمود در بلاد شام
چنان قوت گرفت که عاصد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود
در مصر بجهت دفع فزک از وی از استمداد نمود و اصلاح الدین
یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فزک کرد بعد از آن ملک
مصر از اسماعیلیه بصلاح الدین منتقل شد و صلاح الدین ملک
ناصر سلطنت کشت نور الدین محمود پادشاهی عادل عابد خیر بود
و او را از جمله چهل تنان شمرده اند و گویند دعائز و قبرا و مستحقا
ولادتش در سنه شص و ستین و خمایه ایدمشق مدفونست **ملک**
صلاح بن نور الدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود
اعیان شام با او بیعت کردند و صلاح الدین یوسف نیز در مصر
تخت خلیفه بنام او خواند چنانچه با اسم پدرش خوانده بودند
هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه سبع و سبعین و خمایه

درگذشت **سیف الدین** غازی بن عباد الدین زکی بعد از وفات
پدر بیکم برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و جزیره یمن
از کردستان بود و اکثر اوقات بقرآن و فرائض مشغول در سنه
اربع و اربعین و خمسیه وفات یافت **قطب الدین**
نور و دین عباد الدین زکی بعد از برادر سیف الدین غازی بمکه
آوشت و مدتها پادشاهی کرد و در سنه خمس و ستمین و هفتمین
وفات یافت **سیف الدین** غازی بن قطب الدین مودود
بن عباد الدین زکی بعد از مرگ پدر در موصل بر سر حکومت نشست
و یازده سال حاکم بود و در سنه ست و سبعین و هشتاد و هشت
وفات یافت **عز الدین** سعید بن قطب الدین مودود بعد از وفات
برادر متصدی حکومت گشت و حلب نیز بگرفت و میان او و صلاح
الدین ملک ناصر منازعات و محاربات واقع شد و در بیت هم
شعبان سنه شص و ثمانین و خمسیه وفات یافت و ملک ناصر نیز
در دهان سال درگذشت **نور الدین** ارسلان شاه بن سعید بن
مودود بن زکی بعد از عز الدین سعید پادشاه شد مدت
هجده سال سلطنت داشت و در سنه سبع و ستایه وفات یافت
عز الدین سعید بن نور الدین ارسلان شاه بعد از پدر بجای

آوشت و بعد از دین لولومد بر ملک ایشان بود و بعد از آنکه
مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر پدر الدین لولوم قرار گرفت
و در سنه شص و خمین و ستایه وفات یافت و دوشش سال عمر
داشت و بعد از پدر الدین لولوم پسرش ملک صالح بجای نشست
و چون ملک صالح با هولاکو خان یابی شد و امرای مغول چند ملاموردا
در موصل محاصره کردند و در موصل قحط و وبا پیدا شد بالضروره
ملک صالح بیرون آمد و با شد عذاب بمقتل آمد و در سنه ستین
و ستایه بعد ازین دیار بکر بخوزه دیوان مغول آمد **شعبه**
سیوم عراق و آذربایجان و ایشان شش تن بحکومت رسیدند
اول ایشان **اتابک** ابدا کر است و او غلام سلطان سعید سلجوقی
است و بجهت قابلیت که داشت بر تبه امارت رسید سلطان سعید
زن و بادر خود را طغرل که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد و
اتابک ابدا کر را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد جهان
میلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مر تبه اتابک چنان بلند شد
که جمیع امرا و سردر قشندگان سر بر حفظ فرمان او نهادند و در زمان
سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه و جزویه منوط بحسن تدبیر
او بود و سلطان فی استنصواب او در جمیع امر شروع نکردی و بآتم

سلطنت قانع بود اناک ایلدکر مدت سیزده سال مطاع و متبع بود بعد
ازان والده سلطان ارسلان در سنه ثمان و سیستین و خسمایه درگذشت
واناکی ایلدکر نیز بعد از او بیست ماه نازد و قاضی رکن الدین جوینی درین
معنی گفت **نکست** درها که زمانه را نکوخواه برقت و ندری او
چو شمس الدین شاه برقت در کردش دهر کس ندادست نشان
در این صد سال آنچه درین ماه برقت **جهان پهلوان** اناک محمد بن
اناک ایلدکر بعد از فوت سلطان ارسلان و در عارف پادشاه شده
سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را باور با جهان فرستاد و اساس
ملک چنان شنید کرد ایند که ملوک شرق و غرب از وجهاها گرفتند
لیک بونب بنابر رجیسی که از خلیفه داشت نام خلیفه یکسال از خطبه
بنداخت خلیفه سال بسیار فرستاد اناک محمد با سر رضا آمد و بار
دیگر نام خلیفه بخطبه در آورد و با جمله مدت ده سال تمام سلطنت
در دست او بود در سنه اثنین و ثمانین و خسمایه وفات یافت
و از چهار پسر ماند اناک ابوبکر و قتلای اینانچ و میر میران از
قبیله خاؤون بنت اینانچ در وجود آمد **اناک** قزل ارسلان
بن اناک ایلدکر بعد از فوت اناک محمد از تبریز عراق آمد و
قبیله خاؤون را در نکاح آورد و متصدی امور سلطنت

کشت و سلطان طغرل نشان پیش نبود بعد از مدتی سلطان طغرل
قصد قزل ارسلان کرد و قزل ارسلان از آن واقف شده او را بگرفت
و بقتله کرام فرستاد و مجوس کرد و بسلطنت نشست و در همان
شب او را کشته یافتند بجای زخم کاره خورده نسبت قتل او بعد از این
لمحظه کردند و اینصورت در ثوال سنه سبع و ثمانین و خسمایه بود
اناک ابوبکر بن اناک محمد بعد از قتل قزل ارسلان در تبریز
بسلطنت نشست و بعد قبیله خاؤون تبریز قتلای اینانچ متصدی
ایالت عراق گشت بقدر این حال سلطان طغرل از قلعه که مجوس
بود با قتلای کو ذوال عراق آمد و بر تخت نشست و قبیله خاؤون را
بخواست اینانچ یا برادر بن اناک ابوبکر در کار آذربایجان ستان
کردند و در یکماه چهار نوبت حرب کرده مذود دهر اناک ابوبکر غلبه
بود اناک ابوبکر بیست سال پادشاهی آذربایجان کرد و در سیمین
و خسمایه درگذشت **قتلای اینانچ** بن محمد چون سلطان طغرل
مادر او قبیله را خواست پسر و مادر با اتفاق زهر و طعام سلطان
طغرل کردند و سلطان را شخصی از آن آگاهی داده بود سلطان بخلیفه
گفته قبیله خاؤون از آن طعام تناول کرد خورده همان بود و مردن
همان بعد ازین قتلای اینانچ بحکم سلطان مجوس شد و بیعت

او کان دولت خلاص یافت و بخدمت خوارزمشاه نکش خان رفت
 و بعد از کشته شدن سلطان طغرل خوارزمشاه نکش اصغرمان
 بدو از بی داشت و امرای عراق را در حیل او مرتب کرد ایند بعد
 از آن بمشامت کفران نعمت در شهر سنه اربع و سبعین و خمسایه
 بردست میاچ که از جانب خوارزمشاه والی ری کشته شد سرش
 بخوارزم نزد نکش فرستاده شد و گفتند در خیال او خالف بود **لک**
 مظفرالدین از یک بن انا یک محمد بعد از انا یک ابوبکر در آبلجای
 پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در سنه اثنی عشرین و ستایه
 چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین سنکبری بر ملک آذربایجان
 ستوی شد او در قلعه اولجی بر رخ قویج در گذشت و ملوک
 بمصر و خوارزمشاه آمد و وزیر کار انا بجان برآمد **فصل**
دهم در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند **شعبه**
اول طبقه از اولاد اسماعیل بن امام جعفر صادق اند
 علیه السلام که در مغرب و ملکت مصر پادشاهی کردند چهارده تن
 مدت سلکشان دو بیت و شصت و شش سال این طبقه هر چند
 در ایران پادشاهی نکردند و بمقصود این مختصر احوال حکام ایرانست
 اما چون اعیان ایشان در این ایران حکومت کردند و بروایت مجبول

نسبت خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمه برسیل است
 آورده می شود **ابوالقاسم** محمد بن عبدالله بن محمد بن ادریس
 متقدمی منصب حکومت گشت او بود وزم باطنیه آنست که مهدی
 که در اجنار واقع شده عبارت از دست و در عیون المارح ضعیف
 بدین نوع آورده محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل
 بن امام جعفر الصادق علیه السلام و بعضی او را از نسل عبدالله بن موسی
 قلیح میدانند و او داعی اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام
 بود و در ربع الآخر سنه ثعین و اربعایه در بغداد علی اکابر مدح
 در حب ایشان کردند و محضری درین باب نوشتند و مقدم السادات
 و اکابر المجتهدین السید المرتضی و اخوه الشریف الرضی الحسینی
 و الشیخ ابی حامد الاسفریانی و الفاضل ابی محمد الکفائی و ابوالحسن
 القدوری و خلق بسیار بران محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسماعیل
 که جداست از خوف بن عباس بری کریمت مجذبا باد و آنجا مدوشت
 و آن دیه بدو و سببیت فرزندان او بولایت قندهار افتادند و قتل
 او آنجا شهر راست ابو القاسم در سنه ست و سبعین و مائتین در مغرب
 خروج کرد و خود را مهدی خواند در تقویم دولت خود از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد علی رأس ثلاثایه یطلع الشمس

بن مغربها و کار او آنجا بالا گرفت و در سنه اثنی وثلثمائیه بر بنوا
 غلب که از قبل مقتدر خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشان را مقبوض
 کرد و بلاد افریقیه و قرقان در تحت تصرف آورد و در حدود قرقان
 قلعه در غایت خصانت ساخت و آنرا مدینه نام نهاد و مدت بیت
 و شش سال حکومت کرد و در سنه اثنی و عشرين و ثلثمائیه وفات
 یافت و در مذهب مدفون گشت **القائم بالله** **باسم الله** ترا بن محمد
 برجای او نشست و دو و ازده سال حکم کرد و در سنه اربع و ثلثین
 و ثلثمائیه درگذشت **المنصور بقوة الله** اسماعیل بن قائم بن
 محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنه احدى و اربعین
 و ثلثمائیه بمدينه درگذشت **المعز لدين الله** ابوتیم مغرب منصور
 بن قائم بن محمد برجای پدر نشست پادشاهی صاحب رای بود ملک
 او سعی یافت و مصر از تصرف کاشنگان بنی عباس بیرون آورد
 و در سنه اثنی و ستین و ثلثمائیه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دارالملک
 ساخت و حجاز نیز از بنی عباس بستد چون بیت و چهار سال
 پادشاهی کرد در روز جمعه یازدهم رجب الآخر سنه خمس و ستین
 و ثلثمائیه وفات یافت **الخزین بالله** ابونصور تزار بن مغرب منصور
 بن قائم بن محمد برجای پدر پادشاه شد و البسکین مغرب را که از قبل

طایع خلیفه عباسی حاکم شام بود بگشت و ملک شام در تصرف آورد
 چون بیت و یکسال در حکومت بماند در رمضان سنه ست و
 ثمانین و ثلثمائیه رحلت کرد **الحاکم بالله** ابوعلی منصور بن عزیز
 بن مغرب منصور بن قائم بن محمد بعد از پدر بسلطنت نشست
 و در امر معروف و نهی منکر بمعالجه کرد بجذی که جهت دفع شرب
 خمر بسیاری درخت میوه برید و حکم کرد آشکارا موزه زنان
 ندوزند و زنان از خانه بیرون نروند حاکم مدت بیت و پنج سال
 حکومت کرد و در سنه احدى عشر و اربعایه خلافتان او را بگشتند
الظاهر بالله ابوالحسن علی بن حاکم بن عزیز بن مغرب منصور
 بن قائم بن مهدی بجای پدر بسلطنت معین شد و چون فرصت یاف
 قائل پدر خود را بگشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در شصت
 شوال سنه سبع و عشرين و اربعایه بر من استعفا نالید **المستنصر**
بالله ابوتیم معز بن ظاهر بن حاکم بن عزیز بن منصور بن قائم
 بن محمد در هفت سالگی بنیاد شاهی رسید و مدت شصت سال
 در سلطنت ماند و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبدالحمید در اول
 نزار را ولی عهد کرده بود و امری لقب فرموده و در آخر از او برخید
 و او را خلع کرد و باجمد داد و او را مستغنی لقب کرد اسماعیلیان دو

شدند آنچه ساجت احمد کردند ایشانرا استعفی گفتند و آنها که روی
تزار کرده اند ایشانرا مرایی خوانند حسن صباح کوید اعتبار نقل اول
دارد و تابع تزار است و بنام تزار در ایران دعوت کرد تزاری و مسلمانان
بدین نسبت تخلص کرده مستنصر در سنه سبع و ثمانین و اربعه هجریه
وفات یافت **المتعلی بالله** ابو القاسم احمد بن مستنصر بن ظاهر
بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد برجای پدر پادشاه
شد و برادر خود تزار را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا شوق شد
دو عهد استعفی در سنه اثنی و تسعین و اربعه هجریه فرنگان به بیت المقدس
مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمانرا در سجده اقصی شهید کردند
استعفی هفت سال حکومت کرد و در سنه خمس و تسعین و اربعه هجریه
درگذشت **الاکبر یا حکام الله** ابو علی منصور بن استعفی بن
مستنصر بن ظاهر بن حاکم بعد از پدر بیست و هفت سال حکم کرد
و در رابع دینی قصده سنه اربع و عشرين و خمسه ای جمع از اعیان
تزار او را بکشتند **الحافظ لدين الله** ابو یحیی بن عبد الحسید بن
مستنصر برجای برادر زاده پادشاه شد مدتی بیت سال حکم کرد
و در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و خمسه ای درگذشت عمر هشتاد
سال **الظاهر بالله** ابو منصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از

پدر بر تخت سلطنت نشست دو عهد او فرنگان بر استقلال مستولی
شدند و وزیرش عباس بن قسیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او
داشت و مردم در آن باب سخنان می گفتند ظافر را در سنه تسع و
اربعین و خمسه ای بکشت **الظاهر بالله** ابو القاسم عیسی بن ظافر
بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر سلطنت بدو رسید و مرع بود
در سنه ثمن و خمین و خمسه ای وفات یافت **المعاضد لدين الله**
ابو عبد الله محمد بن فایز بن ظاهر بعد از پدر سلطنت نشست
دو عهد او در سنه اربع و ستین و خمسه ای فرنگان قصد مصر کردند
عاضد پناه بصاحب شام سلطان نورالدین محمود بن عماد الدین
زنکی برده او ملوک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب را بعد از
عاضد فرستاد لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام بگریختند
و در دین ایشان عاضد و وزیرش شاپور خاصمت شد صلاح
الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت بدو داد ملوک
صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع و ستین
و خمسه ای خطبه بنام مستنصر عباسی کرد عاضد بیمار بود در محرم
سنه مذکور وفات یافت و این طبقه دیگر در آن ملک پادشاه
نرفت ملوک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت

و در سنه احدى و سبعين و خمسين سالك شام نیز تصرف
سلطان صلاح الدين درآمد و در سنه حسن و ثمانين بيت
المقدس از تصرف فرنگان بيرون آورد و با تصرف گرفت و شهر
عاکه نیز سخر کرد و در سال عشرين و ثمانين و خمسين
وفات يافت بخانه و در سال و كسري مصر در تصرف آل ايوبي بود
و هشت كس از ايشان درين مدت حكومت كردند بعد از ايشان
حكومت مصر بعلامان رسيد و از غلام بعلام می آمد تا در
آخر شهر سنه اثنی و عشرين ياد رفتن سنه ثلث و عشرين
و تسعايه سليم شاه پادشاه روم بر شام و مصر ستولي شد
و سلطنت از دست غلامان بيرون آورد و سلطان قائلو
كه دولت غلامان باو منتهی شده بود در جد و حليب در
جنگ يكشت مدت سلطنت غلامان كه ايشان را چراكير و
تركان نیز خوانند در مصر و شام دو بيت و هشتاد و پنج
سال و درين سال كه سنه ثمان و اربعين و سبعين است روم
و شام و مصر و حجاز و ديار بكر و عراق عرب در تصرف
سلطان سليمان بن سليم شاه است **شعبه دوم** در ذكر
ملوك قهستان كه ايشان را ملایحه خوانند و ايشان هشت نفرند

مدت دولشان صد و هفتاد و يكسال **حسن صباح** بن علی بن
محمد بن جعفر بن حسين بن محمد الحيري بد حسن ازین بكوفه آمد
و از كوفه بم رفت و از قم بري و حسن را آنجا نزد حسن ظاهر اسمت
صلاح و ورع موعبي داشت و همواره قواعد شرع را حافظت
كردی و بر جد و در شریعه قیام نمودی و ناچدي درین باب مجید
بودی كه پس خود را بجهت خمر خوردن ملاك كرد و از شیعه اسمت
بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او دعوت
كرد و اعتقاد اهل تسلیم داشت در شهر رجب سنه ثلث و ثمانين
و اربعایه بقلعه الموت رفت و كار را آنجا قوت گرفت و اهل الموت
بقول او فریفته شدند و دعوت او پذیرفتند و او را بر خود حاكم
كردند و مردم دیگر قلاع قهستان بد دعوتش درآمدند و در دقي
قعه سنه خمس و سبعين و اربعایه قلعه مسر نیز تصرف گرفت
و سلطان سنجر سلجوقي از سر خصومت او در گذشت و باجابت
بنام او مسلم داشت كار او عروج تمام یافت و او طربین رهند و
انرا اسلوك میداشت و تصانیف می پرداخت ظاهر شریعت را
باطنی گفت و باطن را باطنی و معانی اصول و فروع ملت مجیدی
تا ویلات كرد و مدت سی و پنج سال در حكومت ماند و در شب

چهارشنبه سادس و بیع الآخر سنه ثمان عشر و خمسیه فوت شد
در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن مکر بودند
برنجم فدا یان کشته شدند **کیا بزرگ احمد** رود باری در
ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار با انجام
رسید او را وفی عهد کرد او نیز در ظاهر شریعت مجرب بود و با او
حسن صباح را متبع دانستی و بران اصرار نمودی مدت چهار
سال و دو ماه حاکم رود بار و قلاع ملاحه بود و در سادسین
جاده ای الآخر سنه اثنی و ثلثین و خمسیه وفات یافت **محمد**
بن بزرگ اسد بهکم وصیت پدید فایم مقام او کشت ظاهر شرع
رعایت کردی و او را میری بود حسن نام ببا اعتقاد در خفیه
بنای مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را
تا ویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی و چون پدرش از آن
آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر منست و ما دینیم
و امام نیستیم و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است
و او را خوبس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد پست و چهار سال
و شش ماه حکومت کرد و در ثالث و بیع الاول سنه سبع
و خمین و خمسیه در گذشت **حسن** بن محمد بن بزرگ

امید بعد از پدید مجکم در اشد حکومت بدو تعلق گرفت و بنیاد
الحاد زیاد و دعوت امامت کرد و در سابع عشر رمضان سنه سبع
و خمین و خمسیه در پای قلعه الموت مردم را جمع کرد و میری نهاد
و چهار علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر برافراشت
و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امام و تکلیف از
جهانیان برداشتم و او امر شرعی از ظاهر هر نوع کرد ایندم و
این دور زمان قیامت است ظاهر اعتباری باید کرد و از منبر
فرود آمد و اظهار کرد و مرکب انواع سلاخی و منافی کشت قوش
با او متفق شدند و آنروز را عید القیام نام نهادند و تاریخ
از آن روز گرفتند و تاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات
عالی که بعد از آن تاریخ ساختند عبد القیام نوشتند و حسن را
علی ذکره السلام لقب خداوند کردند کار الحاد در زمان او
عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار سال بماند و در سنه
احدی و سنین و خمسیه بر دست برادرزین خود کشته شد
و در قلعه لمردوزخ رفت **مؤانده محمد** بن حسن بن محمد بزرگ
استید بعد از و بیادشاهی نشست و قاتلان پدر را بکشت و مدت
چهل و شش سال سلطنت کرد کار الحاد در زمان او فوت

تمام گرفت و شعایر اسلام در آن دیار برافشاد و او در عاشر ربیع
 الاول سنه سبع و ستایه بمرد بعضی گفتند پسرش جلال الدین
 او را زهر داد **خواجه جلال الدین** حسن بن محمد بن حسن
 بعد از پیر پادشاه شدن از طریق بغداد و بغداد بنام خود و از جاده
 شریعت عبور نکرد و صفای اعتقاد خود بدین الحلاف باز
 نمود تا علما و فقها بر صحت اسلام او کواهی دادند و او را پی
 مستلمان خواندند و او بملفوظین علماء قزوین بر خلاف خود
 لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد و فرمان داد تا
 در هر جمعی از دیه های رود بار مسجدی و حمامی بنا کردند
 و رسم اذان و اقامت نوازانه کرد و چون یازده سال و نیم
 در پادشاهی بصر بود در منتصف رمضان سنه ثانی عشر و ستایه
 در کشت و لادش در سنه اثنی و خمین و خمایه بود **خواجه**
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد از پیر پادشاه
 شد ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد و با سر ابلهت و با طبل
 و الحاد رفت و مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی ماند و
 در سلخ شوال سنه ثلث و خمین و ستایه بر دست حسن
 سازنداری که منظور او بود کشته شد و لا ناسم الا الله بن ابوب

طوسی فرزند بی جهل او مرتبه کشته این ذوبیت از دست
 چون بوقت قبض روحش دیدن زبانش است بر دسوی فطر
 ناخارش بشکند کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز نداشت
 دوستکاری در کنارش بشکند در ایام او جر باغون نویی
 بغمستان آمد آمد و قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در
 زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را با کراه و اجبار بقلعه الموت
 بردند و تا آخر زمان رکن الدین انجاء و **خواجه رکن الدین**
 خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پیر پادشاهی نشست
 حسن سازنداری را بقصاص پدید بکشت چون یکسال در پادشاهی
 ماند هو لا کو خان پیوست بجهل او رفت حربی عظیم کردند
 خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه بیرون رفت
 بیرون آمده بجانب هو لا کو خان پیوست و این صورت در سلخ
 شوال سنه اربع و خمین و ستایه بود هو لا کو خان بقصر و
 قلاع ملاحده خراب کند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین
 چون الموت و بیرون در و غیره خراب کردند از قلاع ملاحده
 هیچ آبادی نماند مگر دو قلعه کرد کوه و کوه و کوه که بعد از مدتی
 منقرض شد هو لا کو خان خواند رکن الدین را خدمت منکوفان

بطرف خطای فرستاد و چون بآواران رسیدند از جانب
سکوقاآن فرمان رسید او را در راه بکشتند و دولت ملاحه
الموت بآخر رسید قلعه الموت که دارالملک ملاحه بود در سنه
ست و اربعین و مائت و هشتاد و دو کبر حقی بن زید الحنفی
که پادشاه آن ولایت بود بنا کردند و اسم اعظم **فصل**
یازدهم در ذکر سلاطین قراخانی بکرمان نه تن مدت
ملکشان هشتاد و شش سال **براق حاجب** از امرای
کورخان قراخانی بود برسال تر سلطان محمد خوارزمشاه
آمد و اجازت مراجعت نیافت و از ارکان دولت و امرای
حضرت او شد در قدرت مغول بر کرمان مستولی شد و
سلطنت با هم حو کرد و از دار الخلافه او را قتلغ سلطان و از
دیوان چنگیز خان قتلغ خان نوشتند یازده سال پادشاه
کرد و در بیستم ذی قعدة سنه اثنی و ثلاثین و ستایه نهادند او را
در مدرسه که خود بنا کرده بود در محلت ترکان باد دفن کردند
بعد از آن براق حاجب برادر زاده اش سلطان قطب الدین بحکم
وصیت عیش در کرمان واقع شد و روزی چند حکم کرد بعد
از آن بوجب حکم او کتای قان عزالت گزید و حکومت کرمان بهر

براق حاجب رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند **سلطان**
رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب شانزده سال پادشاه
کرد پس بحکم یرلیغ سکوقاآن در سنه حسین و ستایه عزالت یافت
و بعد از مدتی بفرمان سکوقاآن بر دست سلطان قطب الدین
کشته شد **سلطان** قطب الدین محمد بن حمید ثانی که برادر
براق حاجب است بفرمان سکوقاآن یکبار دیگر سلطنت رسید
و مدت شش سال پادشاهی کرد و عدل و داد گسترده و عمارات
عالی ساخت و در رمضان سنه خمس و حسین و ستایه درگذشت
سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان سکوقاآن
پادشاهی کرمان نامزد او شد چون کودک بود منکوحه پدرش
قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند سریت
او بود حسب الحکم مدبر ملک و حاکم شد بعد از آن که سلطان حجاج
بجای مرگی رسید حرمت باب خاتون رعایت نکرد قتلغ ترکان
از او برخید و بدگاه ابقاخان رفت و حکم شد که سلطان حجاج
در کرمان مدخل نیابد و حکومت با قتلغ ترکان گذارد سلطان
حجاج از خوف در سنه تسع و ستین و ستایه بدلهی رفت و
قتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان حجاج دوازده سال حکومت

کرمان کرد سلطان حجاج در آن سفر وفات کرد و متلع ترکان در
 سنه احدى و ثمانين و ستايم در گذشت مدت حکومتش بیست
 و پنج سال **سلطان** جلال الدین سیورغتش بن قطب الدین
 بعد از ایشان حکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال
 در سلطنت بسر برد و کرد و چهرین خانون دختر سنکوتر بن جوکر
 خان زاد در نکاح داشت و در سنه احدى و سبعین و ستايم بهرمان
 کینا توخان بود معزول شد **پادشاه خانون** بنت سلطان
 قطب الدین کرد و رحباله کینا توخان بود بعد از عزل سیورغتش
 حکم کینا توخان بنیاد شاهی کرمان رسید و برادر سیورغتش را
 بقتل آورد بعد از آن در سنه اربع و سبعین و ستايم کرد و چهرین
 خانون سنکوتر برادرش سیورغتش و دخترش شاه عالم خانون
 بنت سیورغتش کرد و رحباله باید و خان بود پادشاه خانون را
 حکم باید و خان بقصاص رسانید خانون فاضله حافظه
 خوب صورت زیبا طلعت بود مصاحف و کتب نوشتنی
 این رباعی از شایع طبع اوست **رباعی** آرزو نو کرد و ازل نشانش
 کردند آسایش جان پیدا لافش کردند • دعوی لب نگار میکرد
 بنات • زان روی سر سنج در دهانش کردند • و هم او کوسید

رباعی بر عمل که دید هرگز از شک رقم • باغالبه بر نوش کجا کرد ستم •
 جانا اثر خال سیه بر لب تو • تاریکی آب و زند کاینست بهم •
سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج حکم غازان
 خان در اول سنه خمس و قعین و ستايم بسلطنت کرمان رسید و
 مدت هشت سال سلطنت کرد و در سنه ثلث و سبعین و در گذشت
 پادشاه خوب صورت بزرگ منش باداد و دهش بود مدت عمرش
 بیست و سه سال **سلطان** قطب الدین شاه جهان سیورغتش
 بن قطب الدین بعد از آن مراده بسلطنت کرمان رسید دو سال و چند
 ماه پادشاهی کرد زندگی بر پنج راستی داشت الخاقان سلطان اورا
 عزل کرد و نام سلطنت ایشان از کرمان برافشاد و بعد از آن حکام
 از قیل مغول در اینجا حکم کردند و سلطان قطب الدین قناعت
 پیش گرفته در شیراز ساکن شد صاحب مال فراوان بود هم آنجا
 و زمان یافت بیک دختر مبارز الدین محمد مظفر اورا بخواست •
 جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه محمود و عباد الدین احمد
 از موولد شده اند **باب دوم** در ذکر پادشاهان
 مغول و ایشان بیت و یک تن اند مدت سلکشان دو ایران
 صد و پنجاه سال اول ایشان **چنگیز خان** بن یسویک

بهادر بن پریان بهادر بن قتل خان بن تومنه خان بن بایسنقر
خان ابن یوفا خان بن نوربخ خان است بدین چنگیز خان بن
که درین منصب نوشته اند هر دو بلاد شرق پادشاه بوده اند از همه
بزرگتر و نوربخ خان است که مجموع خانان مغول از نسل اویند و
او معاصر ابوسعلم مروزی بوده و جدنم چنگیز خان است و
سلسله نسب پادشاه صاحب قران امیر بتور کورکان نیز
سیرده پدر بدو میرسد و لادت چنگیز خان در عشرين دي قعه
سنه سبع و اربعين و خمسين در گذشت او سیرده سال بود بسیار
زخنها و عینها کشید و کار او به مالک و خطرات انعامید و در سن
پنجاه سالگی در رمضان سنه سبع و شصين و خمسين بدولت
سلطنت و جهان داری رسید او را در اول توحین نام بود چون سه
سال از پادشاهی او بگذشت در سنه اثني و ستين او را چنگیز خان
خوانند **—** از آن رو که معنی چنگیز خان • یو خان خانان
بتوری زبان • صاحب اقبال بود بعد از سلطنت دولت او روز
بروز ترازد و قضا عفت گرفت و سال عریال مرته و جاهش
ست بلندی و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل و جهانشینان
و بلاد و ولایات مملکت خطا و ختن و چین و ماچین و دشت

فتحای و ستین دلبهار و آس و روس و آلان و شکر و غیر آن مروی
یافت و در سنه اتمس عشر و ستين بقصد قلع و قمع سلطان قطب
الدین محمد خوارزمشاه بجایب ما و آء النهر بخران کریمت حرکت
کرد و رعب و خوف بر سلطان محمد غالب شده از ما و آء النهر بخران
کریمت چنگیز خان در سنه ست عشر و ستين قبا و آء النهر
درآمد و غارت و قتل عام فرمود و در سنه سبع عشر و ستين
از جیحون عبور کرده سیلج نزول کرد و آنرا خراب ساخت و بی
هزار کس را بطلب سلطان محمد بایران فرستاد و سلطان از ایشان گرفت
بخیره آبسکون رفت و وفات کرد لشکر مغول در اکثر ایران غارت
و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات
بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که درین قشته در شهری
و ولایت که خولد و منشاه این قضا است هفتصد هزار کس شهید
شدند و در مقدمه قفر نامه مذکور است که خلق کشد نیشا پور
دوازده روز شمرند غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد
و چهل و هفت هزار بکشد آمد و مشهور است که هزار هزار و شش
صد هزار و کثری از خلق همراه شهید شدند و در سر و و خواردم
و سایر بلاد بدین قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دریند

و دشت قباچ باورآه التهر را بخت نمودند و چنگیز خان بیست
چون توران و ایران بقبضه اقتدار چنگیز خان درآمد و سلطان
جلال الدین مستکبر فی پسر سلطان محمد در جنگ برکنار آید
سند در حیات سنه ثانی عشر و ستمایه از منتهی شده ^{شد} بعد
که بخت چنگیز خان در سنه احدی عشرین و ستمایه بمرگ خطا
معاودت فرمود و در رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه
بمرد بیت و پنج سال پادشاهی کرده بود از دین بهر نداشت
و از نمره کفار بخارست در فتنه او و برپ هشتاد سال
کفادر اهل اسلام در ایران و توران غالب و حاکم بودند و
درین است هرگز اینچنین حادثه نداد چنگیز خان را
چهار پسر نامدار بودند **اول** توشی خان سلطنت دشت قباچ
و بلخار و آلان و آس و روس بدو داده بود و بعضی تواریخ
وفات او را سنه اثنی و عشرین و ستمایه ایراد کرده اند اما احمد
مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی برقی در مفاتیح
ظفرنامه آورده اند که او بیش از ماه قبل از پدر وفات یافته
دوم چغتای خان پادشاهی ماوراء النهر و بلاد ایغور و
بعضی از خوارزم بدو تفویض کرده بود وفات او بر روایت ظفرنامه

در سنه ثانی و ثلثین و ستمایه و بقولی دیگر در سنه اربعین و ستمایه
سیم اوکئای قآن ولایت عهد بدو داده او را قائم مقام خود
ساخت و برهم تقدیم فرمود و شرح حال او گفته خواهد آمد انشاء
الله تعالی **چهارم** تودی خان او را اموال و خزاین بخشید
و او نوکر بخوانده و قوی در اکثر اوقات ملازم پدر بودی و قوی
بریان مغول آینه باشد پادشاهان ایران از منسل قوی خان اند
وفات او در سنه ثانی عشرین و ستمایه بوده **اوکئای قآن** ابن
چنگیز خان بعد از پدر بدو سال و نیم در ماه ربیع الاول سنه است
و عشرین و ستمایه بحکم وصیت چنگیز خان سلطنت نشست و
چون مغول در القاب تکلیف نمی کنند و پادشاه را قآن یا خان
میگویند بنابراین او را قآن خواندند اوکئای قآن بر هر جا
که پدرش کرده بود هم نهاد و داد جود و عطاد او عطا یای
حاتم طایبی و بخششهای معن بن زاید را منسوخ کرد انید
آورده اند که هیچکس از درگاه او محروم باز نگشت و مبلغ صد
و شصت هزار تومان بالمش زر در زمان سلطنت خود بوسیله
و شریف بخشید و بلی بالمش زر بقول بعضی پادشاه شغال
باشد و بقولی شصت دهم و دو دانگ و بقولی دیگر شصت دینار

و در آنک او کتای قآن در سنه ثمان و عشرين و ستایه امیر
جراغون نوین را بایران فرستاد تا سلطان جلال الدین منکری
بر انداخت و از خوارز شاهیان اثر نماید و ممالک ایران سوی
عراق عرب کرد در حکم ستمصر خلیفه بود مغول را صاف شد
امیر خجستور از دیوان مغول بجای آمد و بعد از او
در سنه ثلث و ثلثین و ستایه امیر توسال بجای او نامزد
شد اما اختیار در دست نایب او کورگوز بود بعد از او امیر
ارغون اقا بجای آمد ایران مقرر شد ده سال حکم کرد چون
هولاکو خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او مقرر بود امیر
ارغون اقا شخص عادل پسندیده اطوار بود در زمان اقاخان
در سنه ثلث و سبعین و ستایه وفات کرد او کتای قآن سیزده
سال در پادشاهی بسر برد و در سنه تسع و ثلثین و ستایه اند
افراط شرب خمر در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند **شعر**
در خلط خلط قرون کرد زهرها لقران روز و شب داد زستی
خبران بچهران اندر ابطال مزاجش مدعی کرد تمام مشری
باد بران و مدد و باده بران **کیوک خات** بن او کتای قآن
بعد از پدر چهار سال در ربيع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستایه

بسلطنت معین گشت و قبل از جلوس او بر تخت سلطنت
مادرش نور کینا خانم حکم کرد بنا بر آنکه این مغول چنان
که چون پادشاه فوت شود تا زمان تعیین یکی از وراثان ملک
خانومی که مادر فرزندان معین باشد حکم کند کیوک خان
همچو پدر بخشنده بود تقویت دین نصاری کرد یکسال پادشاه
بود در سنه اربع و اربعین و ستایه در حدود سمرقند
وفات کرد **مستکوقاآن** بن توتی خان بن چنگیز خان
بعد از عم زاده چهار سال در ربيع الاول سنه ثمان و اربعین
و ستایه بسجی با توخان بن قوشی خان که مهر قوم بود و حکومت
دست قشای داشت بسلطنت معین شد و او بصفت عدل
و انصاف انصاف داشت و تقویت اهل اسلام کرد و ایشانرا
بر مردم دیگر ادباین تقدیم فرمود سادات علم و مشایخ را
از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنین مجال داشتند
نصاری و پیران هر طایفه و عجم هر طایفه پرداخت اما آن بود
کسی را سیورغال نداد مستکوقاآن برادران خود قیلای قآن را
بطرف شرق و هولاکو خان را بجانب غرب بجهانگیری فرستاد
و در تاریخ وفات او اختلاف هست صاحب تاریخ گزیده و قات

اوراد در سنه سبع و خمسين و ستايمه ذکر کرده و صاحب روضه
 الصفا در سنه خمس و خمسين و ستايمه ايراد کرده و طاهر
 ايراد صاحب روضه الصفا غلط است بنا بر آنکه در احوال
 هولاکو خان قبل منعم خليفه عباسی و فتح بغداد در صفر
 سنه ست و خمسين و ستايمه ذکر کرده و نوشته که نفوسات
 عراق عرب و بشارت و فتح و ظفر بنکوفان رسید و آن
 مستبشر و شادمان شد و الجبار را بجايات پادشاهانه
 منظر کرد اينده رخصت انصراف از راي داشت و اين
 کلام اخلاصاي آن میکند که منکوفان در سنه ست و خمسين
 و ستايمه در حیات بوده باشد و اين معنی سابقا ايراد یافته
هولاکو خان بن ولی خان بن چنگيز خان بهر زمان برادرش
 منکوفان در سوال سنه ثلث و خمسين و ستايمه از جيجون
 عبور کرده بایران آمد و بقلع و قلع ملاحده پرداخت و در
 و قوايع آن که منشاء طایفه اسماعیلیه بود قتل عام فرمود
 بعد از آن بعراق آمد و بالموت رفت و خواند رکن الدین را
 در غرّه دي فتنه سنه اربع و خمسين و ستايمه از قلعه ممیون
 بیرون آورد و قلاع امیانش را ناب کرد بعد از آن بغرم تسخیر

عراق عرب بجايت بغداد رفت و چون بکرستان رسید غارت
 و قتل عام فرمود و چون ببغداد رفت سبتعم خليفه بعد
 از غارت بجز متقی رسیده و بعد از آن دو روز با چهار صبر
 در سادس صفر سنه ست و خمسين و ستايمه بقتل آمد و در
 بغداد غارت و قتل عام رفت و در تاريخ مرآت الجنان مذکور است
 که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شد و اين معنی
 سابقا ايراد یافته هولاکو خان روز جمعه بیت و دوم شهر رمضان
 سنه سبع و خمسين و ستايمه شهر حلب فتح کرد و از آنجا بدوش
 رفت و کتوفان را با آنجا بجايت بگذشت و بآذربايجان حمله
 کرد و در ناسع عشر رجب الاول سنه ثلث و ستين و ستايمه بگذشت
 و در تاريخ وفات او گفته اند چون هولاکو زمرغه بکرستان گشت
 کرد تقدیر از نوبت عمرش آخر سال بر ششصد و شصت و سه
 شب یکشنبه کرب نوزدهم بدر رجب الآخر هولاکو عظیم حکمت
 دوست داشتی و حکما را بر محبت علوم او ایل ترغیب کردی و محض
 علما و فضلا و علم کیمیا میلی تمام داشت و در وجه کیمیا
 کران چندان خرج کرد که فارون عشره عشر آن در خیال نیاورد
 عراق و سازندگان و خراسان بپسر خود ابقا خان داد و دیار

ایران و آذربایجان بغیر نهند دیگر بیست شصت کرد و حکومت و بار
 بکر و دیار و سیم را بامیر توان تفویض فرمود و بر ملک بغداد خویش
 عطا ملک جوینی را گذاشت و ملک روم را بمغیر الدین پروانه کاشی
 سپرد اول وزیر و خواجه یوسف الدین بکی بود چون او را شنید
 کردند وزارت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود
 از آثار هولاکو خان زنج جدید خانیست که خواجه نصیر طوسی
 با اتفاق بولاناغ الدین علی کاتبی دیپراف قزوینی و دیگر علما
 ساخت است اما خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن اصلش
 از جهل و دساوه است اما در طوس متولد شده و نشو و نما آنجا
 یافت و بطوسی مشهور شده بکانه عصر و اسناد زیان نموده در کتبه
 شاکر دفرید الدین داماد است و او شاکر دسید صدر الدین شری
 و او شاکر دافضل الدین عیلاقی است و او شاکر دابوالعباس
 لوگری است و او شاکر دبهینار است و بهینار شاکر دابوعلی
 سینات خواجه نصیر مشهور همان است و تصانیف او عالم
 کبر است و لادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم
 جمادی الاول سنه سیح و تسعین و خمایه بوده در وقتیکه بولانا
 غنخ راوی از عالم رفته سن خواجه نصیر الدین هفتاد و پنج سال

و هشت ماه بوده و در شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستایه از ایف
 کتاب شرح اشارات فارغ شده در وقت عصر روز دوشنبه
 هجدهم دی الحجه سنه اثنین و سبعین و ستایه وفات یافتند در ایف
 او گفته اند **۴** نصیر ملت و دین پادشاه کتور فضل **۵** بکانه که چو
 او مادر زبانه نژاد **۶** بال ششصد و هشتاد و دویز **۷** حجه
 بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد **۸** در کاظمیه مبرکه مدفونست
 و اما بولاناغ الدین علی کاتبی قزوینی حکیم شجرات و در حکمت
 شاکر دابن الدین ابهری است شرح لمخص و شرح لمحصل و شرح
 کشف و حکمت عین و رساله شمسیه و جامع الدقایق از تصنیفات
 اوست و فائش در سنه خمس و سبعین و ستایه بوده و قبرش در
 قزوین مشهور است **۹** **ابن هولاکو خان** بعد از پدر
 بفرمان عیش قتل قان که بر جای سکو قان پادشاه بود سلطنت
 ایران بدو تعلق گرفت در رمضان سنه ثلث و ستین و ستایه
 و نام او بر عنوان احکام نوشتند اما در زمان پدرش عنوان احکام
 و ستایش بنام سکو قان بود میان او و براق خان از نسل چغنیای
 خان که پادشاه ماوراء النهر بود در میانان دردی چهره نشان
 و ستین و ستایه جنگ شد ابغای خان مظفر گشت و براق خانم

بیا و آو التمه رفت ابقا خان مدتی هفتده سال در ایران پادشاه
بود و در ثمانین و ستمایه در عهدان وفات یافت در تاریخ وفات او
گفته اند **۴** چوبیت روز برآمد رنایه ذی الحج **۵** زد و خرج
که بر کس نمیکند ابقا **۶** چهارشنبه هنگام صبح در عهدان **۷** سال
ششصد و هشتاد در گذشت ابقا **۸** خواجه شمس الدین صاحب
دیوان که وزیر پدرش بود وزیر اوست **ابقا خان بن**
هولاکو خان بعد از برادر روز یکشنبه سیزدهم رجب الاول سنه
احدی و ثمانین و ستمایه در الاداق بیاه شاهی قشت در اول
اولیام نکودار اعلی بود چون بشف اسلام مشرف گشت بسلطان
احمد موسوم شد وزارت برقرار بخواجه شمس الدین صاحب دیوان
داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد از غوث خان بن ابقا
خان در سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بر و خراج کرد و او را بکشت
اسیر خان بن ابقا خان بن هولاکو خان بعد از احمد خان
در حشم حای الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پادشاهی
قشت خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که بیت و نر سال
وزارت پدر و جد و عیش کرده بود و با انواع فضایل و خصال
مهریه انصاف داشت بمقت آنکه ابقا خان را زهر داده و در وقت

عمر و شصت چهارم شعبان سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در آذربایجان
بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت طلبید و غسل
کرد و بمصطف مجید ثقال نمود پس وصیت نامه بفرزندان داد
قلم آورد و این رقمه با کجا بر تیریز نوشت چون ثقال بقرآن کرد
این آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا سَتُغْلَبُوا
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْكَافِرُونَ و لا تخزنوا ولا یبئروا بالحقه التي کنتم
توعدون **باری تعالی** چون بنده خویش را درین جهان فانی
نیکو داشت و هیچ مرادی از و در هیچ نداشت هم درین عالم بشارت
جهان باقی بد و رسانید چون حال برین نهم بود بولانا محیی الدین
و بولانا افضل الدین و بولانا همام الدین و شایخ کبار که ذکر هر یک
بتطویل می افتد و موضع احتمال نمیکرد بشارت رسانیدن و اجماع
نموده اند که قطع علایق کرده روانه کشیم ایشان نیز بدعای
خیزد در عهد و السلام و چون از کتاب فارغ شد در مقام تسلیم
بروزان آورده که هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و در وقت
او گفته اند **۴** از رفتن شمس از شفق خون بچکید **۵** مهر مژ روی
بکند و زهر کیسویزید **۶** شب جابه سیه کرده و زین مانم روز **۷**
برزد نفسی سرد و کویان بدید **۸** و اولاد او خواجه محیی و فرج الله

و سعید و انانیک بیست و سیدند مرقص صاحب و اولاد در چرنداب
 بقیرت ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در رجب الاول
 سنه تسعین و ستایه در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند **هـ**
 شنبه زجرت بنوی ششصد و نود **در رجب ربيع نخستین بنو بهار**
 اندر مقام باغچارغون بوقت چاشت **کرده از جهان کناره بقدر**
 کردگار **کیخاوق خات** بن ابقای خان ابن هولاکو خان بعد
 از ارغون خان مدت پنج ماه پادشاه شد وزارت خواجه صدر
 الدین احمد خالیدی داد پادشاهی کریم بود در عشرت و بیاضت
 اخراط کردی و دگور و انان و حلال و حرام فراق بخودی در باب
 او گفته اند **بیت** چو دال و نون هر خم شد قد الف قدان **بیت** که
 کرد الف در شکاف کاف هم **در سنه ثلث و تسعین و ستایه**
 کیخاوق خان خواست که در ایران بشبوه زرجا در وان باشد
 میسر نشد و غنمه عظیم بدیده آمد و باید و خان بر و خروج
 کرد اسرا بطرین باید و رفتند و در صفر سنه اربع و تسعین
 و ستایه کیخاوق خان کشته شد مدت پادشاهی او سه سال و
 هفت ماه **غازان خان** بن ارغون خان بن ابقای خان
 بن هولاکو خان بعد از باید و خان در سلجوقی الحجه سنه اربع

و تسعین و ستایه پادشاهی گرفت بنیاد عدل و داد نهاد و در رجب
 دین اسلام کوشید و وزارت خواجه جمال الدین دستگردانی
 داد و بعد از ده و ماه او را بکشت در محرم سنه تسعین و ستایه
 و خواجه صدر الدین خالیدی نیکبختی را بوزارت تعیین کرد و بعد
 از یکسال و نیم که وزارت کرده بود در جمادی عشرین رجب سنه سبع
 و تسعین و ستایه او را نیز بپادشاهی قطب الدین بقتل رسانید
 و وزارت خواجه رشید الدین فضل الله طیبی همدانی و خواجه
 سعد الدین ساویقی تقریض فرمود غازان خان در ثلث عشرین
 رجب الاول سنه تسع و تسعین و ستایه در حدود دمشق با
 مغریان جنگ کرد و مظهر شد و بدمشق رفت و از انجمن رحمت
 کرده بایران آمد و در سنه ثلث و سبعایه در شکل دره از نواحی
 قرقین بعالم آخرت انتقال فرمود این بین در تاریخ وفات او گفته **هـ**
 بسال هفتصد و سه زجرت از سوال **بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه**
 شد از نواحی قرقین شه جهان غازان **بسی غلذ که او آن همان از پیش**
 هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود سی و سه سال عمر داشت تا بوقت
 او را به نیز برود و در گذشتی که بهت خواجگاه خود ساخته بود
 و بشتب غازان شهرت دفن کردند در نوحه پادشاهان مغول

پیش از هج پادشاه را کوراشکارا بنود ولادت سلطان غازیان
در پنج روز جمعه نوزدهم ربيع الاول و بقوی در ذی الحجه سنه سبعین
و ستایه بوده در سلطان دوفین و در جامع التوابع آورده که ولادت
او در شب جمعه و نهم ربيع الاول سنه مذکور بوده در آن کون
مازندران **الحاجتو سلطان** خدا بنده محمود بن ارغون خان بن
ایقاي خان بعد از برادر درخاس دی الحجه سنه ثلث و سبعایه
در تبریز بر تخت سلطنت نشست بیست و سه سال بود از پادشاهان
مغول پادشاهی مانند او بنود عدل و دلاوی نهایت داشت و در
تقویت دین اسلام کوشید و آیین او یان دیگر منسوخ کرد امید
و جزیر بر پیود و ترسان معین فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران
خطبه بنام شریف دوازده امام علیه السلام خوانند و منصب
امیرالامرائی بر امیر قلعه شاه نوین مقرر ساخت و صاحب اعظم
خواجهر رشید الدین و دستور اکرم خواجهر سعد الدین را در منصب
سابق مکن داشت و در سنه خمس و سبعایه شهر سلطانیه بنا کرد
و خراج بر ایشان مقرر فرمود اما امیر قلعه شاه که نوین اعظم بود
با چند امیر دیگر در راه نوین در جنگ کشته شدند و در غاش
سوال سنه احدی عشر و سبعایه بر وزیر خواجهر سعد الدین ساوچی

در سنه خمس و سبعایه شهر سلطانیه بنا کرد

عقبه کرد و او را بکشت و خواجهر علی شاه بریری را در وزارت
با خواجهر رشید شریک کرد ایند الحاجتو سلطان در سوال سنه
اثنی عشر و سبعایه بشام رفت و بصلح مراجعت فرمود و چون
دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه
عشر و سبعایه وفات یافت خواجهر محمد الله مستوفی و در تاریخ
او گفته **شعر** از هشتصد و شصت و نه ماهه گذشت از گاه و
کلاه سروری شاه گذشت بگذشت جهان بوفار بگذشت
آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت او را در مقبوت کرد و جنب او را
البر ساخته اند فن کردند و لادتش دوازدهم ذی الحجه سنه ثانی
و ستایه **سلطان ابوسعید** هادرخان بن الحاجتو سلطان
بعد از پدر پادشاه شد و چون دوازده سال بود زمام امور سلطنت
در دست امیر چو یان سالدوز و دامد چنانچه سلطان از آن جهانداری
نای پیش نبود امیر چو یان ایالت خراسان به پسر مهتر خود حسن
داد و کر چستان به پسر دیگر شاه محمود و دیار روم به پسر دیگر امیر
تیمور یاش تقویض کرد پسر دیگرش امیر عشق را بر در خانه نیابت
داد و کشتاد خان و دختر امیر عشق را با سلطان تزویج کرد
خواجهر رشید را از وزارت عزل فرمود و بعد از مدتی در حدود

ابرار و زاد و سن و رسته ثمان عشر و سبعمائة بقدر آورد چون دوازده
 سال از پادشاهی سلطان ابوسعید بگذشت با امیر چوبان متعین
 گشت و باد خزاو بغداد خاؤن که در حباله امیر شیخ حسن الیکایی
 بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ
 حسن بیرون آورد و بنکاح در او و امیر چوبان تکیه نکرد و گفته
 عظیم بدید گشت و امیر چوبان با پسران در سر این کار و گفته
 رفتند و خافت کار امیر چوبان و فرزندان بعد از این خواهد آمد
 ان شاء الله تعالی و عاقبت شیخ حسن بغداد خاؤن را طلاق داد
 و بنکاح سلطان درآمد و سلطان شیفه و فرقیقه بغداد
 خاؤن شده عنان اختیار و سلطنت در قبضه اختیار او
 نهاد و او را ملقب بخواند کار ساخت و وزارت بغداد را قتل
 امیر چوبان در سنه ثمان و عشرين و سبعمائة بخواجه غیاث الدین
 محمد رسید که با قواع مضایل و خصایل اراسته بود تقوی پس فرمود
 سلطان در حسن خط شکر و خواجه عبدالله صیقلی است
 و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول ممتاز بود اول پادشاه
 که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او کرد و او است نایبستان در
 سلطانیه نشستی و زستان در بغداد یا قواع قتلان گریختی

و او را با ارباب فضل و عزم و شجاعتی تمام بود و صورت خوب و
 سیمت نیکو داشت و لادش در شب چهارم ذی القعدة سنه اربع
 و سبعمائة اتفاق افتاد و در ماهی دشت طارم و فاش در سلطان
 آران نقش او را بر سلطانیه نقل کردند و در کتبی که در عرق
 سلطانیه بود مدفن شد بعد از آن که میرزا میران شاه بن تیمور
 بنحیب آن کتب حکم کرد او را از انجای بیرون آورده بکشد ابواب
 البر در پلوی پدرش الحایق سلطان دفن کرد بدین معنی در
 تاریخ وفات او گفته **چون** گذشت از سال هجرت هفتصد و بیست
 و شش **و** ذریع آخرین هم سیزده بگذشته بود **و** در تاریخ از سر
 سلطان اعظم ابوسعید **دست** تقدیر الهی افسر شاهی **و** بود
 مدت سلطنتش فزوده سال در زمان او خواجه علی شاه که
 مدت دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در او خواجه فی الکضر
 سنه اربع و عشرين و سبعمائة در او جان وفات یافت در عهد
 مغول غیاث و وزیر برک خود نزد نقش او را بر تیر بر بردند
 و او را در مقبره که در جنب عمارت خود ساخته دفن کردند
 بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغول در سلطنت استقلال
 نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب

امر شدند و در این از هر طرف پادشاهی محکومت نشت چنانچه
در باب سیوم خواهد آمد و بالجلد چون سلطان ابوسعید در گذشت
هشت دیگر از مغول نام سلطنت داشتند و عقب ایشان
در دست امر نبود و شرح حال هر یک گفته می شود ان شاء الله تعالی
ارپاخان چون از نسل ابوسعید خان کسی نماند ارپاخان را
که از نسل اربق بوکا بن تونی بود بعضی خواجگان عیادت الدین محمد
رسید و وزیر بخانی برداشتند علی پادشاه که حال ابوسعید بود
چون خبر وفات سلطان ابوسعید و جلوس ارپاخان در عراق
عرب بشنید بغایت متعجب شد و با اقوام او ریات موسی خان را از
نسل بایر و خان سلطنت برداشت و صنادید عرب را با خود
موافق ساخت و با عظمت حرم نامتوجه ارپاخان شد و چون
ارپاخان ازین فتنه خبر یافت تمامی لشکر روی بدیشان نهاد و
در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سی و هجده
در حدود جغتو بهم رسیدند و پیشتر امرای ارپاخان از و
رو کرده ان شده موسی خان پیوستند که میل خاطر مردم برتراند
هر لاکو خان پیشتر بود بدین سبب شکست برارپاخان افتاده
بگریخت بغداد چند روز او را در ولایت سجاس گرفته باوجان

آوردند و در روز عید فطر بکشتند مدت سلطنتش پنج ماه
و کسری بود و خواجگان عیادت الدین و وزیر و برادرش درین جنگ
ببست افتادند و خواجگان عیادت الدین در پست و یکم ماه رمضان
سنه مذکوره بقتل رسید خواجگان عیادت الدین محمد و وزیر پی نظیر و
بزرگ عظیم المثل بود علی آفرینان باسم او مصنفات کردند از جمله
مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجگان
سلطان ساوچی قصیده مصنوع در مدح او گفته و شیخ ابو حنیفه
اضعفانی کتاب حاتم جم باسم شریف او بنظم آورده و قاضی عقد
الدین ابی که صاحب کتاب موافقت است در وقعی که دست مبارک
وزیر شهید مشارالیه را بشیر از فرستاده بودند مرثیه گفته و این
ایات از ان مرثیه است • یا حایلاً لیل الوزی بر سوطه • فوق
القصب ففقد حلت جلیلا • ما بالها ذلت و کانت عمرها نفی
خیراً او تغیر ذلیلا • محذاتک یذا نعود بعلمها • بذل القوال
و ظفرها تعیلا • **موسی خان** بن علی بن بایر و خان بغداد گشته
شدن ارپاخان در سوال سنه ست و ثلثین و سی و هجده در اوجان
بر هت خانی نشت و در ان حال امیر شیخ حسن جلایر که با میر
شیخ حسن بزرگ مشورت در کاخ بود از دوم و کرج لشکری

کرد آورد و محمدخان از نسل هولاکوخان بیادشاهی برداشت و متوجه
 تبریز شد و در موضع و شهر اداق با موسی خان و علی پاشا
 جنگ کرد و علی پاشا را بکشت و موسی خان هزیمت رفت
موسی خان بن ماجون اموجین بن هولاکوخان بعد از
 کشته شدن علی پاشا در اوخر دی الحجه سنه ست و ثلثین و سیمایه
 در اوچان بر تخت نشست امیر شیخ حسن دلشاد خاتون را
 که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و بند بر حسن
 بضبط و نسق مملکت مشغول شد و وزارت با میر شمس الدین
 زکریا داد که خواهر زاده خواجه عینک الدین وزیر بوده بعد از این
طغائنجات که در زمانندران بود خروج کرد و امیر بر حسن
 جوابی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورد و آنها را
 تبریز کرد چون مجدود آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم
 او را بت بایشان پیوست و چون محمدخان و امیر شیخ حسن ازین
 معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ ایشان آوردند و در محراب
 که هر دو اتفاق جنگ افتاد لشکر محمدخان ظفر یافتند و
 موسی خان را بدست آوردند و سرش برداشتند و این واقعه
 در روز عید اضحی سنه سبع و ثلثین و ستمایه بود و طغائنخان

یغزاسان کریمت پسر ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تو و زانش بن
 چوپان که در روم بود از آنجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و
 ورعد و پنجوان با محمدخان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مظفر
 شد و محمدخان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ کریمت و بطرف
 سلطانیه رفت و این واقعه در عشرین ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین و
 سیمایه بود مدت سلطنت محمدخان یکسال بود **سای پیک**
 خاتون دختر سلطان محمد الحاقی بعد از قتل محمدخان بتعین
 شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت تعیین شد و پاشا شیخ حسن
 کوچک متوجه سلطانیه شدند و شیخ حسن بزرگ نیز با انبیاد
 پیش آمد و شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک صلح کردند و
 یکدیگر را در کنار گرفتند بعد ازین سای پیک و شیخ حسن
 کوچک بقراباغ رفتند و آنجا قتلای کردند و شیخ حسن
 بزرگ بسلطانیه آمد و زیستان آنجا بود چون هارشد طغائنخان
 بار دیگر لشکر جمع آورده عراق آمد و شیخ حسن در ساره
 بخدمت او پیوست و پیشکشها کشیده انبیاد نمود و از آنجا
 متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او
 نیز با سای پیک خاتون روی بجنگ ایشان آوردند و در

حوای مرا غمزد و لشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند درین اشنا
شیخ حسن کوچک طغان ترخان را در خیمه فریب داد و او را بکنج
سای یک خاؤن و دلشاد خاؤن تعلیم کرد و بقتل امیر شیخ
حسن بزرگ ترغیب فرمود و طغان ترخان قبول کرد و بود ای
دو خاؤن درین باب خط بدو خود نزد امیر شیخ حسن کوچک
فرستاد و امیر شیخ حسن کوچک این خطه را بوسیله تحری با شیخ
حسن بزرگ نمود و میان طغان ترخان و شیخ حسن بزرگ فتنه شد
طغان ترخان را جای اقامت نمایند در شب از لشکر بیرون رفتند
با ستر اباد فرار نمود بعد از چند سال سرداران کپس از وفات
سلطان ابوسعید خان در سبزوار خروج کرده بودند ایشانرا
دعوت انقیاد کرد بچند متش آمدند و چون فرصت یافتند در
سلطان دین استر اباد بر سر شیلان تبری بر کله اوز دند
و او را بکشند در تاریخ قتل او گفته اند ۴ تاریخ مقتل شر عالم
طغان ترخان ۵ از هم بود مقتصد و پیچاه و چار سال ۶ در روز شنبه
از من ذی القعدة شانزده ۷ کین حالت گشت واقع از حکم دوله الجلاله
بعد از فرار طغان ترخان شیخ حسن بزرگ با امرا بشکرگاه
چو پایان پیش ساقی یک خاؤن در آمد و دست شاهزاده

ساقی یک خاؤن در آمد بوسه داد و عند خرا می نمود و با اتفاق
روی باو جان نهادند و بعضی از امرا متوجه تیر شدند و امیر شیخ
حسن بزرگ در دوفر سکی او جان فرود آمد درین اشنا شیخ
حسن کوچک ساقی یک را از پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان
نام را گفت که از نزد هولاکو خان است بر تخت نشاند **سلیمان**
خان بن محمد بن سکی بن اشت بن هولاکو خان بسلطنت نشست
و شاهزاده ساقی یک را در کنج آورد و این حال در اباستان سنه
تسع و ثلاثین و سبعمایه بود بعد ازین امیر شیخ حسن از غدر چوپانان
اندیشیده براه بغداد رفت و جهان ترخان زیاده شاهی برداشت
جهانگیر خان بن الاقرنک بن کیکاؤ خان بن ایلخانی خان با اهتمام
امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی کرد و بفرق
امیر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر دی ۱۰۰۰
سنه اربعین و سبعمایه بینک سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک
رفتند و شکست خوردند بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ
جهان تیرور خان را بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود از
سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند شد
و بنیابت سلطنت در حکومت مستقل گشت و خانیت کار امیر

شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب امیراد خواهد
یافت انشاء الله تعالی **امیر شیروان خان** ملکشرف در زمان
حکومت خود او را چند روزی بخانی قضیب فرمود بعد ازین
نازبان ظهیر بادشاه صاحب قران امیر تیمور کورگان که غنیمت
اعلی را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران خان نبود
باب سیوم در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلطان
ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر پنج
فصل اول در ذکر چوباشیان اصل ایشان
امیر چوباش سلد و ناست که در زمان سلطان غازان و
الحایت سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید
مدت دوازده سال مدار سلطنت بر او بود و بر سلطان ابو
سعید از سلطنت نامی پیش نبود و او در طریق عدل و داد
و مرجی و قنوت و مردانگی و مروت نظیر نداشت و بمقام
صفیات و محاسن سمات آراسته بود و در راه مصر و شام
و بادیه مکه معظمه امارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای
آبی که در مکه کرده نازمان او میپس نکرده در فتنه دخترش
بعد از خاتون چنانچه سابقا در احوال سلطان ابوسعید

ایا بی بدان شده خبر قتل پسرش امیر دمشق در خراسان بدو رسیده
امیر چوباش با هفتاد هزار سوار با شقام قتل پسر متوجه عراق شد
چون در قوه ری نزول کرد لشکر او روگردان شده سلطان ابو
سعید که مجد و دری آمده بود پیوسته امیر چوباش را از آنجا باز
کرده بخراسان مراجعت فرمود او را در سنه ثمان و عشرين و سبعه
و در راه ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید بکشت
نقش او را در خرتین بعد از خاتون که در حیات سلطان ابوسعید بود
بکفرستانه ناد در عرفات حجاج بروغز گذارند و از آنجا بدین طریقه
بروند و بکورستان بقیع دفن کردند امیر چوباش نه پسر داشت امیر
حسن که والی خراسان بود در فتنه پدرش بخوارزم رفت و آنجا
در بعضی حروب زخم خورد و بدین دو گذشت و امیر تیمور ناست که
والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و آنجا بفرموده
پادشاه مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق خواهر که نایب
سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه شوال
سنه سبع و عشرين و سبعه ایام در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید
بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوباش است و والی کرخستان
بود حسب الحکم سلطان ابوسعید در تریز بقتل رسید و حلاوتجان

که مادر او د ولیدی خانون دختر سلطان محمد خدا بنده بود او نیز
بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوبان بقتل آمد و پسر
ششم امیر چوبان امیر سوریغان بود و مادر او دختر دیگر سلطان
محمد خدا بنده است ساقی یک خانون در دیار بکر بفرموده امیر
ایلیکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و پسر دیگر امیر چوبان
سبک شاه و یاغی باستی و نوروز بودند اما یاغی باستی در تبریز
بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمور تاش بقتل آمد و احوال سبک شاه
و نوروز معلوم نشده **امیر شیخ حسن** بن امیر تیمور تاش بن
امیر چوبان بعد از سلطان ابوسعید و ارباخان چنانچه گذشت
بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم
گشت پادشاه نشان بود چند روز ساقی یک خانوز را بجای او
برداشت بعد از آن او را عزل کرد و سلیمان خان را بجای او
نصب فرمود چنانچه سابقا مذکور شده و امیر شیخ حسن
بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و هر بار مغلوب شد در تبریز
عمارت او ساختن را کرد و ساخته است سیات تمام داشت چهار
سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن او عزت ملک در شی
که امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود حضرتین او را بیفشرد

و بدان در گذشت و خواجہ سلطان ساوچی گفت **سفر** زجرت
نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر بحسب افتاد اتفاق **حسن**
زنی حکونه زنی خیر خیرات **حسن** بزور بار و زوی خود خستین
شیخ **حسن** گرفت محکم و میداشت تا ببرد و برفت زنی بخسته
زنی خایه دار مرد افکن **ملک اشرف** بن امیر تیمور تاش بن
امیر چوبان بعد از برادر بر ملک آذربایجان و عراق عجم و آران
حاکم گشت او نیز چند روز از شیروان خان را مقبض کرد و بعد
از آن معزول ساخت مردی ظالم و ستمکار و غدار و سازگار
و جور پیش بود و ظلم بسیار کرد و در مملکت خود هر کس از ترک
و تاجیک که گمان چیزی بر دی او را محسوس و ناجری ساختنی تا
آن محقر بد و در سیدی و در هر چند گاه امیری را از امرای خود
قتل کردی و اموال او را بر دی و منصبش بدیگری دادی
و آن قدر اموال از ظلم جمع کرد که چهار صد قطار شتر است و
هزار قطار شتر از جواهر و زر و سیم و اجناس دیگرانه
او جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ
صدر الدین صفوی قدس الله سره بکسلان رفت و خواجہ شیخ
کجی بشام افتاد و قاضی محی الدین بر دی بدشت فحان رفت

و در شهر برای منزل گرفت و در آنجا جانی یک پادشاه دشت قیقا
بود و بعضی او حاضر شد قاضی در آنجا و بعضی شرح ظلم ملک شرف
بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس در کرب اخلاص اند جانی یک
خان در عرض دو ماه تربیت لشکر داده متوجه آذربایجان
گشت چون ملک شرف از توجه او خبر یافت خوانین را باختر این
بقلعه التجنی روانه کرد ایشان هنوز بقلعه نرسیده بودند که
لشکر جانی یک خان در رسیدند و ملک شرف رو سیاه را
در حدود خوی بدست آوردند و فرمان خان شمشیری در
پهلوی چنان فروردند که از آن طرف بیرون آمد سرلور را
به تبریز بردند و پرورد مسجد مراغیان او غنیمت و قطارهای زند
سرخ و سفید و جواهر و افسه که بظلم انداخته بود بدست
مردم جانی یک درآمد و یکی از شعر گفت **دیدی که چه**
کرد اشرف خضر او مظلمه برد و جانی یک زر و ایضا صورت
در اوایل سنه شص و پنجین و سبعمایه بود بعد از این چوپانیان
کسی بسلطنت نرسید جانی یک پادشاه باده هزار سوار به تبریز
آمد و در دولخان آنجا نزول کرد و لشکر او در میان راهها
ورود خاها فرود آمدند و هیچکس را یار نبود که در خانه رست

نزول کند جانی یک خان یک شب در تبریز بود صبح خواجه علی شاه
غاز گذارد و از آنجا با و جان رفت و دو نوبت لشکر او در آن سال
بزرگات مردم عبور کرده و یک خوشه غله نشکستند جانی یک
پسر خود بر دی یک را با پنجاه هزار سوار و در تبریز سلطنت داد و خود
بجانب دشت قیقا مراجعت کرد بعد از چند وقت خبر مرص
جانی یک خان از دشت قیقا رسید و اسدغای حضور شاهزاده
بر دی یک کره بودند بنا برین شاهزاده عازم دشت قیقا شد
و اخی جوق را در تبریز نیابت داد اخی جوق در قراباغ قشلاق
گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک شرف نهاد سرانجام او در خلل
احوال سلطان و پس ایلیکائی معلوم خواهد شد **فصل دوم**
در ذکر ایلیکانیان از ایشان چهار تن سلطنت کرده اند و ایلیکانیه از
آروغ چینگیز خان همیشه نوین و لشکر کش بودند از ایشان امیر
آق بوغان امیر ایلیکان در زمان سلطنت کینا و خان منصب
امیر الامرایی داشت و در قشقه باید و خان بقتل آمد پیش امیر
حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان امیر اوس بود
و دختر ارغون خان را در نکاح داشت و در محرم سنه اثنی عشرین
و سبعمایه درگذشت **امیر شیخ حسن** نوین که شیخ حسن

بزرگ سلف است در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار مردم
بدو دادند و او را انقراض ایام دولت سلطان ابوسعید بگو
آن مرد و بوم شغل بود و بعد از ارباخان چون علی پادشاه
مستولی شده بود از روم با اتفاق قوم جلایر بزم نرم او در
حرکت آمد و در رابع عشر ذی الحجه سنه ست و ثلثین و سبعمایه
باجلی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد خاؤن دختر امیر
دستی بن امیر چوبان را که محبوب سلطان ابوسعید بود در
نکاح آورد و خیال بغداد خاؤن را که سلطان ابوسعید یار
ازو گرفته بود بوصول دلشاد خاؤن بدل کرد و چون امیر شیخ
حسن چوبانی خروج کرد سیان ایشان محاربات رفت و در آخر
امیر شیخ حسن ایلیکائی بعراق عرب رفت و قریب هفت سال
حکومت کرد و در سنه سبع و خمین و سبعمایه در بغداد بجو
رحمت حق تعالی انتقال فرمود و در بخت مستبرک مدفون
شد امیر شیخ حسن اول محمد خان را بجای برداشته بود و بعضی
اوقات بعد از او طغتمرا بجای نامزد کرد و بعضی اوقات
جهان تر را بجای گذاشت در زمان حکومت او کوفه خراب شد
و مردم انعامت غرق شدند و از آن وقت تا این زمان همچنان

خرابست **امیر شیخ اویس** بن امیر شیخ حسن بغداد پسر
بر تخت نشست و خواجه سلمان در قنیت جلوس او قصیده
گفتند اولش اینست **مبشران سعادت برین بلند رواق** **حی**
کنند نداد در ممالک آفاق **که سال مقصد و پنجاه و هفت ماه**
با اتفاق خلایق **بیاری خلایق** **نشست خسر و روی زمین باسحقا**
فراز تخت سلاطین **بیار ملک عراق** **شهنشاهی که برای شاد**
مجلس است **پراز جواهر انجم سپهر را اطباق** **خدا یگان سلاطین**
محمد شیخ اویس **پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق سلطان**
اویس در بهار سنه شص و خمین و سبعمایه از بغداد عزیمت
آذربایجان کرد و باخی جوق که از جانب بردی پیک پیر جانی پیک
خان حاکم شده بود جنگ کرد و مظفر شاه جوق فرار کرد
سلطان و یس فرار کرد به تیریز رفت و بر تخت نشست
و چهل و هفت امیر را از امرای ملک شریف بیاساق رسانید
و بغداد را ملجمعت فرمود در قنیت سلطان اخج جوق باز
به تیریز آمد و بحکومت نشست و در سنه ستین و سبعمایه
امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز آمد و باخی
جوق جنگ کرد و او را شکست و به تیریز آمد سلطان اویس

از بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد مظفر از توجیه سلطان خبر یافت
بشیر از مراجعت نمود و سلطان بذر السلطنه آمد و اخراجی جوی را
بدست آورده بکشت و مدت هفده سال با استقلال سلطنت کرد و
در دوم جمادی الاول سنه ۸۰۷ و سبعین و سبعه و ثمانیاد
سلطان او پس پادشاهی لطیف طبع کریم بود خواجه سلمان
و شریف رانی و خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از مددگان او
بودند و در مشی او خواجه سلمان گفته **ای فلک آهسته**
کاری بزچندان کرده **سلک ایران را برک شاه ویران کرده آسمانی**
فرو آورده از اوج خویش **بر زمین افکنده و برخاک یکسان کرده**
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود **زیر پشت کل بصد خورشید**
پنهان کرده **نیت کار مختصر کربا حقیقت میروی قتل حقوق**
و مال و عرض **خدا سلمان کرده** **زین مصیبت در زمین واقع**
نگشت از دور **آسمان از آن زمان کاغذ دوران کرده**
سلطان حسین بن سلطان او پس بحکم وصیت بجای پدر
نشست و هشت سال پادشاهی کرد برادرش سلطان احمد
در یازدهم صفر سنه ۸۰۷ و ثمانین و سبعه و ثمانیاد
او را در تبریز بکشت و در مشی او **تبریز مدینه** **سلطان**

احمد بن سلطان پس بعد از برادر پادشاه شد سفاک و بی باک
بود و دولت منزول داشت او را با امرای خود مکر و الحاد بابت واقع شد
در ابتدای سلطنت او از دست پنجاق قریب صد هزار کس در زندان
از راه در بند بآورد با بجان آمدند و هشت شتار و دویست و نود
غارت میکردند و میکشند آنچه درین واقع بر مردم تبریز واقع شد
زبان قلم از ادای شرح آن عاجزست و ابیضویت و سیاه و ثمانین و سبعه
روی نمود و در سنه ثمان و ثمانین و سبعه که چهار سال از سلطنت او
گذشته بود پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان بآذربایجان آمد
و مستخر کرد و سلطان احمد بفرار عرب قانع شد و هفت سال دیگر
پادشاه الحاد بود باز در خمس و تسعین و سبعه و ثمانین و سبعه
متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق
بصرف امیر تیمور دادند بعد از آن دو و از ده سال دیگر که امیر تیمور
در حیات بود سلطان احمد کاهی در مصر بود و کاهی در روم و بغداد
نیز آمدند داشت و هر چند وقت فتنه می انگشت و بعد از وفات
امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب میسر شد و قریب
پنج سال دیگر حکومت کرد و باری بغداد که بفرمان امیر تیمور
خراب ساخته بودند از نو عمارت کرد و این بار و کمال بغداد دارد

آفت که ساخته است و در ثلث عشر و ثمانیة بعثت هر چه تا متر
به بریز آمد و در شب غارتان باقر اویسف ترکان جنگ کرد و هارم
شد و در مراتب باقی پنهان گشت مردم قر اویسف او را آنجا بیرون
آوردند و در شب شنبه بیستم ربيع الآخر سنبلد کوره کشته گشت
و در مدرسه و شقیه در دیوی برادرش سلطان حسین مدفون شد
و دولت ایلکایان باخر رسید سلطان احمد صاحب قلم و اسعد
بود شعر میگفت در مل و موسیقی خوب میدانست خواجه حافظ
شیرازی دو غزل در مدح او کفنه مطلع یکی اینست . احمد الله
علی عبدالله السلطانی احمد شیخ او بر حسن الخانی . و مطلع
قرل دیگر آنکه . ملک مشکین تو روزی که زمانا بد کند . بر داجر
دو صد بنده که آزاد کند . **فصل سیوم** در ذکر
امیر شیخ اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است **مقاله اول**
در ذکر امیر شیخ ابواسحق و او پسر امیر محمود شاه اینجو است و اصل
امیر محمود شاه از فارس است و صاحب تاریخ گزیده آورده که امیر
محمود شاه از فضل خواجه عبدالله انصاریت و نسبش بر خواجه
محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب بآن خواجه و گان ساکنان
بقریه سونقان بن ضیاع فرزین و هو عبدالله بن اسعد بن

نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری و او در زمان پادشاهان
مغول وکیل خاصه شریف بود و از لغت او را اینجو میگفتند
که آنچه خاصه آن سلاطین بوده آنرا اینجو گفته اند او را در
شیراز املاک و رقبات بسیار شد و اکثر مردم شیراز به و
ارتباط تمام داشتند و حکام آنجا بشویدت و صلاح
و کلاهی او دخل در مهمات نمیتوانستند کرد و کلام این
شیراز حکم ملایان او داشتند و در زمان سلطان ابوسعید
خان مرتبه او بلند شد و امیر چوبان او را تربیت کرد بعد
از سلطان ابوسعید خان چون ارباخان بسلطنت نشست
بخیال غلطی که او میخواهد دیگری را از اولاد چنگیز خان
بسلطنت نشاند امیر محمود شاه را بقتل آورد از پسر
او امیر محمود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابواسحق با امیر علی
پادشاه که حال سلطان ابوسعید خان بود پیوست و چون
ارپاخان بقتل آمد بهار س رفت و بیلدای می ملک شیراز
قیام نمود و در سنه از ^{سنه} و سبعه ای که امیر شیخ حسن که چک
بحکومت نشست ایالت فارس با امیر پرحسین چوبانی
نویسن فرمود و او بهار س آمده و ولاد امیر محمود شاه

صاحب اختیار یافت و ذات خود را بامیر سلطان
 که یکی از پسران امیر مجروح شاه بود رجوع کرد و بعد از چند وقت
 بلا حفظ آنکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات مرده
 و زیارت امیر سلطان را بقتل آورد بدین سبب شیرازیان
 عزا کردند و نزدیکی بود که امیر پیر حسین در میان کشته شود
 هزار حلیه فرار کرد و نزدیک بود که خود را بامیر شیخ حسن
 کوچک رسانید و لشکری بر داشت و متوجه فارس شد و
 کرمان بامیر مبارز الدین مظفر داد و اصفهان بامیر شیخ
 ابواسحق اینچو شفت کرد بنا بر آنکه بخدمت او برفت
 کرده بود بعد از این ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن
 چو بانی بود بعراق آمد امیر شیخ ابواسحق بواسطه بخشی که
 از قیل برادرش امیر پیر حسین داشت حکومت فارس را
 در نظر او جلوه داد و با اتفاق متوجه شیراز شدند امیر
 پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود امیر شیخ
 ابواسحق رخصت یافته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز
 آید بشیراز آمد و شهر را محکم کرد و ملک اشرف ظالم را
 بشیراز گذاشت و درین اثنا خبر رسید که امیر شیخ

حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز بقتل آمد ملک
 اشرف بآذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابواسحق در
 شیراز بحکومت فشت بعد از این برادرش سعود شاه
 در خدمت امیر باغی باستی پسر امیر چو بان که از جانب امیر حسن
 برزک بحکومت فارس آمده بود و بشیراز آمد امیر شیخ ابو
 اسحق شیراز را بدو گذاشته بشیرا نگاه رفت و درین اثنا امیر
 باغی باستی امیر سعود را بقتل آورد امیر شیخ ابواسحق
 بسلطنت فشت و سکه و خطبه بنام خود تعیین فرمود
 و اینصورت در سنه اربع و اربعین و سبعمائه روی نمود و
 امیر شیخ ابواسحق مدتی چهارده سال پادشاهی فارس کرد
 بعد از آن در روز جمعه بیست یکم جمادی الاول سنه ثمان
 و خمین و سبعمائه در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین
 محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه بر سبیل احوال
 در بیان احوال مبارز الدین مظفر خواهد آمد خواه حافظ
 در تاریخ این واقعه گفته **۴** بر روز کاف الف از جمادی الاول
 سال ذال ذکر حا و نون علی الاطلاق خدا یگان سلاطین
 مشرق و مغرب سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال

جمال دینی و دین ستاره شیخ ابواسحق • میان عرصه میدان چو
 دید تیغ عدد • نهاد بر دل احباب خویش راغ فراق • امیر شیخ
 ابواسحق را در همین میدان سعادت که خود ساخته بود دفن
 کردند مدت حکومت ایشان قبل از سلطنت ده سال و در ایام
 سلطنت چهارده سال خواجه حافظ ابن عزلی در واقعه
 امیر شیخ ابواسحق گفت • یا باد انکه سر کوی توام منزل بود
 دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود • **لا اضر مقالة**
دوم در ذکر مظفریان و ایشان هفت تن اند مدت ایشان
 هفتاد و دو سال جدا جدا ای ایشان امیر عیث الدین حاجی است
 و او از حجاوند خوف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام
 بتخیر ولایت خراسان آمده بود احداث او از دیار عرب
 بنا بجانب آمدند و در آن وقت که لشکر نثار بوکلایت
 خراسان آمدند او بطرف یزد آمد مردی قوی هیکل
 بالا بلند بود در یزد هر چند موره جستند کی پای او
 راست آید نیافتند عاقبت علیحد تراشیدند و شمشیرش
 بینک یزد سن و نیم بود و او سپهر داشت • ابوبکر
 و محمد • منصور • از ابوبکر و محمد نسل ماند و منصور را

سپهر بود امیر محمود و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند
 داشت و امیر محمد یک یک پسر داشت امیر بیدار الدین ابوبکر
 نام که پدر شاه سلطانت و احوال شاه سلطان است خواهد
 آمد و امیر مظفر هر چند از برادران کمتر بود اما آثار دوله
 از جبین اولایج بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد
 انا یک یوسف شاه بن علاء الدوله او را ترتیب فرمود
 و سرحد مسند بدو داد و او مدتی در آن حدود دست
 بر و هانمود و قطاع الطریق را که در آن جوانی اسیر یافته
 بودند بر انداخت بعد از آن بخدمت ارغون خان پیوست
 شکل و شمایل او پسند ارغون خان آمد و او را به پیاولی
 تعیین کرد و بعد از وفات ارغون خان کیکاوون در ^{تنگ} تر
 او پیفزود و بعد از کیکاوون امیر مظفر در ربع الاول ^{سنه}
 اربع و تسعین و ستایز بار دوی خازان خان آمد و امارت
 هزاره و طبل و علم و کوس و پانه بدو تفویض رفت
 و مرتبه و جاه او بلند و رفیع گشت و در او اسطوخودوس
 الاخر ^{سنه} سی و نهم امیر مبارز الدین محمد که اول پادشاهان
 آل مظفر است در مسند از او متولد شد و بعد از غازان ^{خان}

در زمان الحاکم و سلطان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده گشت
و در سیزدهم دی قعد سنه ثلث عشر و سبعمایه در شاکان
بمید نقل کرد و در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون
شد امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد و یک
دختر که او را برادر زاده خود امیر بدر الدین ابوبکر
داده بود و شاه سلطان از او متولد شده **امیر مبارز**
الدین محمد بن مظفر بود سیزده ساله بود که پدرش وفات
یافت مردی دین دار و شجاع بود و در تقویت دین اسلام
و تعظیم شرع و تربیت علما و رعایت رعایا جدی بلیغ
داشت در شوال سنه ثمان عشر و سبعمایه سلطان ابوسعید
بنی خواجه غیاث الدین وزیر او را تربیت فرمود و حکومت
خطه یزد بدو دادند و او در مدت چهار سال بیت و
یک جنگ با نکودریان کرد و ایشانراستناصل گردانید
و شوکت و عظمت تام یافت و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه
او را پیری شد شاه شرف الدین مظفر نام کرد و در سنه
شعب و عشرین و سبعمایه دفتر سلطان قطب الدین شاه جهان
بن سیو غنمش سلطانان در کالج آورد شاه شجاع و شاه

محمد و شاه سلطان از وی متولد شدند بعد از سلطان ابو
سعید چون دولت مغول ضعیف شد و در ایران از هر طرف
مردم در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس
سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در
حرم سنه اثنی و اربعین و سبعمایه کویان مسخر کرد بعد از آن
میان او و امیر شیخ ابواسحق انجو که در فارس بسطنت نشسته
بود مکرر محاربات واقع شد شیخ ابواسحق از و بگریخت و
شیراز بقصر امیر مبارز الدین محمد درآمد و در آخر شیخ
ابواسحق در اصفهان بر دست شاه سلطان خواهر زاده
امیر مبارز الدین محمد گرفتار شد او را بشیراز بردند و در
روز جمعه بیت و یک جهادی الاول سنه ثمان و خمین و سبعمایه
در میدان سعادت شیراز بکشتند و ملک فارس و راضی
شد و وراثتای این محاربات پسرش نیز لریستان مسخر کرد
و در استیصال او غانی و جرمانی سی خود نا ایشاز مقنور
ساخت و فتح قلعه شاکاره و نمود و قلعه سره بند نیز
بگرفت و اصفهان نیز مسخر کرد و در آخر با دولت باد و از ده
هزار مرد قصد تنخیر آذربایجان کرد و با انجی جوق که در آن وقت

علم دولت برافراشته بود و بایستی هزار مرد از تبریز متوجه دفع
امیر مبارزالدین محمد شده در موضع میان جنگ کرد و
غالب آمد و به تبریز رفت و در انجمن روز جمعه خود خطبه
خواند و امامت کرد و از انجا بعد از دو ماه مظفر منصور
معاودت فرمود چنانچه گذشت شاه شرف الدین مظفر
که به سمت شجاعت و در است متصف بود در جهادی الاخر
سنه اربع و خمسين و سبعه در ظاهر شیراز وفات یافت
بیت و هشت سال و چهار ماه زندگانی کرده بود بغش
اورا بمسجد نقل کردند و در مدینه مظفریه مدفون گشت
و از چهار پسر ماندند شاه یحیی و شاه منصور احوال
ایشان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی شاه حسین
و شاه علی بعد ازین امیر مبارزالدین محمد در امر معروف
و نهی منکر و رفع رسوم فاسق و فجور بمشایه جد و اجتهاد
سفر نمود که فرزندان او و ظرفای شیراز از وی بختیاب
شیراز تقییر میکردند چنانچه خواجه حافظ این غزل در آن
وقت فرموده دانی که چنگ و عود چه تقیر میکند
پنهان خرید باده که تکفیر میکند تا با آخر غزل و شاه شجاع

این رباعی در آن و لاکشته **رباعی** در مجلس دهر سازستی
بستت بی چنگ بقاوت و نه دف بردستت رندان
هم ترک می پرستی کردند جز بختب شهر که پی می بستت
اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میکرد
گویند در تپ هزار کس را کشته بود و از هر کس اندک رنجشی
سفر نمود از فرزندان و خویش و پیکانه دشنام بخش بسیار
میداد و تهدید بکشتن یا میل در چشم کشیدن میکرد
ازین جهت مردم از او مشفق و محترز بودند چون چهل و
دو سال حکم کرد از الحله بنیت و دو سال در یزد و سیزده
سال در کرمان و پنج سال در ممالک فارس و عراق بعد
از آن در تاریخ سنه ستین و سبعه امیر مبارزالدین
محمد از آذربایجان بعراق معاودت فرموده بود در اصفهان
پیرانش شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان که خواهر
زاده و داماد او بود بنا بر خوئی که از داشتند اتفاق
کردند و در صباچی که او در خانه نهادنشته بود و قرآن میخواند
بر سر او رفتند و او را گرفتند و در کیندی محبوس کردند و او
ناشب در انجا پسران او دشنام میداد بعد از غروب آفتاب

مجموع ملایمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه
 پوشیده با شترهای کنده ناپای قلعه تبرک بایستادند
 و در تاریکی شب امیر محمد را آن قلعه بردند و در شب جمعه
 نوزدهم رمضان رمضان او را میل کشیدند و مباحث
 این امر شجاع شاه سلطان بود یکی از فضلای فارس
 درین واقعه گوید: یکچند شکوه همتش میل کشید یکچند
 سپهر زنده نایل کشید پیمانه دولتش چو شعله آفتاب
 هم روشنی چشم خودش میل کشید و خواجه حافظ این
 قطعه در بیعتی فرمود: دل منه بردنی و اسباب او
 زانکه از وی کس وفاداری ندیده **لا اخر** بعد از او را
 بقلعه سفید فارس فرستادند و بعد از مدتی بقلعه بیم
 نفل کردند او در آنجا در اواخر ربيع الآخر سنه خمس و شصت
 و سعبایه وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال **۴**
 کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان بزکس افسر زرد داد
 چشم نابینا **جلال الدین** شاه شجاع چون پدرش بکول
 و محبوس گشت او بر جای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان
 احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان برادر

دیگر شاه محمود داد و برادر زاده خود شاه یحیی بن شاه
 مظفر را در قلعه قهندز حبس کرد و بعد از مدتی او را زینت
 نمود و بر بدو داد بعد ازین شاه محمود و شاه یحیی با او
 مخالفها کردند اما شاه شجاع بعد از او با صفهان آمد و از
 اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان
 و جربادقان و غیر ذلک بخدمتش رسیدند شاه شجاع از
 اصفهان باد و از ده هزار کس متوجه تبریز شدند و در صبح
 جرم خواران سلطان حسین پسر سلطان وین که پادشاه
 آذربایجان بود با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید و میان
 ایشان جنگ واقع شد و شاه منصور بن سلطان مظفر
 که برادر زاده شاه شجاع بود و دست راست لشکر بدو
 سپرده بود بر سپاه دشمنان حمله ای مردانه کرد و غالب آمد
 و شاه شجاع به تبریز رفت و بر تخت نشست و در آن
 زمان در تبریز بعیش و عشرت اشتغال نمود خواجه
 سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسیده در مدح شاه
 شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست **۴** سخن و صفت
 رخس چون زخاطر هم سرزد **۴** مطلع ختم آفتاب سرزد

شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود ما سلاز از یاده از پنج
شنبه بودیم یافیم شاه شجاع در اثنای زمستان بقاری
مراجعت کرد و مدت بیست و شش سال در پادشاهی ماند
و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست و ثانیین
و سبعمایه بخوار رحمت ایزدی انتقال فرمود و حقیقتش شجاع
تاریخ وفات اوست مدت عمر پناه و سه سال و دو ماه شاه
شجاع بطایف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زور ادب
و خلیه فاضل و کمال مکرم و فرط وجود و شمه شجاعت متصف
بود در نه سالگی حفظ کلام اسم مجید کرده بود بعد از آن
کتاب دیگر فضایل و کمالات کوشید و بر قاضی عقد که حنا
کتاب و اوقات است تلذذ کرده و در علم دانش بر تبحر رسیده بود
که علایک کبار چون مجلس هیئت راه می یافتند از لطافت
ظاهر خاطرش ستعید و بهره مندی گشتند قوه حافظه اش
بر تینه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میکرد
اشاد عربی و فارسی خوب بسیار دارد این را یکی از انجمن است
جان در طلب و صل و شید الهی شد دل در غم کیسوی تو سودای تو شد
اندر طلب وصال تو کرد جهان پناه دلم بکشت و هر جانی شد

و این را یکی شهور نیز از دست افعال بدم ز خلق پنهان میکن
دنیار جهان بر دلم اسان میکن امروز خوشم بدار و فرط با سن
آن کز کرم تویی نزد آن میکن ولادت شاه شجاع در صبح
چهارشنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه ثلث و ثانیین و سبعمایه
بوده **قطب الدین شاه محمود** ابن مبارز الدین محمود بعد از آنکه
پدرش محمود گشت حاکم اصفهان شد و پادشاه شجاع مخالفه
در زید و سلطنت با هم خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او با صفها
آمد و شاه محمود مختصن بشهر شد در دین فتنه شاه سلطان
که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرموده
شاه محمود میل در چشمش کشیدند و فرودید کاشی باطل
ساخند و شاه شجاع بصلح بجهت برادر مراجعت فرمود پس
از آن شاه محمود با سلطان و بی و وصلت فرمود و دختر او را
در نکاح آورد سلطان و بی آن دختر را با تاجمل و آیین تمام
با اصفهان فرستاد و خواجہ سلمان در قضیت این قصیده
گفت اولش اینست **آسمان ساخت در آفاق یکی سوره و چه**
سور که از آن سور شد اطراف مالک محمود **لا اخر** شاه
محمود کیسوی بدد لشکر سلطان و بی بر شراز مستولی شد

خواجه سلمان در بعضی از قصاید خود که بدیع سلطان او بر گفته
اشارت بدین فتح کرده و بسلطان و بیس نسبت داده **س**
های چترهایون پادشاه او بیس بیسط روی زمین را بر زیر
سایر گفته **حدود** ملک فارس تا در هر روز بسال حسن
و ستین و سبعمایه گرفت گویند خواجه سلمان این دو بیت را
در خواب گفته **شاه** محمود قریب شانزده سال حکومت کرد
در نیم شوال سنه ست و سبعمین و سبعمایه در اصفهان
بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع این رباعی گفته **رباعی**
محمود برادرم شه شیرکین **میکرد** خصوصت ز پی ناچ و
نکین **کردیم** دو بخش نابرا ساید خلق **او** زیر زمین گرفت
و باروی زمین **ولادت** قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول
سنه سبع و ثلثین و سبعمایه بوده عرش حی و نه سال و پنج
ماه **سلطان** **نیر العابدین** بن شاه شجاع بعد از پدر بجای
او نشست میان او و پسر عرش شاه یحیی و عرش سلطان
ابو ترید مخالفات و منازعات دست داد چون در شهر
سنه تسع و ثمانین و سبعمایه امیر تیمور کورکان عراق عجم
آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد

چهار آل مظفر بخندش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر
که در شوش بود و چون سلطان زین العابدین توهم کرد و با امر
خود متوجه شوش شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت
شاه منصور او را بصیافت طلب کرد و چون مجلس حاضر آمد
شاه منصور او را با جمیع امرا بگرفت و مقید ساخت درین
اثنای خبر پناه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه
یحیی ارزانی داشتند و خود بجانب ما و آراء التهر مراجعت
کرده شاه منصور متوجه فارس گشت و چون یحیی را قوت
مقاومت نبود فرار کرده بیزد رفت شاه منصور در فارس
بر تخت سلطنت نشست بعد ازین طایفه از موکلان سلطان
زین العابدین او را از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند
و او در عراق استقرار پیدا کرده در اصفهان متکثر شد
و با اتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بچند شاه منصور رفتند
و مغلوب شدند و سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان
زین العابدین بجزم دیار خراسان بری آمد موسی جوکار که از آنجا
امیر تیمور والی ملک شده بود او را در آنجا گرفت نزد شاه
منصور فرستاد شاه منصور چشم او را میل کشید و بقتل

سفید بچوس ساخت بعد از آن چون پادشاه صاحب قران
امیر تیمور کورکا باز دوم بفارس آمد او را از آن قلعه بیرون
آورد بعضی گفته اند او را بماوراء النهر فرستاد و در آنجا
وفات یافت **کتاب مشهور بن مظفر بن محمد در سنه**
تبعین و سبعه بایشان از آمد و چنانچه مذکور شد
پادشاهی رسید بغایت شجاع و دلاور بود مدت پنج
سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان بقلای
بدو داشت و چون در سنه **تبعین و سبعه** پادشاه
جهانگیر امیر تیمور مجدد و شیراز رسید شاه منصور پانچ
هزار بند و سوار ناموس دار هر یکی را از اقلیمی گزیده جمع کرده
بود در روز جمع چهارم جمادی الاول سنه مذکوره بانکه
امیر تیمور مصاف داد و چون شعله آتش بر قلب سی هزار
سوار ترک پر خاش جوی کشور کشای حمله کرد و مجموع
قتلوات خشم را بر هم زد و از قتلای لشکر کرده بیشه
امیر تیمور فرمود تا عساکر بیکیار حمله کنند شاه منصور
مانند بلای ناگهان باز خود را بر قلب گاه زده بی توقف
بر رسید و دو نوبت شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل

اختیاجی در آن حال سپری بر سر امیر تیمور بداشت نا اوارا از آسیب
ضرب شاه منصور نگاه داشت شاه منصور امیر تیمور را فشتا
و بطرف دیگر شافت و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار
زنده بود ندی دست آن شهریار جوسه دادندی اما چون دلش
بآخر رسیده بود او را تیری بر کردن و تیری بر شانه زدند و
زخم شمشیری بر خشارش رسیده شکست یافت و روی به
فهاد یکی از ملازمان شاه رخ میرزا در راه باورسید و او را
از اسب فرود آورده سرش برداشت و آتش آل مظفر فرمود
و ملکت ایشان در بخت تصرف امیر تیمور درآمد **سلطان**
عادل بن احمد بن امیر مبارز الدین محمد فرمان شاه
شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع سلطنت آنجا با
مستقلال کرد در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار
بخدمتش پیوست و ایلی نمود بار دوم در پیستم رجب سنه **تبعین**
و **سبعه** و در موضع قوشه اصفهان که فرمان امیر
تیمور بمقتل آل مظفر نافذ گشته بود کشته شد **شاه جی**
بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم نرزد شد
و در آنجا سلطنت با هم خود کرد پادشاهی دلیر مستعد مردانه

و حاکمی چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر
و حیل و تزویر نهاده دایما فتنه می انگیزت و با اقوام پیوسته
منازعت و مخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس
آمد سلطنت شیراز بدو داد و در آخر او نیز در قومه
اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت مظفریان میر
آمد ولادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام
سنه اربع و اربعین و سبعه ایازده آن مظفر هر چند بصفیات
حمیده و شجاعت و دلآوری انتصاف داشتند اما پیوسته
با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و ملک ایشان
و سعی نداشت و حکم ایشان بفارس و کرمان و بعضی از
عراق خوزستان پیش روان نبود و میل در چشم کشیدن
و نور دیده یکدیگر را باطل کردن در میان ایشان شایع بود
شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه سابقا مذکور شد
چشم پدر را کور کرد و بعضی گویند قصد خون پدر هم کرد
و میری داشت سلطان شلی نام بود او را نیز میل در چشم
کشید **بن** این جهان بر شال مردار است **کرکسان**
اندر هزار هزار **این** سر از امیر زند خلب **و آن** مر از افروند

منظار **آخر الامر بر پرنده** و زهر باز ماند این مردار **و**
فصل چهارم در بیان احوال ملوک کورت هشت
تن مدت حکومتشان صد و سی سال اول ایشان **ملک**
شمس الدین بن ای بکر کورت است و او دختر زاده ملک
رکن الدین است و او از فرزندان امیر عز الدین **مروغی** است
و امیر عز الدین از بنی اعلام سلطان غیاث الدین محمد غوری
و وزیر و نایب سلطان بوده در کل امور و بغایت فاضل
و غیر بود و مساجد و مدارس و خانق و ریاضات ساخت
و ارباب فضل و دانش از مرقه و محظوظ می بودند و
بعضی بر آنند که نسب ملوک کورت بسطغان سنجری
ملک شاه میرسد و مولانا ی فاضل صدر الشریعه بخاری
که از مشاهیر علماست و فاقش در سنه سبع و اربعین
و سبعه ایازده در وصف ملک عز الدین حسین کورت
گوید **شمس** ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم **بیه نال**
تخر آل کورت ابن سنجری و ربی شاعر بر فاضل فوشیج
در مدح بعضی از ایشان گفته **قاعده دوده سنجری**
و اسطه ملک سکندر توپی **چون** عز الدین عمر در زمان

حکومت سلطان غیاث الدین محمد غوری صفت و الی دارالسلطه
هرات شد حکومت قلعه خنسا و بعضی از بلاد غوری که
رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد
و ملک شمس الدین بقتل و دلفش و شجاعت و سخاوت
و مکارم اخلاق و آداب از اینای زیان ممتاز بود و ملوک
رکن الدین با وجود عظمت و ذکا در تنظیم امور ملک بالو
شوره میکرد و در زمانی که چنگیز خان بر ملک خراسان
استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نمود و با الجیان چنگیز خان
و لشکر مغول معاش پسندیده کرد از دیوان چنگیز خان
حکومت و ایالت ولایت غور بدو شفقت کردند و برلیغ
باسم او نوشتند بعد ازین کار ملک رکن الدین قوت
گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت
و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین
در شهر سنه ثلث و اربعین و ستمائیه درگذشت ملک
شمس الدین بر جای او نشست و بعد از مدتی بار دوی
منکوقا آن رفت و در بعضی حروب مرد می نمود و منظور
نظر منکوقا آن کشت امارت هراة و غور و کورجستان

و اسفند و فراه و سیستان با توابع و لواحق ملک شمس الدین
تفویض کرد و او با برلیغ و قشربت خراسان آمد و بر کارها
عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان
و ملک نصر الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند
بقتل آورد و در زمان هولاکو خان و اوایل سلطنت
ابغاخان همچنان بحکومت هراة و توابع اشتغال نمود و در
شهر سنه سبع و ستین و ستمائیه شهرزاده براق خان از
ماوراءالنهر بعزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک
شمس الدین بخیمت او پیوست و بعد از یک هفته رخصت
انصراف یافته بجانب قلعه خنسا و غور رفت و چون
ابغاخان با براق خان جنگ کرد و غالب شد و براق باوراء
النهر کوچید بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته بار دوی
ابغاخان آمد و چون ابغاخان از ورنجیده بود دیگر رخصت
انصراف نیافت و در سنه ست و سبعین و ستمائیه در تبریز
وفات کرد مولانا و جیر الدین شمس الدین در تاریخ وفات او گفته
بسال ششصد و هفتاد و شش میر شعیب قضا و صحف

دوران چوبکریست بقال بنام صفدا پریان محمد کرت
 برآمد آیت والشمس کورت در حال **ملك دکن الدين بن**
ملك شمس الدين در شهر سده سبع و سبعین و ستایه با شاز
 ابقا خان حکومت عراق بدو تعلق گرفت و ابقا خان فرمود که
 با او بلبت پدرش خطاب کنند بنا برین او را **ملك شمس الدين**
 کهین گفتند و او در عدل و احسان کوشید ملکی رعیت پرور
 و دادگستر بود در شهر سده سبع و سبعین و ستایه بطرف
 خور رفت و در قلعه خنسا چندگاه اقامت کرد و در شهر
 سده ثانیین و ستایه فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقا خان
 درین سال بدو رسید بنا بر مصیبت پرچیز **ملك علاء الدين**
 در هرات به نیابت بکلاشت و خود بقلعه خنسا رفت و مقیم
 شد از دیوان ارغون خان مکرر بطلب او فرستادند اطاعت
 نکرد و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در
 دامن عافیت و فراغت کشیده و دیگر بدرگاه هیچ پادشاهی
 رفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم **الدين غوري**
 در تاریخ وفات او گفته **تقدیر** روز پنجشنبه از صفره و دو
 سال هجرت رسیده هفتصد و بیست و شمس دین کرت خسر و اتفاق

شد بقدره و من ازین سبب **ملك فخر الدين بن ملک**
 شمس الدين کهین بفضیلت و شجاعت و ببلوایی موسوف بود
 و در انشا و اختراع نظم و نثر از ابناي ملوک ممتاز پدرش
ملك شمس الدين با او عاطفت و محبت بسیار داشت اما بواسطه
 اندک ترک ادبی مدت هفت سال بحکم پدر محبوس بود تا در شوال
 سنه ثلث و تسعين و ستایه بدو خود بکشت و نگاه بانانرا
 بکشت و بقلعه بالا متحصن شد و هر چند پدرش او را بعنايت
 نوید داد اعتقاد نکرد و از بالا بر نیامد تا از جانب غازان خان
 امیر نوروز که والی خراسان بود ایلی نزد **ملك شمس الدين** فرستاد
 و در باب **ملك فخر الدين** شفاعت کرد **ملك فخر الدين** بعد از
 پیمان از قلعه بیرون آمد و چون **ملك شمس الدين** سوگند خورده
 بود که روی او نبیند پسر منظور پدر نکشت برادران و اقربا
 و دایه کرد و بخدمت امیر نوروز حکومت هرات و طبل و علم
 و سرارده تفویض کرده ده هزار دینار انعام فرمودند **ملك**
فخر الدين همراه آمد و بحکومت مشغول گشت و شوکت و جلال
 او بدرجه اعلی رسید و در مقابله نیکی با امیر نوروز بدی کرد
 و در وقتی که غازان خان بر امیر نوروز غضب کرده بود و کینه

قلعه شاه نوین را بقصد او و همسان فرستاده و امیر نوروزان
بیم سطوت غازان خان پناه ملک فخرالدین آورده و ملک او را
با امیر قلعه شاه سپرد تا امیر قلعه شاه او را در ماه ذی الحجه
سنه ست و شصت و ستایش در ظاهر شهر هراة بقتل رسانید
و همچنین در بعضی امور اطاعت غازان خان نکرد غازان خان
برادر خود سلطان محمد خدا بنده را بالشکر بسیار بر سر فرستاد
ملک فخرالدین محاصر شهر هراة متحصن شد و بین الفریقین
محاربات بسیار رفت در آخر بمصلح از هم جدا شدند و سلطان
محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت خود در سنه
ست و سبعه امیر داشتند بهادر را بالشکر بسیار بدر هراة
فرستاد بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک
فخرالدین بود امیر داشتند بهادر را بطریق صلح بشهر برد
و با او عنبر کرد و او را بکشت و قتل عظیم بدید آمد و خلق
بسیار در سر این قتل رفته و در آن تاریخ گفته اند **قطعه**
بسال هفتصد و شش و صفر بشهر هراة بحکم لم یزل کرد کار
نویسانند **نزدست** برده قضا از کف محمد سام **چشید جام**
شهادت امیر داشتند **امیر** سیاول را سلطان محمد خدا بنده

بهراة فرستاد و او محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از
حکومت ملک فخرالدین مدت ده سال بگذشت خبر موت پدرش
در قلعه خنسا بدو رسید ملک در مسجد جامع هراة عزای پدر
بداشت و خیمات کرد و برسم سلاطین آتش داد و بعد از سپردن
قریب بدو سال در آشتانی قتل امیر داشتند بهادر در شهر
سنه ست و سبعه امیر در قلعه اشکله وفات یافت قلعه اختیار
الدین متصل بدیوار شهر هراة او ساخته است و بازار ملک
در هراة منسوب بدوست **ملک غیاث الدین بن شمس**
الدین همین بعد از برادر بحکم الجایتو سلطان در شهر سنه
ست و سبعه حکومت هراة بدو و تعلق گرفت و کاشکان
خویش را باسقرار و فراه و غور و غرچستان تا حد آموی
و سند فرستاد و خطه هراة را معور و آبادان کرد این در سنه
شریعت عزاکو شید و بقیاع خیز ساخت و بجهت علایق
فضلا ادرارات تعیین کرد و اوقات شریف مصروف عبادت
و طاعت گردانید و چون چهارده سال از مدت حکومت او
بگذشت در سنه احدی و عشرين و سبعه امیر خود ملک شمس
الدین را در هراة به نیابت خود بگذاشت و خود عزیمت حج

کرد و باد و بیت مرد سپاهی روی به بیت الله نهاد و زیارت
حرمین شریفین زاده الله تکریم و تعظیماً و کثرتاً مشرف
گشت و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید خان و امیر
چوبان نواز شها یافت و بهرام آمد بعد ازین هشت سال
دیگر حکومت کرد و چون امیر چوبان از سلطان ابوسعید خان
که بیخنده در محرم سنه ثانی و عشرين و سبعه پناه بدو برد
و بهرام آمد ملک غیاث الدین با امیر چوبان هجده سال
برادرش ملک فخر الدین با امیر نوروز کرده بود و امیر چوبان را
با امیرش خانو خان بحکم ابوسعید بکشت و دست او را برید
نزد سلطان ابوسعید نشانه فرستاد ملک غیاث الدین در
سنه تسع و عشرين و سبعه پناه یافت کرد و از چهار پسر ماند
ملک شمس الدین ملک حافظ ملک حسین ملک باقر
و احوال هر خواهد آمد ان شاء الله تعالی **ملک شمس الدین**
بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت عهده قائم مقام پدر شد
موت یافت خویش محاوره و مردانه و دلیر و فرزانه بود اما
روزگارش استادی نداشت و نیافت و بر شرب خمر شری
تمام داشت مدت حکومتش ده ماه بود درین مدت ده روز

هشاد نبود لفظ خلد ملک تاریخ جلوس او بود و فاش در سنه
ثلثین و سبعه **ملک حافظ بن ملک غیاث الدین** بعد
از برادر در هرامه بر سر حکومت نشست جوانی خوب منظر
بود و خط نیکوی نوشت اما او را در او امر و نواهی اختیاری
نبود و غوریان بر و حکامات میکردند تا در سنه اثنی
و ثلثین و سبعه او را در محصار اختیار الدین بقتل آورد
ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از قتل برادر
بحکومت هرامه معین گشت بحسن تدبیر از جمیع ملوک
کرت ممتاز بود غوریان را که از حیطه اطاعت بیرون رفته
بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غرا و تربیت علما
و فضلا جدا تمام وسیع مالا کلام نمود جناب سلطان الحقیقین
و برهان المدققین مولانا سعد الدین نقاش زانی علیه الرحمة
کتاب منقول بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابوسعید
خان در تخت ایران پادشاهی و شوکت استقلال یافت
ملک حسین را قوت و مکت تمام حاصل شد اسباب سلطنت
مهیما ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او
زیاده گشت و اشراف و اعیان اطراف در دارالاماره هرامه

در ظل عنایت او درآمدند در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین
و سبعمایه امیر و حبیبه الدین مسعود سربدار با اتفاق شیخ
حسن جویری بالشکر آراسته بی هزار کس از سربداران بقصد
ملك حسين بزاوه آمد ملك حسين در اینجا با ایشان جنگ
کرد و مظفر شد و بسیاری از آن لشکر از پای درآمد و غنیمت
بسیار گرفت و شیخ حسن جویری درین جنگ کشته شد
و شرح این واقعه در احوال خواج و حبیبه الدین مسعود نیز
خواهد آمد انشاء الله تعالی یکی از فضلا در آن واقعه گوید
قطعه که خوش و کرم برد لیران نزوی و زینب علی کردن
شیران نزوی از بیم سنان سربداران ناخوش یک ترک در
خیمه بایران نزوی بعد ازین امرای از لات و پردی از خا
اند خود و شهربان بالشکر بسیار بجنگ ملك حسين بباد
غیس آمدند و در محاربه باملك مغلوب گشتند ملك فرمود
تا از سرهای کشتگان دو منار در خیابان از دو طرف کوچ
باغ ساختند چون این خبر بامیر قرقن کرد و الی جمیع ماوراء
النهر بود رسید بامی هزار سوار بجانب هراة حرکت کرد
ملك بشهر متحضر شد و امیر قرقن او را مدتی در حصا

گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد و باصلاح اکابر و
اشراف شهر فتنه بصلح انجامید بشرط آنکه ملك در سال
آینده بخدمت امیر قرقن بیاورد آراء النهر رود و امیر قرقن
معاودت فرمود و این وقایع در شهر سنه اثنین و حنین
و سبعمایه که صورت حربی آن دین باشد اتفاق افتاد بعد ازین
کار ملك حسين رو بتراجع نهاد و خود باین برادرش ملك
باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه اسکلج که احاطه او در
جنوبی هراة ساخته بودند و در آن وقت معهود بود مختص
نمود و در سنه ثلث و حنین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر
در شکارگاه بخدمت امیر قرقن مشرف شد امیر قرقن او را
در اعویق گرفته اهازو اگر کم بسیار فرمود و گفت دشمنی
تو مردانه بود و دوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس
چغنائی باملك بد بودند بر قصد قتل و اتفاق کردند امیر
قرقن ملك را از اندیشه امر اجزاده او را در شب بطرف
خراسان کسیل کرد ملك بعد از قطع سارل فی دهشت
بهراة آمد و ملك باقر را گرفته محبوس کرد و بایسر ملک
و سلطنت رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سیم

ماه ذی قعدة سنه احدى و سبعين و سبعه ايه در گذشت
در تاريخ وفات او گفته اند. تاريخ وفات شاه اسلام پناه.
سلطان جهان معزدين ظل الله. چون بر خوافي ز ثالث
ذی القعدة. معلوم شود ز طيب الله نراه. مدت حكومت
ملك حسين سی و نه سال بود. **ملك غياث الدين بن ملك**
معز الدين بعد از فوت پدر بر سر حكومت نشست
میان او و خواجه علی مویه سردار منازعات واقع شد
و نیشا بود از دست سرداران بیرون آورد بعد ازین
پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورگان که بعد از فوت
امیر قرقن بدوازده سال والی ماوراءالنهر شده بود
ملك غياث الدين را باوراءالنهر بقرقنای طلب کرد
ملك غياث الدين اطاعت نکرد امیر تیمور را و آراءالنهر
بقصد تخیر خراسان مجدود هراة نزول فرمود و در حرم
سنه ثلث و ثمانین و سبعه ايه هراة را بعد از قتال و
جدال بگرفت و ملك غياث الدين را با پسرش پیر محمد
و متعلقان باوراءالنهر فرستاد و در سنه اربع و
ثمانین و سبعه ايه ملك غياث الدين را بفرمان امیر تیمور

با پسرش و برادرش ملك محمد بقتل رسانیدند و دولت
ملوك كرت پیا پیا رسید و ملك امشان با امیر تیمور اتفاقاً
یافت **فصل پنجم** در ذکر سرداران دوازده
تن مدت حكومتشان سی و پنج سال اول ایشان **خواجه**
عبدالرزاق پسر خواجه فضل الله پاشینی است و
پاشنین دیه است از دیه های بیهق خواجه فضل الله
مرد محقق و خواجه بزرگ بود و املاک و اسباب بسیار
داشت پسرش خواجه عبدالرزاق مرد دانه و شجاع و تمام
قد و نیکو صورت بوده و در زمان سلطان ابوسعید خان
سلارم درگاه پادشاه بود او را جهت تحصیل اموال بکرمان
فرستادند چون وجه تحصیل وصول یافت خواجه عبدالرزاق
بعیش و عشرت مشغول شد و باندک فرصتی وجه را
تلف کرد بعد از آن مضطرب و متردد روی بوطره اهاد
ناملاک پدر عیدافروخته نخواست سال دیوان نماید در راه
خبر فوت سلطان ابوسعید بدو رسید خرم و شادمان
شد و بدیر پاشنین درآمد و اقربا را دریافت اقرایی
او کله کردند که خواهرزاده خواجه علاء الدین محمد و نیز خراسانی

درین دین جور و میداد میکند و از ناسراب و شاهد سطلید
خواجہ عبدالرزاق گفت دنیا بهم برآمده و چنین وقتی
حکومت روستا چه چاره بگوید باید کرد و در شب پیر خواجہ
زاده خواجہ علاء الدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند
و روزانه دیگر علی الصباح در بیرون دین پاشتن
واری زدند و ستارها بران آویختند و خود را سربدار
نام کردند و هفتصد کس با خواجہ عبدالرزاق عهد
و بیعت کردند چون خبر خواجہ علاء الدین محمد رسید
جمعی را بدفع ایشان فرستاد و خواجہ عبدالرزاق در قلا
معیت با ایشان حرب کرد و غالب آمد و با اتفاق برادرش
خواجہ وجیہ الدین مسعود از عقب لشکر شکست بر سر
خواجہ علاء الدین محمد آگاه شد با مسعود بجانب
استرااباد رفت سربداران در عقب او روانه شدند و
در قریب والا باد از حد و کسار و کبود جامہ خواجہ را
گرفتند و بشهادت رسانیدند و این واقعه در سنہ سبع
و ثلثین و سبعمایہ بود بعد از آن اموال و اسباب خواجہ
علاء الدین را غارت کردند و عزیمت بخیر سربدار کردند

و شعر را فتح نمودند و خواجہ عبدالرزاق خطیب بنام خود خواند
و سکہ باسم خود زد چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در
ماه ذی الحجہ سنہ ثانی و ثلثین و سبعمایہ بر دست برادرش وجیہ
الدین مسعود کشته شد **خواجہ وجیہ الدین مسعود بن فضل**
الله پاشینی بعد از برادر حکومت نشست مردی نیکو اخلاق
و نجار و صاحب دولت بود مرتبہ او در وہ اعلا یافت و سعت
ملک او از جام ناو امان و از جوقشان نامشیر بود و صاحب
قران سربدارانست هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار
از لشکر سوار را علوف داد و باد دوازده هزار مرد در یکروز
هفتاد هزار از لشکر جوئی قریانی بسہ دفعہ شکست و در
لب آب ازل با طعنایر خان کہ در استرااباد بسلطنت نشسته
بود مضاف داد و بر و غالب شد و او مرید شیخ حسن جوئی
و او مرید شیخ خلیفہ مازندران است کہ در سربدار عقول و
مدفون شده خواجہ وجیہ الدین مسعود در سیزدهم صفر سنہ
ثلث و اربعین و سبعمایہ با اتفاق شیخ حسن جوئی بجنگ
سلک معز الدین حسین کرت رفت و شکست خورد و شخصی
از لشکر سربدار شیری بر پهلوی شیخ حسن فرستاد که از

طرف بیرون رفت مردم نسبت قتلش بخواجه و جیه الدین
مسعود کردند بعد ازین ولایت فیروزه و رستمدار مسخر کرد
و بوقت مراجعت از انجادر او اخر ربیع الاول سنه خمس و
اربعین و سبعمایه ملک رستمدار و لشکر سیاه پوش او را با بسیار
از لشکرش بکشتند مدت حکومت او شش سال و چهار
ماه جماعتی دیگر از سرداران بعد از او حکومت کردند اکثر قواب
و نوکران او بوده اند **افا محمد تیمور** بعد از خواجه و جیه الدین
مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه سبع و
اربعین و سبعمایه بر دست خواجه علی شمس الدین سردار کشته
شد **کلوا اسفندیار** بعد از افا محمد تیمور حکومت
مردی رزل و دون بود چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر
سردار با اسنواب خواجه علی شمس الدین بر و خروج کردند
و در چهاردهم جمادی الاخر سنه تسع و اربعین و سبعمایه او را
بقتل آوردند **خواجه شمس الدین** بن فضل الله برادر خواجه
و جیه الدین مسعود است بعد از کلوا اسفندیار مردم سردار
خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه علی شمس الدین مصلحت
ندید که او طفلست و راه و رسم سلطنت نداند خواجه شمس الدین

که عم او بود به نیابت او بکار حکومت نصب کردند و او هفت
ماه بعارف کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت من بدین
کار شایسته نیستم و چهار هزار دینار بهیتم از خزانه برگرفت و از
غوغای سلطنت جان سلامت بیرون برد مملکت را بخواجه
علی شمس الدین سپرد و کان ذلك فی ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و سبعمایه **خواجه علی شمس الدین** حشی دانا و مردانه
بود کار سرداران را مرتجع داشت با طعام خاقان صلح کرد بران
جمله که ولایات که بقضوف خواجه مسعود بود بقضوف او باشد
همه هزار مرد را مرسوم داد و رعیت را مرقه الحال ساخت
و کفایت زندگانی کرد با محترقه سبز و ارشاد بود و مرسوم
مردم برات نوشنی و در مجلس خود نفت شمری و در
نشیت مهمات مردم و مملکت عدیل و نظیر نداشت و
ابواب فساد در سبزواری مسدود داشت در زمان او
هیچکس را باری آن نبود که نام بنک و شراب بر زبان گذراند
پایند فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاست او بر تبه
بود که هر کس از ارباب و لشکری را که طلب کردی و صیبت
نامه نوشتندی انگاه نزد او رفتندی و گناه کار را در میان

هزار کشته ناشی مرد غش کو و بد زبان بود اکابر از و نفوذ شدند
حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را در شهر سنه ثلث و
خمسین و سیمایه بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال
و نه ماه بود عمرش پنجاه سال **امیر خواجه عیسی بن حیدر کرانی**
کرب از دیه های پهلوی است و خواجه عیسی از سقانیان خواججه
مسعود است مرد بزرگ زاده است نازگذار و اهل تلاوت کلام الله
بود اما قتال و جنگ بود و گاه گاه خشکی و سیاح و جوت او
عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین برسد حکومت
قرار یافت و سپه سالاری بحیدر قصاب داد و در ولایت
سریدار بیفزود و طوس از تصرف مردم جوئی قربانی
بیرون آورد و در اول سلطنت با طغیان خان صلح کرد
و در ثانی الحال در سلطان دین استرا با د قصد طغیان خان
کرد و در روز طوی بزرگ طغیان خان را شهید ساخت
و در شهر سنه تسع و خمین و سیمایه بر دست مقریان خود
بسی برادر زن او علاء الدوله بقتل رسید مدت حکومتش
چهار سال و هشت ماه **خواجه ظهیر کرانی** برادر خواجه
عیسی است بعد از خواجه عیسی پهلوان حیدر قصاب کابری

سریدار او را برسد حکومت نشاندند و فقیر شرب کم آزار
بود و بر لب نرد و سطحی موع در زمان او سریدارات
نیز بافتند مدت یکسال حکومت کرد بعد از آن خود را
از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلعه سفید
سبزوار بقریه کرب نقل نمود و ایضا در سیزدهم رجب
سنه شصین و سیمایه بود **پهلوان حیدر قصاب** از دیه چشم است
در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت یافت مرد پهلوان
و اهل سروت بوده و سفره عام داشته بعد از عدل خواجه
ظهیر بحکومت نشست مدت یکسال و یکماه حکومت کرد و
پاشتنی در سفران با او باقی شد حیدر پنجاه و سه سال
قلعه اسفراین آورد و یک ماه حصار را در پندان کرد و
سریداران قصد او کردند و در طهارت جا او را زخم زده
شهید کردند و نقاره بنام امیر زاده خواجه لطف الله بن
خواجه مسعود که در حصار اسفراین بود زدند و سر
حیدر قصاب را بر سر زار فرستادند و این صورت داد
رجع الشانی سنه احدى و ستین و سیمایه بوده **خواجه**
لطف الله بن خواجه مسعود پاشتنی بعد از قتل

حیدر قصاب بسی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله
 پاشینی که از امرای سردار بودند بر تخت نشست و از باب
 واهالی سبزواد بدین کار شادمانه نمودند چون مدت حکومت
 او یک سال و سه ماه رسید میان او و پهلوان حسن دامغانی
 بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست داد و امیرزاده
 لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن کین را
 در دل گرفت و در شب بر او رفت و او را دستگیر کرد و نغاره
 بنام خوزد و امیرزاده لطف الله را بند کرده بقلعه سجستان
 فرستاد و در آخر رجب سنه اثنی و ستین و سبعمایه او را
 بمقتل رسانیدند **پهلوان حسن** دامغانی بعد از خواب
 لطف الله بحکومت نشست در اوایل دولت او درویش عزیز
 نامی از درویشان شیخ حسن جویری در مشهد مقدس خروج
 کرد و قلعه طوس بگرفت پهلوان حسن متوجه طوس شد و
 چند خزوار ابریشم بدو داد و او را در خزائن عذر خواست
 بجا نبرد عراق فرستاد و در آخر عهد با شش هزار سوار
 بجنگ امیر ولی که بعد از طغاة تاجان در استرآباد تکران یافته
 بود رفت و منتهی شد در غیبت او خواجه علی مؤید بخاک رفت

بخاک رفت او برخواست و با هزار سوار سبزوار آمد و جمعی که با پهلوان
 حسن همراه بودند اهل عیال ایشان در سبزوار بود از خوف
 خواجه علی موید و ملاحظه اهل عیال سر پهلوان حسن را بریده
 نزد خواجه علی موید فرستادند مدت حکومت پهلوان حسن
 چهار سال و چهار ماه **خواجه علی موید** بعد از قتل پهلوان
 حسن حکومت برقرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق
 طلب کرده نزد خود آورده بود و کارها بشورت او میگرد
 در آخراز و متوهم شده تغییر اعتقاد و ارادت کرد و درویش
 از نیشابور متوجه عراق شد خواجه علی دو هزار کس از عقب
 فرستاد تا درویش عزیز را باعتقاد کس از مردمان بر سر چاهی
 که منزل ساخته بودند بمقتل رسانیدند و فرمود تا معتبره
 شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری خراب ساخته مزبلا اهل
 بازار کردند و حکم کرد تا مردم بران هر دو شیخ لعنت کردند
 خواجه علی مؤید از شیعه اهل بیت بود و از مسکرات اجتناب میکرد
 و در تعظیم سادات و علما باقی الغایت میگوشت و هر یک را
 و شام با انتظار ظهور صاحب زماناسب می کشید کرم او را
 نهایت نبود و پیوسته در زیر قباچش می پوشید بسیار

او وامرای چوئی قربانی بخاریات رفت و چون پادشاه صاحب
قران امیر تیمور کورکان در سنه اثنین و ثمانین و سبعه
بخراسان آمد خواجه علی موید مجد متش پیوست و ملازم
شد امیر تیمور ملکی که در تصرف او بود بدو شفقت فرمود
و خواجه علی در سفرها ملازم اردوی بود تا در سنه ثمان و
ثمانین و سبعه وفات یافت و آفتاب دولت سر بداران
غالب گشت و در وفات خواجه علی موید گفته اند **قطعه**
بر دل مجد چو نهی یک نقطه تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست
باب چهارم در ذکر امیر تیموریان اول ایشان
پادشاه صاحب قران امیر قطب الدین **تیمور کورکان**
و او پادشاه عظیم الشان و خرو صاحب اقبال رفیع مکان
بوده اکابر مورخان او را در کشور کشایی و جهاتگیری
صوت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذوالقرنین و
چنگیز خان گفته اند و در بیان حالات و وقایع او مجلدات
پرداخته اند و در توصیف و تعریف و شرح نوحات و
سائر او کتباها ساخته کتاب طغرنامه که بشمار پنج بتوری مشهور است
از مصنفات جناب افصح المتوخرین مولانا شرف الدین علی

بردی از جمله است امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر برکلی
بن النکیر پسر بادر بن اجل نوای بن قراجار نوای بن سونوچین
بن ایردیحی برلاس بن قاجوئی پسر بادر بن قومن خان بن بای
سنفر خان بن قایدو خان بن ذوقومن خان بن بوقالان
بن بوزجرفان است و نسب او و نسب چنگیز خان در دو
خان که پدر چهارم چنگیز خان است و پدر هم اوست بهم
میرسد و آبا و اجداد امیر تیمور نزد خانان چنگیزی همیشه
صاحب حشمت و حکومت بوده اند و امیر قراجار نوای
که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت چغتای خان بن
چنگیز خان منصب امیر الامرائی و ضبط و نسق لشکر
و رعیت بدو مفوض بوده وفات او در سنه اثنی و خمسين
و سبعه و وقوع بافته و هشتاد و نه سال عمر داشته امیر تیمور
در شب بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعه
در ظاهر خطه کش از بلاد ما و راه النهر بوجود آمد و در آن
وقت قران سلطان خان از نسل چغتای خان پادشاه ما
و راه النهر بود و بسبب ظلم و ستمی که داشت امیر قران که یکی
از امرای عاقل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرده و در

سنة سبع واربعم و سبعمائة اورا از میان برداشت و دولت
خانان چنگیزی ضعیف شد و مغلوب امر کشند بهزل
ایشان مغرول و نصب ایشان مضروب شدند و امیر قرغن
دانشند چه اغلازا بخانی نصب فرمود و بعد از دو سال اورا
شغال کرده بیان علی اغلازا از فضل چغتای خان بخانی
نصب کرد و مملکت ماوراءالنهر بمن مملکت امیر قرغن
معور و آبادان گشت و چون دوازده سال و کبری حکومت
کرد در سنة تسع و خمین و سبعمائة در شانزده قصبه
یکی از نزدیکان خود بجز شهادت رسید بعد از و پسرش
میر عبد الله بکال حاکم بود بیان قلی خان را بسبب غرض فاسد
که با حرم او داشت بقتل آورد و پسر شاه اغلازا بیاد شاهی
تعیین کرد امرای ماوراءالنهر با او ساختند و در شهر
سنة ستین و سبعمائة اورا از میان برداشتند بعد ازین در مملکت
ماوراءالنهر هرج و مرج شد و هر امیری بر سر خود حکم میکرد
و یکدیگر را در حساب نیکرفتند و با هم پیوسته در محاربه و مقاتله
بودند و مردم عرصه تلف شدند و تغلق تورخان از فضل چغتای
خان که با استقلال پادشاه جته بود لشکر بر داشت و در ربیع

الثانی سنة احدى و ستین و سبعمائة با غفلت و شوکت
نام دوی با و را و اله ترهاد و اکثر امرای آنجا بخندش پیوستند
پس پسر امیر تیمور دین سال وفات کرده بود و او دختر امیر
مسکله بن امیر قرغن نام دین سال بنکاح خود در آورده
و سن او به بیت و پنج سال رسیده بود دین و لا بخدمت
تغلق تورخان رفت و چون آثار شد و دولت از جبین
اظهار نمود او را در دیوان تغلق تورخان اعزاز و اکرام
کردند و ابالت ولایت کش و تواج که تغلق با قوم او میداشت
بد و تقوین کردند و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور را بن قیست
بعد ازین چون لشکر تغلق تورخان بجته مراجعت کردند
و امیر حسین بن امیر مسکله که برادر دین امیر تیمور
بود و بنیره امیر قرغن بحکومت ماوراءالنهر رسید
امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد و میر بزرگ
شد و امیر تیمور و امیر حسین در دولت و نکبتها مدتها
با هم بود تا آنکه میان او و امیر حسین مخالفت شد امرای
ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفتند امیر حسین را در شهر
بلخ بقتل رسانیدند و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان

سنة احدى وسبعين وسبعماية امير تيمور بدستور امير
فرغش حاکم جمع ماوراءالنهر و پادشاه نشان شد و سپور^{غش}
خانرا از نسل جغتاي خان بخاني نصب فرمود بعد ازین
پوسته دولت و اقبال او در نژاد بود بهر ديار که تو جعفر فرود
سخر کرد و در هر مصاف که بادشمنان داشت غالب آمده
هر که با او مخالفت نمود براقشاد و در هیچ معرکه شکست
نخورد نادر مذمت می و شش سال که زمان سلطنت او بود
تمام مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و
سیستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران
و آذربایجان و دیاربکر و حوزستان تسخیر فرمود و بسیاری از
قلاع و حصار و حصون بکشود و پادشاهان این ممالک را برانداخت^{جست}
و حکومت و سلطنت این کشورها به پسران نامدار و پیران کاکا
عالمیندار و امرای ذوی الاقدار و توفیق فرمود و در روز
دوشنبه ششم ذی قعدة سنة تسع و ثمانین و سبعماية در
اصفهان بسبب خلافي که کردند و بعضی از لشکر را بقتل
آوردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان
شماره در آمدند و چون توقمش خان پادشاه داشت قچاق

که از تربیت یافتگان او بود و بنفوت و اعانت او بسلطنت
آن دیار رسیده بود کفران نعمت نموده با او مخالفت ورزید
امیر و توفیت بقصد او لشکر بدشت قچاق که طول آن هزار
فرسنگ و عرض آن ششصد فرسنگ است برد و در هر دو
نوبت با توقمش خان جنگ کرد و منقطع شد و چند نوبت
بکر جستان و ولایت انجاز رفت و با کفار آنجا ناکر و جزیره
برایشان تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست لشکر افغان و چون
در سنه و تسعين و سبعماية سیو غمش خان وفات یافت
پسرش سلطان محمد خانرا بر جای او بخاني نصب فرموده و در
نوبت آخر در سنه اثنی و ثمانماية که بایران آمد قتلای در قرا باغ
گرفت و در سنه ثلث و ثمانماية سفر شام کرد در حد و حلب
امرای شام با او مقابلہ کردند و مغلوب و مغرور شدند و سردار
ایشان بدست افتادند و مقتید شدند و شهر حلب مفتوح شد
امیر تيمور از انجالت کربدر دمشق کشید و امرای شام را که عقیده
ساخته بودند بقتل رسانیدند و با پادشاه مصر سلطان فرج
صاف کرد و بر و غالب شد سلطان فرج بجانب مصر گریخت
امیر تيمور بدمشق آمد و اکثر ولایت شام بغارت گرفت و آنقدر

غنیمت بیش لشکر افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین
 سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفتی که از مردم
 آنجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قتلای در وایان گرفت
 و در سال دیگر سفر روم کرد و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه
 سنه اربع و ثمانیای در حدود انکویه با سلطان ایلدزم بایزید
 پادشاه روم جنگ عظیم کرده غالب آمد و ایلدزم بایزید کشته
 شد و لشکر جغتای بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر
 تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف فرمود و در آن اوقات
 سلطان محمد خان و ایلدزم بایزید در اردوی امیر تیمور قفا
 کردند و وفات ایلدزم بایزید در سیزدهم شعبان سنه خمس و
 ثمانیای بوده بعد از آن در اواسط شهریور سنه خمس و ثمانیای
 بآذربایجان معاودت فرمود و قریب یکسال و نیم در آذربایجان
 و عراق توقف فرمود و سلطان اطراف از کیلان و رشت
 و دیگر حال بخدا متش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و
 اطاعت کردند و پادشاه مصر ز بسیار بنام او سکه کرد
 و چندین سال داشت و در عربین شریفین زادگاه الله
 شریفان و تکی یا خطبه بنام او خواندند بعد ازین در ناسع

ذی قعدة سنه ست و ثمانیای بغیر و زکوه رفت و در یکروز
 فتح آن قلعه کرد و از فیروز کوه بطلب اسکندر شیخی که در آن
 ولایت یابی شده بود بالشکرها ولایت و پیشهای رستمدار
 درآمد و در حدود قلعه مر سیم از توابع شکان نزول فرمود
 و اسکندر شیخی را برانداخت و از آنجا ولایت لاریجان و فیروز
 کوه معاودت کرده عجب خراسان مراجعت فرمود و در غرض
 محرم سنه سبع و ثمانیای از نیشابور متوجه ماوراءالنهر شد
 و در مرغزارگان کلی از حدود سمرقند ملوی بزرگ که مثل آن
 نشان نداده اند فرمود و نیشابور را با یکدیگر ترویج کرد و از آنجا
 بعزم تسخیر ممالک خطای با ترار فاریاب رفت و زمستان
 آنجا بود و در آن زمستان در شب هفدهم شعبان المعظم وفات
 یافت رحمه الله علیه یکی از فضلا در باب او بیت گفته **قطعه**
 سلطان مرانکه همچو ایشاه بود در هفتصد و سی و شش
 آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی که خروج در هفتصد
 و هفت کرد عالم بدو رود و دیگری در وفات او گفته **هـ**
 سلطان تیمور آنکه چرخ را دل خون کرد و خون عدو روی زمین
 کلکون کرد در هفده شعبان سوي علیین ثاوت فی الحال

در ضوآن سر و پای برون کرد. نقش او را از اتراد بمرقتند نقل
کردند و در کنبه‌ی که جهت خوابگاه خود ساخته بود دفن
کردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین
چهارم که در اوایل سلطنت پدر مرده و سبعین و سبعه‌ای در
سرقت و قات یافت و از و دو پسر ماندند اول محمد سلطان
که امیر تیمور او را ولی عهد ساخته بود بعد از فتح روم
در مقدم شعبان سنه خمس و ثمانیای در سوری حصار روم
وفات یافت دوم پیر محمد بعد از وفات برادرش ولایت
عهد بدو منقوض شد و امیر تیمور در مرض الموت امرای را
کردار آن وقت در خدمتش بودند باطاعت و سلطنت او
وصیت کرد و حاکم غزنه حد و دهند بود تا چهاردهم
رمضان سنه شصت و ثمانیای بر دست پیر علی ناز که یکی از
امرای او بود گشته بود دوم معز الدین عمر شیخ که حکومت
فارس داشت هم در زمان پدر در هیچ الاول سنه شصت
و سبعین و سبعه‌ای در پای قلعه خرماتو تیری بدو رسید
و بدان در گذشت بعد از او امیر تیمور جای او را به پسرش
پیر محمد بن عمر شیخ داد سیوم جلال الدین امیر افشار تخت

هولاکو که مهابرت از عراق قفق و آذربایجان و دیار بکرست ناسر
حد روم و شام بدو داده بود بعد از پدرش در عشر و ثمانیای
در محارب با قراویوسف در آذربایجان گشته شد چنانچه بعد از آن
ایراد خواهد یافت چهارم بعین الدین شاهرخ سلطان
و شرح حال او گفته شود **پیر سلطان شاهرخ بن**
امیر تیمور پادشاه شریع پیور معدلت کسرت مرقت شکار
بود بر ادای قراویض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت می نمود
و در تقویت دین و ترویج شریع سید المرسلین و تعظیم سادات
و تعیین مدرسین و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی
بلیغ می فرمود و امیر تیمور در سنه شصت و سبعین و سبعه‌ای
حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در اکثر
یورشها باید در مراقبت و موافقت کرده بود چون خبر وفات
پدرش در رمضان سنه شصت و ثمانیای در خراسان بدو رسید
در سلطنت منتقل شد و او با برادر مرادها که در اطراف
ایران و توران رایت سلطنت بر او نشسته در مقام محالفت
بودند مکرراً محاربات دست داد و ایشان باندک وقتی بعضی
نیست شدند و بعضی باطاعت و انقیاد درآمدند و او

بر ناست ممالك ايران و توران که در تصرف کاشانکان پدرش
بود در آمده بود استیلا یافت و سر نوبت بقصد قلع و قمع
قرایوسف نرکان و پسران او که بعد از فوت امیر تیمور برادر بزرگوار
مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید و در نوبت اول و
ثانی بعد از فوت قرایوسف که در آن اثنا واقع شده بود با امیر
اسکندر و میرزا جهان شاه پسران قرایوسف جنگ کرد و غالب آمد
و در نوبت سیم میرزا جهان شاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده
بجز متشرف رسید و امیر اسکندر چون از توجه او خبر یافت بکریخت
میرزا شاه رخ حکومت آذربایجان را بر میرزا جهان شاه تفویض کرد
و از آنجا بیرون آمد میرزا شاه رخ بعد از تیمور فارس بر برادر
زاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور
بر و مقرر داشته بود و امیر جهان بر میرزا رستم بن عمر شیخ مسلم
فرمود و همدان بر میرزا اسکندر بن عمر شیخ و ایشان نیز چون خبر
فوت امیر تیمور بدیشان رسیده بود خطبه و شک بهام میرزا
شاه رخ کرده بودند و بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بر دست
بعضی از ملازمان خود قتل رسید و برادرانش میرزا رستم و
میرزا بایقرا بایکدیگر در افتادند میرزا اسکندر چند وقت

سلطنت با هم خود کرد و با میرزا شاه رخ مخالفت نمود و بعد از
انقضای از آنحضرت برادرش میرزا رستم او را میل کشید و چون
همچنان فتنه میکرد بوجوب فرموده میرزا رستم بقتل آمد
میرزا شاه رخ فارس به پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان در سنه
ثمان عشر و ثمانیایه شفقت فرمود و بالجلد سلاطین عالم در مقام
انزال و فرمان برداری بودند و او مدت چهل و سه سال بعد از
پیداستقلال تمام پادشاهی جهان کرد و مدرسه و مساجد
و بستان الخیر و خوافی بسیار ساخت و قلعه اختیارالدین را در هراة
که ملک فخرالدین کورت آنرا متصل بدیوار شهر ساخته و حضرت
امیر تیمور صاحب قران بنحسب آن فرمان داد و در سنه ثمان عشر
و ثمانیایه بتقدید عاریت کرد و بر وایت صاحب روضه الصفا
صفحه هزار و مرده بوجوب نسخ در آنجا کار کرده بودند تا با تمام
رسید و المعهده علی الراوی در ماوراءالنهر ببلخ شاه خیز را
که بدو منسوبست معهود گردانید و در صباح یکشنبه نور ^{سلطان}
بیت و پنجم ذی الحجه سنه خمس و ثمانیایه در فیثا بویری و قنات
بایقت ولادت او روز پنجشنبه چهارم ربيع الآخر سنه تسع
و سبعین و سبعمایه بوده در شایخ وفات او گفته اند ^{سلطان}

جهان شاه رخ آن مظهر نور در هفتصد و هشتاد و نه آمد
 بظهور در هشتصد و هشت و شصت و شصت و شصت و شصت
 و پنج شد از دار غرور **میرزا شاه رخ** پنج پر داشت **اول میرزا**
 الف یک سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بدو داده بود بعد ازین
 احوال او مذکور خواهد شد **دوم میرزا ابوالفتح ابراهیم** سلطنت
 مدت بیست سال حاکم فارس بود در زمان پدر در چهارم
 شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانیاد وفات یافت و لاشر میرزا
 سنه صحت و تسعین و سبعیاد و او را در شیراز آثار بسیار
 و مدرسه دارالافتا از منشیات اوست و خطوط او بر جدران
 مدارس و مساجد شیراز هنوز باقیست و چنان افعی المور ^{خبر}
 مولانا شرف الدین علی برزی در تاریخ سنه ثمان و عشرين و ثمانیاد
 کتاب ظفر نامه که تاریخ تیموری مشهور است بفروده او ترتیب
 داده و بنام او نوشته **سیوم میرزا بایسنقر** و او نیز در ایام
 حیات پدر در صبح شنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و
 ثلثین و ثمانیاد در شهر هراة درگذشت در تاریخ وفات او کفایت
 سلطان سعید بایسنقر حرم **کفنا که میرزا باه عالم خبرم**
 من رفتم و تاریخ و قائم است **بادا جهان دراز عمر پدرم**

ولادتش در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه تسع و تسعین و سبعیاد
 بوده و از میرزا بایسنقر سه پسر ماندند **میرزا علاء الدوله** و **میرزا**
سلطان محمد و **میرزا بابراحوال** هر یک خواهد آمد **چهارم میرزا**
سیور غنش ایالت مملکت غزنه بدو دهند بدو مقوض بود او
 نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنه ثلثین و ثمانیاد وفات یافت
 و لاشر در روز شنبه هشتم و مضان المبارک سنه احدی و ثمانیاد
 بوده **پنجم میرزا محمد جوکی** و او نیز در زمان پدرش در شهر رسته
 ثمان و اربعین و ثمانیاد درگذشت **میرزا اخلیل سلطان** **میرزا**
میرزا قشای بن امیر تیمور با حقه بزرگوار خود در پورش خطای
 همراه بود چون امیر تیمور وفات یافت بعضی اسرا و ارباب سلطنت
 برداشتند و او در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه
 سبع و ثمانیاد در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء النهر
 و ترکستان در ضبط آورد و **میرزا شاه رخ** نیز سلطنت آن
 دیار بر و مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی بماند پیر
 خدا یاد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او باغی شد
 و او را گرفته محبوس ساخت و سمع جهان **عبد و ماوراء النهر**
 طلب کرد چون سمع جهان مجد و دماوراء النهر آمد امیر خداید

پادشاه مغولستان را سلطنت

حسینی بخندیش رسید در وقت ملاقات مع جهان سرا و
 برداشند و نزد میرزا شاهرخ خراسان فرستادند و بسزای
 کفران نعت گرفتار شد و میرزا خلیل سلطان از جبر خلاص
 یافت بیعضی از حصون متحصن شد درین اثنا میرزا شاهرخ
 بما و راه التهر آمد و میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان
 بخدمت میرزا شاهرخ رسید و احترام یافت میرزا شاهرخ او را
 بطرف عراق و آذربایجان که در زمان امیر تیمور نامزد پدرش
 و برادرش میرزا عمر بود فرستاد و ما و راه التهر را به پسر خود
 میرزا الغ پیک داد و این صورت در شهر سنه اثنی عشر و ثمانی
 بود و چون میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از مدتی در
 شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنه اربع عشر و ثمانی در ری
 وفات یافت و لا یتقی در شب پنجشنبه رابع عشرین رجب الاول
 سنه ست و ثمانین و سبعمایه بود در شهر هرات میرزا الغ پیک
 ابن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل عالم عالمیقتدار بود در
 اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ثلث و عشرين
 و ثمانی با اتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده

روی و مولانا علاء الدین علی قوشچی که شارح تجرید است و بزبان
 عنایت او را فرزند خطاب میفرمود و مولانا غیاث الدین جمشید
 و مولانا معین الدین که ایشان را از کاشان بصره فرستاده بود
 در شمال مرقند مایل بمشرق رصد بیت و فتح جدید خانی
 که درین ایام مدار استخراج تقادیم بر اقامت از حقیقت است
 یکی از فضلا در باب میرزا الغ پیک گفته **چون الغ پیک** بعلم
 هند **سنه** یافت نبود در هزاران مدرسه **میرزا شاهرخ**
 در سنه اثنی عشر و ثمانی به سلطنت ما و راه التهر و ترکستان
 بدو ازین داشته بود و نا انقباض ایام حیات پدرش حاکم
 آن دیار بود و چون در محرم سنه احدی و خمین و ثمانی
 خیر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان بسلح آمد
 در آنجا بشنید که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن باسنقر
 در هرات بخت سلطنت نشسته و پدرش میرزا عبداللطیف را
 گرفتار محبوس سلخه بنابرین با میرزا علاء الدوله از راه صلح
 درآمد و ایلچی را به هرات فرستاده میرزا عبداللطیف را طلب
 کرد میرزا علاء الدوله میرزا عبداللطیف را نزد پدرش فرستاد
 و سیان ایشان صلح شد و میرزا الغ پیک بصره فرستاده شد

بعد از یک سال در شهر وراثتی و حسین و ثمانیای میرزا الغ یک
 با پسران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الغیر و خزانان آمد
 و در چهارده قریحی هرات در حدود سرخاب بایر زاعلاء الدوله
 جنگ کرد و او را شکست میرزا علاء الدوله که بخیزه با ستراباد
 نزد برادرش میرزا بایر رفت و میرزا الغ یک هرات آمد
 و بر جای پدر بر تخت سلطنت نشست و چون شنید که
 که میرزا بایر و میرزا علاء الدوله با هم متفق شده اند
 و قصد دارند از شهر هرات تا پل ابریشم بیامد و پسرش
 میرزا عبد اللطیف را بسطام ناخست کرد درین حالت
 میرزا علاء الدوله و میرزا بایر درین اندیشه بودند که از
 ستراباد بعراق نزد برادرشان میرزا سلطان محمد آیند که
 میرزا الغ یک بی سببی از پل ابریشم معاودت کرد و
 هرات رفت و چون رفعت او در هرات فزوت شده بود
 و مردم بیرون حصار شهر بدان متمم گشته بودند که با علی
 ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قراویسف را در فتنه انگیزی
 مدد کرده اند محلات بیرون شهر را بر او قسمت کرده امر
 کرد تا غارت گردند و این نوع سستی در ماه رمضان سنه

اثنی و حسین و ثمانیای در قلب زستان که مردم از شدت سرما
 و صولت برودت هوا سراز خانه بیرون نمیتوانستند کرد و واقع شد
 بعد ازین میرزا الغ یک از هرات بجای ساوراء التهر رفت
 در غیبت او میرزا بایر از ستراباد بهرات آمد و بر تخت
 نشست و میرزا عبد اللطیف بیخ آمد و باید ریخی شد و در
 حدود سمرقند با او جنگ کرد و غالب آمد و پدر را گرفت و بر
 دست عباس نای داد تا بقصاص پدر بکشت و قبل از قتل میداد
 برادرش میرزا عبد الغیر را بقتل آورد و در پایخ او کشته اند
 شاه مغفور الغ یک علیه الرحمه انکه خود را بسوی کعبه مقصود
 رساند راست در عاشر ماه رمضان کشت شهید خلق را ماتم
 او بر آتش بلند اند اگر ای دل ز تو نایخ و فاقش پسند کوی
 آن بی خزان دورانغ یک غانده و این بیت نیز در نایخ وفات
 او کشته اند چو عباس کشتش به تیغ جفا بود سال نایخ عباس
 کشت ولادت او روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه
 و تسعین و سبعمایه در قلعه سمنانیه بوده مدّت سلطنت او در شهر
 چهل و یک سال **میرزا علاء الدوله** بن میرزا بایسنقر بن میرزا
 شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد و راه را

مقام خود ساخته در شهر هرات بگذشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ
بر رسید ریخت سلطنت نشست و بر خزان جده خود که در
قلاع خراسان بود دست یافت لشکر بسیار بروجع شد در آنوقت
میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیگ بعد از فوت میرزا شاهرخ
در اردوی پادشاه حاکم شده بود و کوه مرشاد بیکم حرم محرم میرزا
شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود در میان سنان و حواری
در سطح فی الحقیقه حسن و ثمانیاء گرفته و نعلش میرزا شاهرخ را
با اهل اردو و بر قیدی برد چون بجد نیشابور رسید جمعی از
انامی میرزا علاء الدوله در صبح شب سیزدهم صفر سنه احدى
و خمسين و ثمانیاء او را در اینجا گرفتند و نزه میرزا علاء الدوله
بردند و کوه مرشاد بیکم را خلاص دادند میرزا عبداللطیف نزد
میرزا الغ بیگ فرستاد و با او صلح کرد و حکم و دیار و شرف
میرزا الغ بیگ سلم داشت و میرزا الغ بیگ بوجیب این حال
بلاور آه التمر مرا جمع فرمود چنانچه گذشت و در آشنای این وقایع
برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابا را از استرآباد بروخرج کرد و
در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند و بعد از تنویه صفوف
امرا در میان مصطفی شدند و میرزا علاء الدوله طرف غربی خراسان را

انجوشان نادامغان و استرآباد بر میرزا بابا سلم داشت
و صلح از یکدیگر گذشتند بعد از این در شهر سنه اثني و خمسين
و ثمانیاء عیش میرزا الغ بیگ با لشکرهاي ماوراءالنهر بخراسان
آمد و با او در چهارده فرسخی هرات جنگ کرد و او را بکشت میرزا
علاء الدوله از کوه بخت نزد برادرش میرزا بابا رفت و دیگر روی
دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود ازین طرف بدان
طرف برفت و با برادران میرزا محمد و میرزا بابا مخالفت می نمود
با وجود آنکه بفرموده میرزا بابا میل در چشمش کشیده بودند
چون نور باطل نشده بود بهر چند وقت فتنه می انگیزت و بعضی
اوقات بعراق ملازمت میرزا جهان شاه می نمود و بعد از فوت
برادران چون میرزا سلطان اوسعید در خراسان بسلطنت رسید
میرزا علاء الدوله بر ستمدار افتاد و برکنار دریای فلزم در خانه
ملك بیستوف در سنه خمس و ستين و ثمانیاء وفات یافت
نعلش او را بخرات بردند و در شب جمع بیت و بیکم صفر در مشهد
کوه مرشاد بیکم دفن کردند و ولادت او در شب پنجشنبه غره جای
الاول سنه عشرين و ثمانیاء **میرزا سلطان محمد** بر میرزا بابا یسفر
بن میرزا شاهرخ در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهر سنه است

وادبیین و ثمانیای بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی بلجذ
 بزرگوار عصیان نمود و بر عراق و فارس مستولی شد میرزا
 شاهرخ جهت تدارک کار او از خراسان بیرون آمد و متوجه
 فارس شد و ناگهان برفت مرزا محمد از فارس بگردستان
 کرغیت و مرزا شاهرخ بازگشته در ری قشلاق گرفت و
 امر را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد درین اثنا میرزا
 شاهرخ وفات یافت میرزا سلطان محمد بی آمد و در عراق
 و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد ازین میل خراسان
 کرد و سه توبت بامیرزا بابر محاربات فرمود در اول ظفر او را
 بود و در آخر بر دست میرزا بابر در موضع جنازه از حدود
 اسفراین روزیکشنبه سیزدهم دی الحجه سنه خمس و خمسين و
 ثمانیای بمقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس
 با استقلال شش سال بود و ولادت او در سنه اهدی و ثمرین
 و ثمانیای میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ
 چون جدش در ری وفات یافت آورد و بازار را غارت کرد
 و باستر اباد رفت و در سنه اثنی و خمسين و ثمانیای که میرزا
 الخ یک خراسان را کشته باوراک المهر مراجعت فرمود

میرزا بابر در همراه در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت
 نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او ستار
 نمود و در جد و دحام بامیرزا بابر جنگ کرد و مغفرت شد و
 خراسان بگرفت میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت
 نفر بقطعه عاد کرخت و بعد از چند وقت از قطعه عاد بایرون
 آمد و از آنجا باستر اباد رفت و مردم میرزا محمد را از آنجا
 بیرون کرد لشکر خراسان میل بحجاب میرزا بابر کردند میرزا
 بابر غالب آمد سیاه بسیار بر وجه شد از استر اباد بیرون آمد
 میرزا محمد لشکر بحجاب او فرستاد در شهید راز در فری النک
 با او جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد و بعد از آنکشاف حرب
 میرزا محمد با سیصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر از او
 بگریخت و مردم میرزا محمد منفرد شده بودند میرزا محمد
 متحیر شد درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در همراه
 بیادشاهی نشسته میرزا محمد ناچار خراسان بگذاشت و بعد از
 آمد میرزا بابر باسر پادشاهی آمده بر تخت نشست بعد از
 مدتی میرزا محمد بیکارد و حدود اسفراین چنانچه سابقا
 مذکور شد بامیرزا بابر جنگ کرد و کشته شد بعد از او میرزا بابر

در پادشاهی مستقل گشت و از راه نزد بصره آمد و پیش از رفت
در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت سلطنت بر
افزاشته میرزا یار از شیراز به خراسان آمد و میرزا علاء الدوله
آن خراسان بصره کریمیت بعد از این در غایت میرزا یار بصره
و فارس و کرمان در سنه سبع و چهلین و ثمانیاد از تصرف میرزا
بر و رفت و بنصرت میرزا جهان قشاه بن قراویوسف و کمان
که در اوقات پادشاه آذربایجان بود درآمد و میرزا یار بواسطه
مخالفت سلطان ابوسعید که در ماوراء النهر سلطنت رسیده
بود و طبع در خراسان داشت از تدارک کار عرافان ماند میرزا یار
هفت سال با استقلال پادشاهی خراسان کرد و در عدل و داد گوشت
و سخاوت با فراط داشت بعد از آن در بیست و ششم ربيع الثانی
سنه اربع و ستین و ثمانیاد در مشهد مقدس به عالم آخرت انتقال
کرد و در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین عبدالقادر فرموده
قطعه آفتاب ملک بابر خان نمائند کی چنان خورشید چنان درخیزد
در ربيع ثانی و فصل ربيع الاول ساغر زخون دل پرست
چرخ را گفتم چکرها چاک شد دیده را انباشت و امن پرورست
این چه حالت و چه تاریخست گفت موت سلطان مویذ پادشاه

و دیگر و گفته **ملک** نگاه قضا و قدر سجای بر خاک افکند
تاج بابر خانی در مشنص و شست و لب ز تاریخ رسول در ساد
عشرین ربيع الثانی ولادت میرزا یار و دهیم رجب سنه خمس
و عشرين و ثمانیاد بوده در شهره مدت عرش سی و پنج سال و نه ماه
و نه روز **عید اللطیف** بن میرزا الخ یک بن میرزا شاه رخ
در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الخ یک را بکشت
پادشاه شد بلطف طبع و دقت ذهن موصوف بود و خدمت
اهل الله کردی و در مجلس ایشان با دب نشستی و با وجود این
حالات بغایت شادخوی بود و سیاست با فراط داشت در ضبط
ملک و قمع اعدایان سعی نمود که هر سال لشکر از یک کرنا بیخ
فرسختی شهری آمدند و غارت می کردند در زمان بصدف سنی
ولایت ماوراء النهر از هم صولت و سطوت او نیامدند میرزا
عبد اللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الخ یک سال بصر
نبرد و پیوسته این بیت از اشعار شیخ نظامی میخواند که **بیت**
پدرکش پادشاهی را نشاید و کوشاید بجز شش مر سپاید
و کران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز در قصد او مشفق
شدند و منتظر فرصتی بودند تا در وقتی که میرزا عبد اللطیف

از یازده چنار بشهری آمد بابا حسین نامی از انجمت در شب
بیست و ششم رجب الاول سنه اربع و خمسين و ثمانیة تری بدو
انداخت و آن تیر بر عقل میرزا عبداللطیف آمد دست برآل
اسب زده فریاد کرد که اوق سیکدی یعنی تیر رسید بعد و دی
چند که با او بودند متفرق شدند و آنجمت که قصد او کرده
بودند بدو رسیدند و فی الحال سر او را از بدن جدا کردند و
بشهر آورده از پیش طاق مدرس بالغ یک بیاویختند و در
تاریخ آن واقعه گفته اند **بابا حسین گشت شب جمعه اش**
به تیر **تاریخ فوت اوست که بابا حسین گشت میرزا عبدالله**
بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف
در ماوراء النهر پادشاهی رسید سلطان ابوسعید بن سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور برون آمد و با او جنگ
کرد و منهزم گشت چون از سلطنت میرزا عبدالله یکسال
بگذشت دیگر باره سلطان ابوسعید با قنای ابوالخیر خان
که از جلای پادشاهان الوس جوچی خان بوفورجاء و حشمت
و غفلت ممتاز بود عریب او آمد و در شهر حادای الاول سنه
حس و خمسين و ثمانیة با میرزا عبدالله در چهار فرسخی

سرقند جنگ کرد و میرزا عبدالله کشته شد و میرزا سلطان ابو
سعید سلطنت رسید و ولادت او بیت و هفتم رجب سنه
ست و ثلثین و ثمانیة بوده در شهر مرآت **میرزا شاه محمود**
بن میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه
پدرش در شهید و فاته یافت او بجای پدر سلطنت نشست و
در آن وقت ست او منسال و چهار ماه بود پسرش میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله در مرآت باو باغی شد و در حدود درابط
امیر شاه ملک با میرزا شاه محمود باستر آباد کرخت و دیگر در
سلطنت ثلث نیافت و در سنه ثلث و ستین و ثمانیة بعالم
بعث اشغال کرد ولادت او در شب شانزدهم محرم سنه اثنی و
خمسين و ثمانیة بوده در ولایت مازندران **میرزا ابراهیم**
بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد
از آنکه بر میرزا شاه محمود غالب شد از عقب او متوجه استرآباد
گشت اتفاقا میرزا جهانشاه بن قزاقوسف ترکمان بالشکر
قزاقان بطبع خراسان مجدود استرآباد آمده بود میرزا ابراهیم
ازین حال پیغمبر نگاه و درین راه بالشکر میرزا جهانشاه دو چاک
شد و جنگ در پیوست در یک لحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا

ابراهیم را زیر و زیر کردند و قریب با فصد کس از میرزا و اهلی خفا
 درین جنگ کشته شدند و این واقعه در روز سه شنبه بیت و پنج
 محرم سنه اثنی و ستین و ثمانیایه در یک فرسخی استرآباد روی
 نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که با سترآباد گرفته
 بودند از صولت و خمت این واقعه مرگ بطریق افتادند و
 دیگر سلسله دولت ایشان منظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین
 حرکت المذبحی میگردد نادر سادس شوال سنه ثلث و ستین و
 ثمانیایه وفات یافت نفس او را همراه بردند و در مدرسه کوه رش
 افتادین کردند و در ولادت او گفته اند ناریخ شود شب سیوم
 از شعبان **میرزا سلطان ابوسعید** بن میرزا سلطان محمد
 بن میرزا میرافشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا امیر نام در مس
 و راه النهر بر تخت سلطنت نشست پادشاه عادل عاقل و صاحب
 رای بود با شاخ و گوشه تشینان ارادت تمام داشت و علم و طایفه
 علوم را دوست میداشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الخ
 کب کرده بود میان او و میرزا بابر منازعات داد و میرزا بابر
 لشکر بدر سرقت آورد و سلطان ابوسعید را در محاصره گرفت
 و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابوسعید در

ساوَرَه النهر در ترکستان استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر
 در خراسان هرج و مرج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود
 با هم در افتاده بودند میرزا سلطان ابوسعید بعزم شیخ خراسان
 بسلطان از آب آموی عبور نموده بیت و ششم شعبان سنه اثنی
 و ستین و ثمانیایه همراه آمد و کوه رشاد یکم را بقتل آمد و
 و بسبب اخبار سوحش که از ساوَرَه النهر بدو رسید خراسان را
 اتلاخته در فیه ماه شوال سنه مذکوره از همراه بیرون رفت بصلح
 مراجعت نمود بعد ازین چون میرزا جهان شاه بقصد شیخ خراسان
 بمجدود استرآباد آمد و بر میرزا ابراهیم غالب آمده سپاه چغنائی را
 شکست داد میرزا جهان شاه بقصد شیخ خراسان بمجدود و بعضیت
 تمام در شصت شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانیایه در همراه نزول
 نمود و قریب شش ماه در آن حدود با استقلال توقف کرد
 سپاه انبوه از هر طرف بر میرزا سلطان ابوسعید جمع گشتند
 میرزا سلطان ابوسعید بالشکر بسیار و سپاه پشماران پنج آهک
 جنگ میرزا جهان شاه کرده بر غایب آمد مردم در میان سخن از
 صلح گفتند بدین نوع که میرزا جهان شاه خراسان بر میرزا سلطان
 ابوسعید مسلم دارد و بمرافق مراجعت نماید طرفین بصلح راضی

میرزا جهان شاه در اوایل صفر سنه ثلث و ستین و ثمانیا از مرز
بجای آباد کوچ کرده و از حدود هراة گذاشته بمراق معاودت کرد
لشکرش بفرج که رسیدند از آبادانی نگذاشتند و میرزا سلطان
ابوسعید در شصت ماه مذکور در هراة نزول فرمود بعد
ازین در او اسطعمادی الاول سنه مذکوره میرزا سحر بن میرزا
احمد بن میرزا باقر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور با اتفاق میرزا
علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان
ابوسعید جنگ سخت کردند میرزا سحر درین جنگ کشته
شد و میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم گریخته بیرون
رفتند و یکی از طرفاد را وقت کشت * علاء الدوله مرزا کریم
زنجک * و کرد رسپاهش فریدون بود * پسر کریم زنجک * عیال
ازان پرهیزی هنر چون بود * و در سنه ادبج و ستین و ثمانیا
باستر آباد رفت و میرزا سلطان حسین باقر که در اینجا استغلا
یافته بود از وفرا نوده بطرف اداق گریخت و خراسان برو
قرار گرفت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل و
سیستان نیز در تصرف آورد و چون در سنه اثنی و سبعین
و ثمانیا که میرزا جهان شاه در دیار بکر بفتح حسن یک بر یک

بن قرا عثمان حاکم آن دیار رفت و آنجا دود و از دم ریح الشافی
سنه مذکوره بقتل آمد و لشکر او پیشان شدند از عراق و
فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان ابوسعید فرستادند
و او آن سال قشلاق در مرو گرفته بود چون این خبر بدو رسید
امرا و دار و عکاز از پیش باسب یام بدین حالک فرستاد و پسر
خود سلطان احمد را در ماوراء النهر گذاشته بالشکر خاد را و اخر
حوت موافق او اخر شعبان سنه مذکوره بوقتی که قتر در برج
عقرب بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان
شد قبل از وصول او امر که از پیش رفته بودند شیخ عراق
کرده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور نموده چون عیال
رسید حسن علی پسر میرزا جهان شاه بخدمت او پیوست و از
جانب حسن یک مکر را الچیان بار دوی او می آمدند و
التماس صلح میکردند سلطان ابوسعید از غایت غرور بتول
نیکرد سلطان ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رفت و حسن
یک چون از صلح نا امید شد با سلطان ابوسعید مخالفه نمود
و راهها سد و ساخت نادر دوی سلطان ابوسعید قطع
بید آمد چنانچه دوازده روز سپاه پادشاهی جو غور رفتند

واردوی او پیشان شد بعد از آن حسن یک بالمرای سلطان
ابوسعید در حدود اردو جنگ کرد و منظر شد سلطان
ابوسعید خواست که معاودت نماید حسن یک با پسران در
رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود بگرفتند
و نزد حسن یک آوردند حسن یک بعد از سه روز او را
بدست یار کار محمد که بنیره زاده کومر شاد یکم بود داد تا بقصا
کومر شاد یکم بکشت و این صورت در سنه ثلث و سبعین و
ثمانیه روی محرم در تاریخ این واقعه گفته اند **قطعه**
قصا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست ز کس مدان که ز سیر
سناره و ماهست بشیروان چو پنه برده ماند بر لب آب
بیزی که نه آنجا مقام وی را مست گذشت بود ز ماه رجب ده
شش روز قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست لطیفاً
عجایب که لشکر او را از و حسن زده و تاریخ شیروان شاهست
و علامه عالم مولانا جلال الدین محمد دوانی هم در تاریخ او گفته است
سلطان ابوسعید که در قرق خرو چشم سپهر بیروانی چو او
ندید الحق چگونگی کشی که کشیده بود تاریخ سال قتل سلطان
ابوسعید مدت سلطنت او هجده سال **میرزا سلطان احمد**

بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت سال دریاورد
الغیرا پادشاه بود و در قمر دینی قعه سنه تسع و تسعین و ثمانیه
هجری وفات یافت برادرش سلطان محمود که ارشد اول سلطان ابو
سعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از ده و ماه در محرم سنه شصت
در گذشت بعد از میرزا سلطان محمود پسرش میرزا بایسنقر و میرزا
سلطان علی چهار سال در امر سلطنت بایکدیگر شایعت و مخاصمه
میی نمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطان علی منبرم شده
بقندرز نزد امیر خسرو شاه که از برگزیدگان پدرش میرزا سلطان
محمود بود رفت و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه شصت و تسعمایه
آن شاهزاده را بفرستاد رسائید و آن اثنا شبیک خان
از یک قصد تسخیر ماوراء النهر کرد و بخارا بگرفت بعد از آن حرمقند
محاصره نمود و والک میرزا سلطان علی را بکجاح خود نوید داد و میرزا
سلطان علی بجزایک و ترغیب مادرش بخد مت شبیک خان رسید
شبیک خان او را با مادرش بکشت و سرفقت بگرفت و خواجه
یحیی پسر خواجه عبداله را که نقیب سلاطین بمشورت ایشان بود
بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شبیک خان
میرزا بایرن عمر شیخ را بفرستاد آوردند و یحیی شدند دیگر باره

شیک خان سر قند را حصار داد و میرزا بابر بگریخت و سر قند
 سخر شد و بعضی اکابر قتل آمدند و ماوراالنهر شیک خان را
 صاف شد و امیر خسرو شاه نیز بدست لشکر از یک بقتل رسید
میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در شور سنه
 سبع و شصت بعد از آنکه شیک خان در سنه ست و شصت و شصت
 در خراسان در محاربه بالشکر اعلی حضرت پادشاه جهان سلطان شاهی
 اسمعیل همدار خان تغزلان به قتل آمد بدد امر او لشکر
 قزلباش پادشاهی ماوراالنهر رسید عبید خان از یک بماورا
 النهر آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون
 رفت و بعد ازین از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ثمان و اربعین
 و شصت است کسی دیگر در ماوراالنهر سلطنت نکرده و حالا
 پادشاهی ماوراالنهر در دست خانان از یک است که احوال ایشان
 در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد ازین سلطنت
 غزیه و حدود هند قناعت کرد و قریب بی و چهار سال در
 پادشاهی ماند و در سنه سبع و ثلثین و شصت وفات یافت
 و وفات پدرش میرزا عمر شیخ بن مرزا سلطان ابوسعید در
 شعبان سنه تسع و ثمان و اربعه **عیون میرزا و کرامات**

میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بعد از پدر
 بر جای او پادشاه شدند و معظم ممالک هند به تصرف هایون
 میرزا درآمد و پادشاه عظیم ایشان شد و حال مدت یازده
 سال که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از مملکت
 هند در دست ایشان است درین دو سال از شیر خان اوغانی
 شکستی عظیم بدیشان رسید و اکثر ممالک هند از دست ایشان
 بیرون رفته **میرزا یادگار محمد** بن میرزا سلطان محمد
 بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور کورگان بعد
 از مرگ سلطان ابوسعید بتقویت امیر یک بر او انصر حسن یک
 به سلطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای و لشکر
 که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان شده بودند بدو
 پیوستند و حسن یک بسیاری از لشکر آق قویونلو همراه کرده
 او را بخراسان فرستاد و او در استرآباد نزول کرد قبل از وصول
 او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر
 تیمور در سلطنت خراسان تکیه یافته بود چون خبر نزول
 یادگار محمد در همراه بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ یادگار
 محمد بجو و استرآباد آمده در فوجی بند شقان میان ایشان

در هشتم ربيع الثاني سنه اربع و سبعين و ثمانمائة جنگ شد
و بادر محمد بن محمد گشت حسن یک دیگر باره او را بکش کر
ند کرد و باز بخراسان فرستاد درین وقت بعضی از امرای
سلطان حسین میرزا از و رو گردان شده ببادکار محمد
ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هرازه را گذاشته بجانب
میمه و فاریاب رفت بادر محمد بغضت هر چه تمامتر در
محمد سنه خمس و سبعين و ثمانمائة در هرازه نزول نمود
و بعیش و بعشرت مشغول گشت و از کید دشمن قوی غافل
ماند میرزا سلطان حسین از موضع بابا آلی از حد و مرغا
با هزار مرد یلغار نموده بر سر او شنجون آورد و در نصف
شب چهارشنبه بیت و هضم صفر سنه مذکوره او را در باغ
دخان بگرفت و بکشت و بسل میرزا شاه رخ بقتل او منقطع
گشت و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت و لانا کال الله
عبد الواسع در تاریخ واقعه بادرکار محمد گفت **سفر** شد شهر صفر
شبه و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر **میرزا**
سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا باقر بن میرزا محمد
شیخ بن امیر تیمور پادشاه صاحب دولت و اقبال است از سلطنت

و عمر در ازهرم مند بود و در اعانت علی و تقویت فضلا جاد
تمام می نمود طلبه علوم و مدتسین از ابتدای سلطنت
تا انتهای عهد او از وظایف او متغیر می یافتند و جهت ایشان
در شهر هرازه مدرسه ساخته و عمارتی پرداخته که نظیر آن در
ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار ملا و طالب علم در
شهر هرازه جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه
و امرایکندشت و خراسان بخوبی آبادان شده بود که هرگز مثل
آن نبوده در شهر هرازه باغ جهان آرا که آنرا باغ مراد نیز گویند
از مسخه ثبات اوست و در آنجا خانه های پرکار و قصرهای زیبا
کرده و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارات
اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم در آورده اند و چون عمارت
دوست بود امرای او همه میل عمارت کردند و هر یک سراهای
خوب و مبذلهای مرغوب ساختند و جناب امیر نظام الدین
علیشیر که مقدم امرا و مطلع پادشاه بود و نسبت بامیرزا
سلطان حسین بسمت قدست خدمت موصوف بود و
جیح امرا و اکابر و افاضل و اعلی و اعیان خراسان قریب سی
سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند آنقدر ساجد

و ملایس و ریاطات و خواف و بقیع الحیر در بلاد و صحاری و
برازی خراسان با تمام رسانیده که زبان قلم از شرح و بیان آن عاجز
و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از نظم و نثر بنام
او کرده اند و از نواید احسان او محفوظ و بهره مند گشته
ولادت امیر علی شیر در سنه اربع و ثمانیا بوده و فاش
در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه تسع و ثمانیا
وفات او گشته اند **بیت** آن میر بلند قدر عالی رتبت چون
کرد ازین جهان بخت رحلت از سال وفات و حای او پرسید
دادند جواب که جنت جنت و چون بیان بزرگی و حشمت
او دلالت بر علو شان و سمو کان میرزا سلطان حسین
بنابران احوال او را در خلال احوال میرزا سلطان حسین
ذکر کردیم ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنه اثنی و
اربعین و ثمانیا بوده در شهر هرات و چون هشت سالمه شد
پدرش میرزا منصور در شهر سنه تسع و اربعین و ثمانیا
وفات یافت و متب او از جانب مادر نیز با میر تقی میر
مادر او فرزند یکم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر
موسی است و سلطان حسین که جد مادری اوست دختر زاده

امیر صاحب فرزان امیر تقی پور کورکان است و میرزا سلطان حسین
با هم جد مادری موسوم گشته وفات فرزند یکم در چهاردهم
محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانیا بود سلطان حسین میرزا
در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراءالنهر خدمت میرزا
سلطان ابوسعید می نمود و بعضی دیگر از زمان در ملک
میرزا یار بن میرزا بایسنقر در خراسان بسر برده و ده و ثمانیا
کبکی جهت علوفه او تعیین کرده بودند تا در سنه احدی و
سین و ثمانیا که میرزا یار وفات یافت و خراسان بهم برآمد
و میرزا شاه محمود پسر میرزا یار و میرزا ابراهیم پسر میرزا
علاء الدوله با هم در افتادند و از جانب ماوراءالنهر سلطان ابو
سعید مرزاد درین سال قصد خراسان کرده بیخ آمد و از بیخ
به راه آمد و باز معاودت بیخ کرد و از جانب عراق میرزا همان
شاه در او اخر سنه مذکور طبع در خراسان کرده بحدود استرآباد
آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود از و نه برآمده منفرد
گشتند و از هر طرف قننه برخواست چنانکه مکرر مذکور شده
او در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسین پیک سعد لومیرزا حاکم
شاه او را حکومت استرآباد داده بود در اوایل ذی الحجه سنه

اشتی و ستین و ثمانیة در موضع سلطان دین جنگ کرد
و اورا بکشت و استرا با د بگرفت و چون خراسان بر مرزا سلطان
ابوسعید قرار گرفت سیرا سلطان حسین در مدت ده سال
همیشه با او یاری بود و هر وقت فرصتی یافت بمیان الکای
او در می آمد و هرگاه لشکر ابنوه بدفع او میفرستاد به سیاه
سیرفت و قراق شده بود چون خبر فوت سیرا سلطان
ابوسعید در حدود اسپورد بدو رسید بعضی امرار از
طریقی تیشا بور و مشهد به راه فرستاد و خود بدر رفت و
از آنجا به راه آمد و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث
و سبعین و ثمانیة بر تخت سلطنت نشست در این ایام
یادگار محمد بن قنوت حسن یک با او در سلطنت خراسان
منازعت کرد و بقتل رسید چنانچه کشت و میرزا سلطان
حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین هر کس در کار
خراسان با او مخالفت نمود مغلوب گشت در اواخر عهد او
پادشاه از یک سلطنت ساور که التمر از تصرف اولاد میرزا
سلطان ابوسعید بیرون بردند و طبع در خراسان داشتند
میرزا سلطان حسین در سنه احدی عشر و ثمانیة بقصد

دفع ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد ابلش
در رسید و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم
ذی الحجه سنه احدی عشر و ثمانیة در موضع بابا آلی که از توابع
یادغیل است در حوالی بل نایاب که بر آب مرغاب بسته اند وفات
یافت بعد از چهار روز نفس او را به راه آوردند و در کتبی که
جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال
و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و هشتاد سال
عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب چند سال مغلوب
بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار کس را و
در تخت روان بر می بردند که دو کس طبع بود همیشه بیاری قیج
و کبوتر و خروس میل تمام داشت و هر جا که میرفت فقههائی
پراز کبوتر همراه بود و در شهر هرات او را در تخت روان بهر کس
مردم بتفریح می بردند از پیران او چهارده کس را نام یافته ایم
بدیع الزمان میرزا **مظفر حسین میرزا** احوال این مرد مذکور
خواهد شد که یک **میرزا** **ابوالحسن میرزا** **محمد معصوم میرزا**
فتح حسین **میرزا** **ابن حسین میرزا** **فریدون حسین میرزا** **محمد**
حسین **میرزا** اینها اکثر در زمان پدر و بعضی بعد از زمان

پدر وفات یافتند **بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا** پسران

سلطان حسین بعد از پدر بیشتر هرا آمدند و بشركت بسطنت
فشانند چون يك سال از دولت ایشان بگذشت شاهي نيك
پادشاه از يك از ماوراء النهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ
كرد و ایشان را در محرم سنه ثلث عشر و ستمائة منهنزم ساخت ميرزا
بدیع الزمان فرار نموده يك شب در حوالی شهر هرا بود و از انجا
بطرف قندهار افتاد و بجانب ترشيز معاودت كرد و در انجا
با امرای از يك جنگ جنگست یافت و بمراق آمد و بشرف
پای پوبس نواب كاساب حضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملك
سليمان ابوالنظر سلطان شاه اسماعيل هادرخان انا را الله
برهان و قتل با نبرأت میرانه مشرف گشت و بموجب حكم همايون
اوراد و شب غازان تبریز منزل دادند و هر روز يك هزار دينار
جهت اخراجات او تعيين كردند مدت هفت سال در تبریز بود
و در سنه هشتم و ستمائة كه سليم پادشاه روم به تبریز آمد
او را همراه خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین
میرزا با ستراباد كرجعت و در انجا در سنه ثلث عشر و ستمائة
بعالم آخرت رحلت فرمود **میرزا عسر** بن میرزا سیرانشاه

بن امیر تیمور هر چند بیان احوال او و برادرش بر بیان احوال سایر
احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بر ارتباط سلطنت قراقرم و احوال
او و برادرش میرزا ابابكر ماخیزان بسیار نادرخ اولی و انصب
نموده القصه در نوبت اخیر كه امیر تیمور بایران آمد در سنه اثنی و
ثمانیه میرزا عمر را در ماوراء النهر حكومت داد و او مدت سه سال
بحكومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم
بآذربایجان مراجعت فرمود و در قراقرم قشلاق گرفت میرزا
عمر را از سر قند بقراباغ طلب كرد و حكومت آذربایجان تا سر
حد روم و شام بدو تفویض فرمود و حكام فارس و عراق را تابع
او ساخت كه بجای ویساق او حاضر شوند و حكومت عراق عرب
برادرش میرزا ابابكر از زانی داشت و میرزا میرانشاه را با او
بیغداد فرستاد بعد ازین بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر
تیمور در تبریز میرزا عمر رسید سلطنت آن دیار با بنم خود
كرد و میرزا ابابكر را از عراق عرب نزد خود طلب فرمود
و چون میرزا ابابكر در اردوی میرزا عمر نزول كرد او را بگرفت
و در قلعه سلطانیه بند كرد و بعد از چند روز كس تعیین
كرده بسلطانیه فرستاد تا او را آنجا بقتل آوردند چون آن

شخص بدان خانه که میرزا ابابکر و راجا محبوس بود و آمد میرزا ابابکر
پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند
بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و اینصورت در محرم سنه
ثمان و ثمانیاه واقع شد درین وقت میرزا میرانشاه بخراسان
رفته در کابلوس بود میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر
رفت و میرزا عمر سلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر او را
برداشته روی بهراق نهاد چون بشهر باز آمدند لشکر قوچ قوچ
بدو ملحق می شدند و میرزا عمر درینوقت در آذربایجان بود میرزا
ابابکر از شهر باز به سلطانیه رفت جایی که آنجا بودند قلعه تسلیم
کردند لشکر بسیار بر و جمع شدند آنک جنگ میرزا عمر
کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر از و روگردان
شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا
ابابکر نماند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پی محمد و میرزا ستم
و میرزا اسکندر پیران میرزا عمر پنج بن امیر تیمور که از جانب
میرزا شاه رخ حکومت آن ممالک تعلق بدیشان داشت رفت
و از ایشان استمداد نمود و میرزا ابابکر در آخر جلوی آخرا سنه
مذکوره به تبریز رفت و بر تخت نشست پس ازین میرزا عمر

با اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای عراق و فارس بقصد میرزا
ابابکر عجدود در جزیره آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای
آذربایجان برابر رفت و در موضع خزره با یکدیگر جنگ سخت
کردند چنانچه چهار هزار سوار و پیاده درین جنگ کشته شدند
و میرزا ابابکر غالب آمد میرزا عمر از میرزا ابابکر منزه نم شده
بخراسان رفت میرزا شاه رخ او را اعزاز و احترام نموده اسیر او را
و مازندران بدو شفقت فرمود و چون در اینجا قوت گرفت با میرزا
شاه رخ یابی شد و در روز دوشنبه ناسح دی قندهار سنه تسع
و ثمانیاه در حدود جامبالو جنگ کرد و شکست یافت و بطرف
مرغاب که بخیه میخواست بفرستد نزد برادر خود خلیل سلطان
رود زخم تیزی داشت دار و فغان آغود و او را گرفته نزد میرزا
شاه رخ فرستادند میرزا شاه رخ طبیب و خراج تعیین کرده
حکم فرمود که او را به راه بردند علاج کنند چون میرزا عمر را بنقوزان
آوردند وفات یافت و در سپت و پنجم دی قندهار سنه مذکوره
او را در پهلوی امام خیر رازی دفن کردند **میرزا ابوبکر بن**
میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از عزیمت برادرش میرزا عمر
در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مرد مشهور شجاع بود

و در میان اولاد و اخفاء امیر تیمور بیشتر او کس خود قرا یوسف
 بن قرا احمد ترکمان که در ایام از مصر گریخته بکنار آتک فرات که پوریت
 اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دو بار با او جنگ کرد و هر
 دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا میرانشاه در
 جنگ بر دست غلامی کشته گشت و این صورت در بیت و چهارم
 ذی قعدة سنه عشر و ثمانیة روی نمود بعد ازین آذربایجان
 از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرا یوسف بران مستولی
 شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان و بی سپر
 امیر ایدک با او مخالفت کرد و بیستان افتاد و از بیستان
 باز بکرمان معاودت فرمود و در حد و دجرفست با سلطان و بی
 جنگ کرد و کشته شد و این واقعه در حجب یا اوایل شعبان سنه
 احدی عشر و ثمانیة دست داد **باب پنجم**
 در ذکر پادشاهان ترک قرا قوینلو و آق قوینلو و آن دو فصل است
فصل اول در ذکر قرا قوینلو و سلاطین ایشان باری
 لغت دارند مدت سلطنتشان شصت و سه سال اول ایشان
قرا یوسف بن محمد بن توره بیش بن پیرام خواجہ ترکان است
 و قرا احمد از امای سلطان احمد بیکانی بوده و دخترش در حباله

سلطان احمد بوده و سرداری الوس قرا قوینلو بدو تعلق داشته
 و جدا بود پیرام خواجہ که بعد از وفات سلطان و بی بر وصل بخار
 و از جیس حکومت یافته بود و دایمیت و ثنائیت و سبعا و وفات
 یافته قرا یوسف در زمان امیر تیمور همیشه با او باغی گری میکرد و
 در وقتیکه امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب مستولی شد و
 سلطان احمد بیکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر تیمور از روم
 با آذربایجان آمد عراق عرب را به پسرزاده خود ابابکر داد و او را
 بدفع قرا یوسف بجناد فرستاد و حکم فرمود که فرزند زاده دیگرش
 میرزا رسم بن عمر شیخ نیز از حدود جدا نمیدد میرزا ابابکر عراق
 عرب رو داشت و در زیر حمله بقرا یوسف رسیدند و با او جنگ
 کردند و برادرش یار علی را بکشتند قرا یوسف از ایشان منفرم گشته
 بمصر گریخت پادشاه مصر او را با سلطان احمد بیکانی بموجب حکم
 امیر تیمور گرفت و بند کرد و قرا یوسف را در آنجا پیری متولد
 شد پیر بودای نام کرد و سلطان احمد آن پسر را بغرزندگی قبول
 فرمود بعد از آن چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف
 از بند بیرون آوردند و تربیت کردند هزار سوار از ترکمان که با او
 بمصر فرستاده بودند بر وجه شد و او را با آن سواران گریخته تا

گمرده بود و بالی کت بگذاشتند آحاد الناس و ترکیه خرمگاه را
غاریت کردند و جامه مارا از تن او بردن کردند و بطلع حلقه طلا که
در کوش داشت کوشش ببردند و او را اندر وی کت برهنه بر روی
زمین انداختند و دو شبانه روز زمین حال افتاده بود بعد از آن
اختلاجیان او را بطرف ارجین بردند و در مرقده آبا و اجداد
دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری قراویوسف
شش پیر داشت هر بوداق خان قراویوسف او را بسلطنت نصب
کرده بود در زمان حیات پدر در گذشت و بعد از قراویوسف
سلطنت بام خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهان شاه احوال ایشان
مذکور خواهد شد امیر شاه محمد مدت بیست سال با استقلال حاکم
عراق عرب بود نادر ستم و ثلثین و ثمانیاد برادرش امیر اسباب
بعثداد از دست او بیرون برد و شاه محمد کریمت او بعثداد بیرون
رفت و بموصل رسید و موصل و اربل را فتح کرد بعد از آن بطرف
بعثداد عزیم کرد و بمقوبه را غارت کرد و بدرنگ آمد و قصد
شیخان داشت و در حدود شیخان بر دست امیر حاجی همدانی
بقتل آمد و در روز سه شنبه محرم ذی حجه سنه سبع و ثلثین
و ثمانیاد امیر اسباب بعثداد را خراج شاه محمد و واده سال حاکم

بعثداد بود و در روز سه شنبه ثامن عشرین ذی قعدة سنه ثمان و
اربعین و ثمانیاد برک خود وفات یافت و آن قرآن نحسین در
سرطان بود امیر ابو سعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید
امیر اسکندر بن قراویوسف بغایت متهور و شجاع و دلیر
بود در طایفه قراویو کس بجاعت او نبود اما دولتش متزلزل
بود بعد از پدر لشکر قراویو بر وجه شدند و او در روز دو
شنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع و عشرين و ثمانیاد در حدود
الشکر و بوضعی که از انجشی خوانند با سیر شاه رخ مصفا
داد و دوروز آتش قتل و جدال میان ایشان اشتغال داشت
در شب سپاه طرین پارس میداشتند و روز با سر کوشش و
آویش میرفتند در روز سیم سیرزا اسکندر ستم کشت و
بعد و وفات کریمت چون میرزا شاه رخ بعد از فتح بخلسان مرآت
فرمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و برادر با چاق
ستولی شد و در سنه ثمان و عشرين و ثمانیاد عزالدین شرمسار
کرد ستانرا دوازده پیل بکشت و در همین سال امیر شمس الدین ملک
ملک اخلاط را بقتل رسانید و در سنه ثلثین و ثمانیاد سلطان
احمد کرد را بقتل آورد و در سنه احدى و ثلثین و ثمانیاد بیژان

رفت و در شامی خرابی بسیار کرد و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانیایه
سلطانیة از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین
سال میرزا شاهرخ نوبت دوم بقصد قلع و قمع او بآذربایجان
آمد و در روز شنبه هفدهم دی حمله مذکوره در ظاهر سمنان
با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و بین العسکرین
دو روز قتال و جدال بود و امیر اسکندر دین بزرگ دست بر وی
نمود که مثل آن در آینه خیال مستور نخواهد بود و در آخر چون
طافش نماید عجایب روم فرار کرد چون میرزا شاهرخ خراسان
رفت در سنه اربع و ثلاثین و ثمانیایه باز اسکندر آذربایجان را
در ضبط آورد و یکی از مردم خراسان گفت **بیت** اسکندر لشکر
مار از دو جهت **ش** ما مملکت بگرفت و بکلاشت **امیر** اسکندر
برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت
آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنه سبع و
ثلاثین و ثمانیایه بار دیگر بخراسان رفت و غارت و قتل کرد
و در دوم ربیع الثانی سنه ثمان و ثلاثین و ثمانیایه میرزا شاهرخ
باز بجهت دفع او از خراسان متوجه شد چون نوبی رسید میرزا
جهانشاه برادر امیر اسکندر در نهمین صفت ماه دی الحجه سنه مذکوره

خدمت میرزا شاهرخ پیوست و بعنایت و اعزاز مفتخر گشت و همچنین
امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد پسر قراویسف و امیر بزرگ آیدینو
که از عتقا و امرای ترکمان بود میرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ
بجانب آذربایجان هضمت فرمود امیر اسکندر ازین نوبت قوت
مقابلہ نداشت فرار کرد و از آذربایجان بگذشت و در وقت کوز فرا
عثمان با چندری که سر راه بر گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ
بآذربایجان آمد و سلطنت آن ملک را نا حدود روم و شام میرزا
جهانشاه تفویض فرمود و نشان همیون بمرآة تنغا ازانی داشت
چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه اربعین و ثمانیایه بخراسان
علاوت فرمود امیر اسکندر از مردم مراجعت نموده در صوفیان
بهرین با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافت بطلع الحی کرخیت
و محصور شد و در اینجا شب بخت و پنجم شوال سنه احدى و اربعین
و ثمانیایه بر دست پسر خود شاه بابا که بابکی از قنکان بدر لیل نام
نظر می داشت بقتل آمد مدت سلطنت او شانزده سال **میرزا**
جهانشاه بن قراویسف بن قراچور در سنه سبع و ثلاثین
و ثمانیایه بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تفویض
گرفت و روز بروز دولت و حکومتش تزايد پذیرفت برادرش

ابراهیم که در جنگ کرد و شهرم شده در قلعه الحقی بهشت پیش کشته شد
 چنانچه که کشت میرزا جهان شاه پسرش را به قصاص پدر کشت و مملکت میرزا
 جهان شاه را صاف شد و او در سنه اربع و ثمانیای بغرای کریمستان
 رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش ابراهیم بنده عیال و مرید
 دست آورد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنه
 ست و خستین و ثمانیای بر عراق مستوفی شد و مردم اصفهان را در سنه
 سبع و خستین و ثمانیای بقتل آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق
 را خراب ساخت و فارس و کرمان نیز بانه تصرف گرفت و در اوایل سنه
 احدی و ستین و ثمانیای که میرزا بابر وفات یافت بود چنانچه سابقا
 در احوال سلطان ابوسعید میرزا ایراد یافته بعزم شیخ فراسان از
 راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد و در روز سه شنبه
 بیست و پنج محرم الحرام سنه الحقی و ستین و ثمانیای بامیرزا ابراهیم پسر
 میرزا علاء الدوله در ملک فریخی استر آباد جنگ کرد و مغرور شد و
 بسیاری از کرامت و امیرزادگان جغتای درین جنگ کشته شدند و میرزا
 جهان شاه با استقلال تمام بخراسان درآمد و پانزدهم شعبان سنه
 مذکوره در شهر هرات نزول فرمود و در پانزدهم ماه با استقلال در آن
 حدود توقف کرد و در آنجا میرزا علاء الدوله بن بایسنقر میرزا در روز

عید اضحی در سنه مذکوره بخندش رسید و احترام یافت بعد
 ازین سلطان ابوسعید از بلخ متوجه او شد و خبر میرزا جهان شاه
 رسید که پسرش حسن علی که در قلاع آذربایجان محبوس بود بیرون
 آمده و تبریز را گرفته و باغی شده بنابرین میرزا جهان شاه با
 سلطان ابوسعید صلح کرده خراسان بر او مسلم داشت و در اوایل
 سنه ثلث و ستین و ثمانیای بر عراق مراجعت نمود و لشکرش در آن
 راه بمرجان رسیدند از آبادانی اثری نداشتند و میرزا جهان شاه
 چون بمملکت خود آمد حسن علی را گرفته محبوس ساخت و پسر
 دیگرش هم بوداق که ملک فارس بدو داده بود و لوچسندیه
 معاش نمیکرد در سنه اربع و ستین از آنجا اخراج کرده بغداد
 فرستاد و چون همچنان عقاق میبود و حقوق رعایت نمیکرد
 میرزا جهان شاه در سنه سبع و ستین و ثمانیای متوجه بغداد شد
 و پسر بوداق را محاصره کرد و مدت یکسال بر در بغداد
 نشست مردم در میان سخن از صلح گفتند پسر بوداق در بغداد
 بکشد برادرش محمدی میرزا بشورت میرزا جهان شاه در صباح
 یکشنبه دوم ذی قعدة سنه سبع و ثمانیای بر سر او رفت و او
 غافل نشسته و بصلح این کشته او را بکشت و میرزا جهان شاه

به تبریز آمد و شوکت و عظمت او بر تبة اعلی رسیده بود چندی که در آن
او را عشره شیران در خیال نمی آمد و تمامی مالک عراق عرب و
عجم و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم
و شام در زیر تکیه او بود و بعد از این دولت او روی در اخطا
نهاد و در ستمه انقی و سبعین و ثمانیة بقصد دفع حسن پیک
که حاکم دیاربکر بود بیاغاز رفت و کاری از پیش نبرد و نرسید
در رسید خواست که معلومت نماید در کوچ دادن احتیاطی
نداشت اردو و لشکر را در اول از پیش روان میکرد و خود تا
آخر روز بر بستر استراحت می خفت و بعد از آن در عقب
لشکر می رفت حسن پیک فرصت غنیمت دانسته در وقتی که لشکر
وارد و از پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته بانه فرار سوار
مکمل بر سر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته
شد و پسرانش محمدي میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار
شدند محمدي میرزا بقتل آوردند و ابو یوسف میرزا را سیل
کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربيع الثاني سنه مذکوره
واقع شده هفتاد سال عمر داشت حیدر اورد به تبریز نقل کردند
و در مظفریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مرد نا اعتماد

و بدخوی بود و سرور از ما بزرگ جهان میکشت و شرع خوار میشد
و بر ضوق و بخود اقام می نمود **حسن علی** بن میرزا جهان
شاه بن قرا یوسف در قلعه ماکو به محبوس بود بیرون آمد و بر
تخت نشست و قلعه و خزان بدست آورد و سوارهای یکصد و پنجاه
هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار بروجع شد
و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه محبوس بود و باغ او خللی نماند
تدبیری نداشت کردی چندی وجود داشت تربیت کرد و چندی نام
نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل گردانید و شاهنشاهی این حسن پیک
سوجه آذربایجان شد حسن علی با استقبال رفت و در حواله مرند
امرا ازو تخلف نمودند و او منہزم شد درین وقت سلطان ابو
سعید از خراسان به سلطانیة رسیده بود نزد او رفت سلطان
ابو سعید محل قتل او در تبریز تعیین فرمود و چون سلطان
ابو سعید در قریب باغ بقتل آمد حسن علی بفرار رفت باز چندی کثیر
از اوس و احشام بروجع شدند و در همدان با سپاه مظفر که حاکم
ایشان او غورلو محمد بن حسن پیک بود مصاف کرد و گرفتار
شد و در ماه شوال سنه ثلث و سبعین و ثمانیة خود را بکشت
و دولت قرا قویلو باخر رسید **فصل دوم**

در فکر آن خرد و ادب از این بابت درین نیز گویند نه تن مدت
سلطنتش از چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر ابو النصر
حسن یکم بن علی یکم بن عثمان یکم بن قلیح یکم بن
حاجی یکم است پادشاه دانا و قاهر و صاحب شوکت و
رعیت پرور بود عدل و رافت تمام و عهبت و سیاست مالا
کلام داشت ثبات عمل و در استیغای مال و حقوق دیوانی
قانونت خود بخود قضایا و مهات میرسید و حکم بر پنج راستی
و عدالت میکرد شرع شریف در زمان او رواج عظیم گرفت
و قضاه اسلام اعتبار تمام داشتند با علما و فضلا می نشست و
از تفسیر و حدیث و فقه سخن در مجلس عالی او می گذشت و
سادات و مشایخ را تکویم و تعظیم می نمود و هم را سوارغال داد
و ساجد و مدارس و رباطات ساخت و دو فتح بزرگ او را
در اوایل دولت نبیر شد و بر دو پادشاه نامدار عالمقدار
ظفر یافت اول فتح جهان شاه میرزا چنانچه در احوال و مذکور
شد دوم فتح سلطان ابوسعید میرزا که شرح آن بعضی در احوال
او سبق ذکر یافت و بر سخی اذان درین موضع ایرادی باید پذیرد
او در دبار بکر حاکم بوده اند و قلاع و محال سخت داشته اند

و همیشه باد و دمان امیر تیمور طریق موافقت سلوک میداشتند
حتی او قراعتان در سفر روم با میر تیمور همراه بوده بخلاف قرا
یوسف و پسرش امیر اسکندر و میرزا جهان شاه که همیشه از ایشان
مخالفتها ظاهر می شد بعد از میرزا جهان شاه حسن یکم پادشاه
آمد و حسن علی پسر میرزا جهان شاه از وفرا کرد و بخند میت
سلطان ابوسعید رفت و احترام یافت حسن یکم به تیر آمد
و تخت بگرفت و آذربایجان در ضبط آورد و در زنجان بقتل
قرباغ رفت پس ازین سلطان ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان
شد چون بنزل میان رسید لشکر جغتای به تیر رفتند و
معامله و سودا کردند و همگیس مانع ایشان نبود و حسن یکم
مکررًا الهی باز روی سلطان ابوسعید فرستاد و حقوق خدمت
قدیم آباد اجداد باز نمود و عصیان قرا یوسف و اولاد و اخفاد
او شرح داده الناس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری
که پادشاه مرحوم شاه رخ میرزا میرزا جهان شاه شفقت نموده
بود بچلندوی آنکه دشمنان ایشان را را نذاخته بود گذارند سلطان
ابوسعید قبول نکرد و بقرباغ رفت حسن یکم چون دید که سلطان
ابوسعید در مقام غرور و نخوت و تجرأت و از صلح نا امید گشت

در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شروان
نیز با حسن یک موافقت کردند و قوت باز گرفتند لشکر جغتای
مضطرب شدند و خط عظیم در اردوی ایشان بیدید گشت
چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو غورد سلطان ابو
سعید امیر مریدار غون را که امیر الامرا بود با سرداران لشکر
بقابل حسن یک فرستاد حسن یک برایشان غالب آمد و میر
مزید گرفتار شد و حسن یک در حدود اردوی جغتای نزول
فرمود سلطان ابو سعید منزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن
فرستاده التماس صلح کرد حسن یک چون میداشت که اردوی
ایشان پریشان شده و کادش از دست رفته صلح قبول نفرمود
و سلطان ابو سعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت
حسن یک در اردوی جغتای نزول کرد و پیرش زینل یک
بسلطان ابو سعید رسید و او را گرفته نزد حسن یک آورد
بعد از سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب سنه
ثلث و سبعین و ثمانیة بوجع اغا سید چنانچه گذشت بعد
ازین حسن یک با امرا و لشکر جغتای بطریق مروت عمل کرد
و ایشان را در خدمت باید کار محمد مذکور شد حسن یک در سنه

اربع و سبعین و ثمانیة بعراق آمد و از عراق بشیران رفت
و ابو یوسف میرزا پسر جهان شاه میرزا در آنوقت در فارس بود
بردست لشکر حسن یک مقتول گشت حسن یک شیراز در
اول بهر یک موصول داد بعد از آن پسر خود سلطان خلیل
شفقت فرمود و او را آخر عهد حسن یک حاکم فارس بود
و شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود اوغراو محمد تفویض فرموده
بود و او در اواخر عهد باید مخالفت ظاهر کرد و بعد در روم
رفت و بعد از مدتی بر سر دیگر مقصود یک از زانی داشت و
باجمله عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان بقوت حسن یک
در آمد و چون استقلال تمام یافت در اواخر شهر رسته است
و سبعین و ثمانیة قصد روم کرد و در حدود ارزجان مردم
او با مقدمه لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را بکشند
بعد از آن در روز دوشنبه تاسع ربیع الآخر سنه سبع و سبعین
و ثمانیة با سلطان محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت
و پیرش زینل یک که والی مملکت قزوین بود در آن جنگ کشته
شد حسن یک به تیریز آمد و لشکر روم از عقب نیامدند
و سلطان محمد بروم معاونت کرد بعد از قتل زینل یک قزوین

برادرش یعقوب نقویض فرمودند حسن یک در اوایل شهریور
سنه احدی و ثمانین و ثمانایه بکر جستان رفت و سادات و اهالی
و مشایخ قلم رو را هر کس سیور غالی داشتند بکر جستان برد
و بسیاری از ولایت کر جستان فتح کرد و برده بسیار گرفت
و هر یک از سادات و اهالی را از آن نصیبی داد و در سنه مذکوره
به تبریز معاودت فرمود چون بازه سال و گری در پادشاهی
بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی و ثمانین و ثمانایه در تبریز
وفات یافت در دریاغ نصریه که از منشیات اوست مدفون شد
حسن یک هفت پسر داشت اغر لو محمد در اوایل شهریور سنه
اثنی و ثمانین و ثمانایه ناند سلطان خلیل یعقوب میرزا
یوسف میرزا احوال اینها مذکور خواهد شد مقصود یک
بعد از حسن یک بفرمان سلطان خلیل مقتول گشته نایل
یک در جنگ روم گشته شد **سلطان خلیل** بن حسن
یک بعد از پدر سلطنت نشست و دیار بکر برادر خود یعقوب
داد در عراق مراد یک بن جهانگیر که هم پسرش بود با او در
صفر سنه ثلث و ثمانین و ثمانایه یابی شد و بسلطانیه آمده
با منصور یک پرناک که از امرای سلطان خلیل جنگ کرد و

غالب آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد مراد یک از او
فرار نموده بقلعه فیروزه کوه رفت حسین کیای جلای که حاکم
آن قلعه بود او را بقلعه برد چون امرای سلطان خلیل بیای قلعه رسیدند
مراد یک را با چند امیر که همراه بودند بدیشان سپرد تا در روز
دو شنبه چهارم رجب الاول سنه مذکوره بکشند و سرهای
ایشان نزد سلطان خلیل در خرقان آوردند و بن اشناخ
رسید که یعقوب یک در دیار بکر یابی شده و با دریا بجان آمده
سلطان خلیل بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد و روز
چهارشنبه چهارم رجب الآخر سنه مذکوره در رودخانه خوی
با یعقوب یک جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار کشته شد
مدت سلطنتش شش ماه و نیم **یعقوب یک** بن
حسن یک بعد از قتل برادر پادشاهی برقرار گرفت و سوار
و مناصبی که پدرش برده داده بود امضا فرمود و شعر و شاعران
و عبت تمام داشت شعر او در دولت او رونق گرفتند و از
اطراف و جوانب قصاید و ملاح با سم او گفتند و به تبریز فرستادند
و در سنه حسن و ثمانین و ثمانایه باش یک که امیر الامرای شام
بود بطبع ملک بدیار بکر آمد و بر دست لشکر یعقوب یک در

ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و در سنه ست و ثمانین
و ثمانیاد بهرحال الدین احمد در شام وفات یافت ولادت مؤلف
این کتاب یحیی بن عبد اللطیف الحسینی در عصر روز پنجشنبه
نوزدهم ذی قعدة این سال وقوع یافته و در اواخر شوره سنه
ست و ثمانین و ثمانیاد بایندر یک که امیر الامر بود با پادشاه
یاغی شد یعقوب یک در حدود ساوه بالو جنگ کرد و او را
بکشت و درین سال سلطان محمد رویی پسر سلطان مراد در روم
وفات یافت و چون ده سال از سلطنت او بگذشت در سنه
ثلث و تسعين و ثمانیاد نواب رفیع جناب حضرت سلطان
اعظم حافظ اعدا کرم قهرمان الما و الطین ظل الله فی
الارضین الداعی الی الخیر فی السلطنة والولایة و الهدایة
شاه ابوالغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغذاه
بغفرانه واسکنة اعلی فرادیس جنانه لشکر بتران کشید
و فرخ میار پادشاه آن دیار از یعقوب یک استمداد نمود
یعقوب یک از راه صواب و صلاح کم کرد و سلیمان پسر را
بالشکر بسیار مدد فرخ بسیار فرستاد و در حدود تبریز
با آن مظفر الطاف آلی جنگ کردند و آنحضرت بفرماندهایز

کشت پسر ازین یعقوب یک شاهزادگان آنحضرت که هر یک ماه
آسمان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر مجوس گردانید قصد
خاندان بنوی و عداوت دو دمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم
و زبده بنی آدم اند بر میگیر نیست لاجرم یعقوب یک از عمر
بهره نیافت و عنقریب نسلش بر افتاد و در او ان جوانی خود
سال عرش بی نارسیده در عادی عشر صفر سنه ست و تسعين
و ثمانیاد در پورت سلطان بود قرا باغ که در آنجا شلاق گرفته
بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه
مدت عرش بیست و هشت سال و قبل از وفات او بدو هفت
برادرش یوسف یک و مادرش سلجوق شاه خاوند از عالم رحلت
کردند و مولانا بنای شاعر در آنوقت گفته **نه** از یوسف
نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ارکم شده شد
یعقوب را باری و جای این ریاضی بنظم آورده **عری** دلین در
شوق یعقوب طپید **یعقوب** بر رفت و روی یعقوب ندید
رجی که بن از غم یعقوب رسید **هرگز** یعقوب از غم یوسف نکشید
و این دو بیت نیز او درین باب گفته **در** راه طلب طالب و
مطلوب نماند **در** بریم طرب را غم و مرعوب نماند **نیاید** کنگر از ج

قضا طعنان کرد در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند در زمان
 او ابواب اخراجات سدود بود و بغیر از مال راستی مطلقا
 از رعیت مطالبی ننمود از یعقوب یک سر پیر ماند بایسنقر
 میرزا و سلطان مراد مادر ایشان کوه سلطان خانم دختر
 فرخ بسیار بن امیر خلیل شروانی پسر دیگر حسن یک مادرش
 بیکجان خانم دختر سلیمان یک پسر بود و احوال هر یک گفته
 خواهد شد انشاء الله تعالی **بایسنقر میرزا** بن یعقوب یک
 بن حسن یک بعد از فوت پدرش بسی صوفی خلیل موصوف
 سلطنت بر مصر شد چون کودک بود زمام امور پادشاه
 بقضه اقتدار صوفی خلیل درآمد و او در همان شب که
 یعقوب مرزا وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل را که امیر
 دیوان پادشاه بود بقتل آورد جماعت بایند در بر و دیگر امرا بیا
 حکومت صوفی خلیل ساختند و هم در آن چند روز مسیح مرزا
 بن حسن یک را بپادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و با امراء
 موصوف در بورت سلطان بود جنگ کردند و مغلوب گشتند
 و مسیح مرزا با جیاری از امراء بایستدیم و جمعی که بایشان تنقی
 بودند بقتل آمدند مگر رستم یک بن مقصود یک بن حسن یک

که او را بقلعه الخنج فرستاده بند کرده بودند و محمود یک بن اغرلو
 محمود بن حسن یک درین جنگ کربخته بفرار آمد و لشکری بروج
 شد و با مقام شاه علی یک پناک سلطنت نشست بایسنقر
 مرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ جنگ محمود یک کردند و
 در رباط اناک از حدود در جزین فریقین بهم رسیدند و در پی
 عظیم واقع شد بایسنقر مرزا غالب گشت و محمود یک و شاه
 علی یک بقتل آمدند بعد ازین سلیمان یک پسر در دیار کبر
 با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه
 دیار کبر گشت میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست
 داد بعضی امرا از جانب صوفی خلیل روگردان شدند و بایسنقر
 مرزا را بطرف سلیمان یک بردند صوفی خلیل درین جنگ
 کشته شد سلیمان یک صاحب اختیار گشت و بپیر آمد
 و این وقایع در اواخر شهر سنه ۸۰۳ و شعبان و ثانیه بوقوع
 پیوست بعد ازین امیر سلطان بایند با اتفاق لشکر قاجار
 با میرزا بایسنقر باقی شد و با اتفاق غرق سیدی علی حاکم
 قلعه الخنج رستم یک بن مقصود یک بن حسن یک را از قلعه
 بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع سلیمان یک متوجه

تبریز شد تا کثرت امرا و لشکریان میل ایشان کردند سلیمان یک
 قوت مقابله نماید بطرف دیار بکر کرخیت و آنجا بدست نور علی
 بایندر بقتل آمد و بسیاری آنچه باخاندان عظیم ایشان
 حیدری کرده بود رسید اگر بدکنش مرده بدروز کار
 بگردون گردان رسد زهر وار زمانه ز گردون فرو آردش
 بفعل بد خویش بسیارش و بایستقر بر نازد چند مادی
 خود فرخ بسیار بشروان رفت همه احوال او در خلال احوال
 رستم یک ی آید **رستم یک** بن مقصود یک بن حسن
 یک بعد از اتمام بایستقر میرزا و سلیمان یک در اواخر
 رجب سنه سبع و ثمانیه به تبریز آمد و بر تخت
 نشست پادشاه بخشنده بود انقدر سیورغال که او برده داد
 از طبقه آق قویلو و قره قویلو کسی نداد در اول سلطنت او
 بدیع الزمان میرزا میر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان
 موسی خنجر عراق کرد و در چهارم محرم سنه ثمان و ثمانین و
 ثمانیه در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجیه امرا
 آق قویلو توهم کرده فرار بجانب خراسان داد و چون یکسال
 از سلطنت رستم یک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهر

سنه مذکوره در اصفهان با و باقی شد رستم یک بعراق آمد و
 بعضی امرا را بدفع کوسه حاجی نامزد فرود ایشان کار او را در حدود
 قم کفایت کردند و سر او را نزد رستم یک فرستادند و چون در آن
 اوقات از کار کیا میرزا علی پادشاه کیلان مخالف ظاهر شده
 بود و میر عبد الملک حسنی سیفی از سادات عظام قزوین که
 مقدم امرای کیلان بود بعضی از بایندریه را در قزوین وری
 بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بود این سلطان را با
 لشکر قاجار بر سر کیلان فرستادند پس سلطان از حوالی قزوین
 گذشته در کوه لاره بستم در منزل دریاوک نزول فرمود و میر عبد الملک
 از وفرا کرد لشکر قاجار تمام الکاهی رود بار که تعلق پادشاه
 کیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر کیلان را در ماه
 رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند و از ره های ایشان منازل را
 ساختند رستم یک بجهت دفع فتنه بایستقر میرزا که از شروان
 خروج کرده بود با در باجهان معاودت فرمود و نواب کامکار
 شاهزاده عالی قدر ماه آسمان سلطنت و انتباه سلطان علی
 پادشاه بن سلطان حیدر را بابر اوردان دفع مکان از قلعه
 اصلی بیرون آورد و بمن تحت رعایت نواب سلطان علی پادشاه

و غازيان ظفر پناه دو نوبت ميان امرای رستم يك و بايستقر
ميرزا مقابل و مقابل واقع شد و در نوبت دوم در حدود كنج
و برج بايستقر ميرزا در جنگ گرفتار شده مدت يك سال و نيم
پادشاهی کرده بود در اواخر شوال سنه مذكوره يا اوایل ذي
قعدة بقتل آمد و برادرش حسن يك بن يعقوب يك نیز
که در اردو بود مقتول شد بعد ازین رستم يك از سلطان اعلی
پادشاه و صوفیه حضرت دستگاه متوهم گشت و اندیشه عذری
داشت سلطان علی پادشاه ازان واقف شده با غازيان عظام
بجانب اردبیل توجه فرمودند توهم رستم يك زیاده شد اینه
سلطانزاده حسین يك علیخان که پسر خال رستم يك بود
بالشکر بسیار بقصد سلطان اعلی پادشاه با ردپل فرستاد
ایشان در حوالی اردبیل با سلطان اعلی پادشاه و غازيان عظام
دراواخر سنه مذكوره جنگ کردند سلطان اعلی پادشاه
بدرجه شهادت رسید و منقرض اینه سلطان و حسین علیخان
هر يك در وقتی کشته شدند و برای عمل بد گرفتار گشتند
درین فتنه نواب کاساب حضرت اعلی پادشاه دین پناه ابوالمظفر
شاه اسمعیل چهارخان بکيلانه تشریف بردند و کار کیا

میرزا علی ایشان را بیدم تعظیم و تخیل استقبال فرمود و در
خدمت و اعزاز نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد
نمود رستم يك مکرر ایچی نزد کار کیا میرزا علی بطلب نواب
نامدار پادشاه کشور کاشا فرستاد کار کیا میرزا علی بصواب دید
امیر عبدالملک حسنی سیفی که مطاع پادشاه کیلان بود در
حفظ نواب کامکار شاهی افزود و ایلیچیان رستم يك را جواب
داده کسب کرد بعد از ان چون رستم يك پنج سال سلطنت
کرد در سال ششم در شهریور سنه اثني و شصت و نه احمد یک بن
اغز لو محمد بن حسن يك از دوم خروج کرد چون این خبر عراق
رسید حسین يك علیخان عبدالکریم يك لله که از خاصان رستم
يك بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غرغره رمضان
سنه مذكوره خطبه و سکه با نام احمد يك که برادر زنیش بود کرد
و در آذربایجان دو نوبت ميان رستم يك و احمد يك مقابلت
بحاربه واقع شد در نوبت اول اینه سلطان از رستم يك روگردان
شد و بطرف احمد يك رفت و رستم يك نیز همگام گشت و از آب آرس
عبور نموده بطرف کرچی رفت و احمد يك بدین طرف آمده در
تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذي قعدة سنه مذكوره

رستم یک بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهی
 کرده بود **احمد یک** بن اعز او محمد بن حسن یک بعد از قتل
 رستم یک در سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود
 در اندک زمانی که او پادشاه بود ابواب اخیار حیات بخوبی مسدود
 شد که هیچ آفریده را ندادی آن نبود که برک گاهی بغیر حق از رعیت
 تواند گرفت از مناهای و ملاهی و شرب خراج اجتناب می نمود و در
 ترویج شرع شریف و تقویت دین منیف می کوشید و علماء و
 فضلاء را تعظیم و تکریم می فرمود در مجلس او گفتگوی علمی
 بسیار واقع می شد و خود بدان و امیر رسید شیخی داشت که او را نقطه
 اعلی می گفتند احمد یک با او بطریق ارادت و ادب سلوک میکرد
 و از سخن و صواب دید او بخواند و بی فرمود اما اساک بر طبع شیخ
 و پادشاه غالب بود در اجرای سپور غالات و ادارات که اجناد
 و اعمام او و سلاطین ماضی بر هم انعام فرموده بودند مضایقه بینند
 و اینصورت بر ایشان مبارک نبود لاجرم دولت بر و نیاید و ایام
 سلطنت او زود با آخر رسید احمد یک از غذا صراحت را مینمود
 حسین یک علی بنی را که از نجابت خواهر دامادش بود در ماه ذی حجه
 سنه اثنی و تسعایه با چند کس دیگر از امر بقتل رسانید درین اثنا

ایه سلطان را ایالت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته رخصت
 یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت و بقاریس رفت
 و در اینجا با اتفاق حاکم آن دیار قاسم یک پرنایک یعنی شد پادشاه
 از یمینی آگاهی یافت و بعزم دفع ایشان در رستان آنک عراق
 کرد و ایشان نیز از شیراز باندک مایه سپاه قصد او کردند و در
 حدود خواجه حسن ماضی در روز چهارشنبه هجری ۸۵۴ در بیچ الثانی
 سنه ثلث و تسعایه فریعتین بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنگ
 سستی کردند احمد یک کشته شدند بعد از قتل احمد یک دو
 آق قویونلوروی در اخطاط نهاد و اتفاق ایشان بنفاق
 تبدیل یافت در آنوقت از نسل حسن یک سه کودک مانده
 هر یک بعلی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب یک در
 شروان بود و الوندیک پسر یوسف یک در آذربایجان و برادرش
 محمدی میرزا در یرد امرای آق قویونلو طبقه بایستدیه سه فرقه
 شدند و هر فرقه یکی را پادشاهی برداشتند و پیوسته با یکدیگر
 در عیاره و مقاتله بودند و در تحریک خانواده یکدیگر می کوشیدند
 و ممالک و بران ساختند تا دولت از طبقه ایشان بیرون رفت
 و جمیع آق قویونلو مستاصل و نیست شدند و شرح حال هر یک

گفته شود **الوند بیک** بن یوسف بیک بن حسن بیک چون
 ایه سلطان احمد بیک را بقتل آورد در آن وقت از پادشاه کسی
 در دست او نبود در عراق خطبه و سکه با نام سلطان مراد غایب
 کرد و طغرای نشاها و احکام بنام او فرمود و چون بآذربایجان
 رفت قبل از رسیدن او به انجاده ایه قاسم که حاکم دیار بکر بود و
 سیدی غازی بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب فرمود
 بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیراز بیرون آورده با ایه
 سلطان در مقام مخالفت بودند ایه سلطان با ایشان جنگ
 کرده غالب شد و سلطان مراد را گرفته در قلعه رویین دژ محصور
 ساخت و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع او
 صلح کرد و الوند بیک را به تبریز آورده در او آخر شهر رسنه
 ثلاث و تسعایه بر تخت نشاند و عاقبت کار الوند بیک و مال
 حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد انشاء الله
 تعالی **محمدی میرزا** بن یوسف بیک بن حسن بیک جمعی
 از امراء او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان
 در فارس با قاسم بیک پرتاک جنگ کردند قاسم بیک از ایشان
 منهنم شده محضن بقلعه اصفی نمود و ایشان شهر شیراز را

گرفته بفرق معاودت کردند ایه سلطان با الوند بیک بقصد دفع
 ایشان از آذربایجان بفرق آمد چون حدود ری رسید محمدی
 فرار کرده بقلعه اسنان نزد حسین کیایی جلایوی رفت ایه سلطان
 و الوند بیک در قتلای گرفتند و بعضی امر را در میان حبس
 دفع محمدی مرزا بکشدند در او آخر زمستان محمدی میرزا
 با اتفاق حسین کیایی جلایوی شیخون بر سر امر که در ورا این
 بودند آورد و ایشان را شرف ساخته ایه سلطان و الوند بیک
 از هم بآذربایجان رفتند محمدی مرزا در عراق قوت گرفت و لشکر
 بسیار از ترک و کیل بروجع شدند و با ایه سلطان در غریر کردند
 در ماه شوال سنه اربع و تسعایه جنگ کردند و غالب شدند
 ایه سلطان درین جنگ کشته گشت ایه سلطان از طبقه
 بایندیه صاحب شان و پادشاه شان بود و در شجاعت و
 بهادری و مولت و صدمت عدیل و نظیر نداشت و چون بخت
 و دولت آق قویونلو برگشته بود او نیز در میان کشته شد و بعد
 از و حضان طبع در ملک کرده عنقریب سلطنت از دست ایشان
 بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت پس از واقعه
 ایه سلطان الوند بیک حدود دیار بکر رفت و محمدی میرزا

در تبریز نزول فرمود درین اوقات برادران امیر سلطان سلطان
مراد را از روین در پیروان آورده بجانب فارس نزد قاسم یک
پرتاک بردند و در اینجا او را سپادشاهی برداشتند بخدی میرزا
از آذربایجان جهت دفع فتنه ایشان بعراق آمد و سلطان
مراد نیز از فارس آهنگ او کرد میان این دولت کردگزانک
در حدود اصفهان در شهری سنه خمس و تسعایه حرب عظیم واقع
شد و مجری میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش قرب یکسال
بود **سلطان مراد** بن یعقوب یک بعد ازین واقعه بر فارس
مستولی گشت و الوند یک در آذربایجان با سرسلطنه خود رفت
درین اثنا شخصی سلطان حسین نام بادعای آنکه پسر میرزا
جهانشاه بن قزاقیست است و در آذربایجان خروج کرد لشکر
بسیار بر جمع شد و الوند یک در شهری سنه خمس و تسعایه با او
مجاهد نمود و غالب آمد و شخصی سلطه غنیمت نام بدست افتاده
بقتل رسید پس ازین در شهری سنه ست و تسعایه الوند یک و
سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود قزوین و اهر در
برای یکدیگر فتنه کردند مردم در سیاه سخن از صلح گفتند بدین
نوع که عراق و فارس سلطان مراد را باشد و آذربایجان و دیار یک

الوند یک را از طرفین بدین راضی شده هر یک بمملکت خود معاودت
نمودند سلطان مراد در جادی الاخر سنه مذکوره بفرزین آمد
و قرب یکمقنه اینجا مقام کرد و الوند یک به تبریز رفت بعد ازین
غلب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف عالم
شیوع یافت و راهها مسدود گشت و میان امرای خلفات بدید
آمد و قاسم یک پرتاک را که سالها حکومت شیراز بدو و پدرش
متعلق بود در هفتم صفر سنه سبع و تسعایه بکشتند و بقلعه
اصطخر فرستادند و بعد از آن بقلعه اصفهانش نقل کردند و در آنجا
بقتل رسید و در یوم السبت سیوم صفر سنه ثمان و تسعایه
ابوالفتح یک بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب خان
یک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود او بکریخت و ابوال
فتح یک در فارس با استقلال حکومت یافت و بعد از شش
ماه در یوم الاحد تامن شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه
بیفتاد و هلاک شد و بالجمله در زمان ایشان مملکت خراب شد
و از شوئی و ظلم و ستم تحت و و با بدید آمد و خلق بسیار در
گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و شرف
گشتند و مردم جلائی وطن کردند و احوال عالم در کون شد

تا آنکه نسیم عنایت آلی از محبت مرحمت نداشتاهی بر قضای عالم
وزید گرفت و شعیب حیرانوار آفتاب جهانباب و آب کامیاب
اعلی شاه دین پناه ابوالظفر شاه اسماعیل بهادر خان از طالع سلطه
واقبال طلوع یافت و های رایت نصرت آیت شاهی سایه مرحمت و
عنایت بر مفارق اهل عالم انداخت و با امرای دوی لانت دار و غاری
عالمی دار در اوایل شهر سنه سبع و شصت در حدود نجران بالوند
و طایفه آق قوینلو جنگ کردند و الوند یک مغلوب شده فرار کرد
و مملکت آذربایجان به تصرف غازیان طغرانشان درآمد و اهالی آن دیا
از جو و ستم ترکمان فی سامان خلاص شدند و از انوار مملکت
نواب کامیاب شاهی مرفه الحال و مستحج البال گشتند و الوند یک
مدتی سرگردان میگشت تا آنکه به بغداد رفت و از بغداد به دیار بکر
افشاد و در اینجا با فاسم یک ولد چهارنیکو یک برادر زاده حسن یک
که مدتها ولی آنجا بود و سلطنت بنام خود کرده بود در حدود
سازمین جنگ کرد و غالب شد و به سلطنت نشست و بعد از
چند وقت در شهر سنه عشر و شصت در اینجا وفات یافت اما
رایات جلال شاهی بعون عنایت آلی پس از آن اخراج الوند یک از
آذربایجان و منجیر آن بعد از یکسال محبت دفع سلطان مراد

بجانب عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه بیت و چهارم ذی الحجه
سنه ثمان و شصت در حدود همدان با سلطان مراد محاربه فرمودند
و نصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز گریخت و از اینجا
به بغداد نزد باریک یک پرتاک که مدتها حاکم آن دیار بود رفت
و پنج سال و نیم در اینجا بسر برد و چون نواب کامیاب حضرت اعلی
در شهر سنه اربع عشر و شصت بجانب عراق عرب توجه فرمودند
سلطان مراد و باریک یک عراق عرب را گذاشته بطرف قزلباشان
دور رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید تا در سنه شصت
و شصت به دیار بکر افشاد و در اینجا به دست غازیان طغرانش بقتل
رسید و دولت طبقه آق قوینلو سپری شد **باب ششم**
در وکول سلاطین از یک که بعد از شصت به ماوراءالنهر و خراسان
آمده اند اول ایشان **شاهی یک خان** بن بوداق
سلطان بن ابوالخیر خان است از نسل نوشی خان بن چنگیز خان است
و او در سنه اربع و شصت به سلطنت ماوراءالنهر از نصرت اولاد
امیر محمود بیرون برد و چون نه سال در آن دیار حکم کرد سلطان حسین
بیرز که پادشاه خراسان بود وفات یافت و پسرانش با هم اتفاق
نداشتند و هر یک در مملکتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نمی کردند

شاهی یک در محرم سنه ثلث عشر و تسعایه لشکر خراسان کشید
و بادیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که سلطنت ستین بودند
جنگ کرد و حضرت یافت میرزا بادیع الزمان که مقدم اولاد سلطانهین
میرزا بود عراق کریمت و دیگران بعضی در دست از یک کشته شدند
و بعضی وفات یافتند و شاهی یک خان در سلطنت خراسان
ممکن گشت چون سه سال و نیم ازین تاریخ بگذشت نواب کامیارا
حضرت اعلی شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان
حسینی صفوی لشکر خراسان کشیدند و او را در روز جمعه
سلاس عشرین شعبان سنه ست عشر و تسعایه در حدود دمر و یکشند
و بر تمام خراسان مستولی شدند **کوجوخی خان** که مشهور
بکرم خان است بعد از قتل شاهی یک چون آسن بود و در
توره ایشان چنین است که هر کس که از تراد ایشان آسن باشد
خان شود در ماوراء النهر بیاد شاهی رسید و قریب بیست سال
سلطنت کرد و در زمان او میرزا احمد اصفهانی که پنجم تاجیک
ملقب بود با بعضی امرای نامدار در شهر سنه ثمان عشر و تسعایه
بعزم تسخیر ماوراء النهر از عراق بکنار جیحون رفت و چون
از آب آمویه عبور کرد میرزا با بر که پادشاه حدود هند بود

بدیشان ملحق شد و با نفاق از در بند آهنین عبور کرده در بلاد
قره شی هب و غارت و قتل عام فرمودند بعد از آن در حوالی
مجدوان بایشکر از یک و عبید سلطان که یکی از اعظم آن طایفه
بود در شب سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و
شکست یافتند میرزا احمد که سر لشکر بود با چند میر معتبره دین
جنگ کشته شدند پس ازین در شهر سنه الیم و ثلثین و تسعایه
عبید سلطان تحریک کرد که نا کوجوخی با تمام خانان از یک خراسان
آمدند و در زور باد جام در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس و
ثلثین و تسعایه با نواب کامیارا اعلی حضرت پادشاه زمان خاقان
سلیمان مکان السلطان بن السلطان ابوالغازی شاه طهماسب
بهادر خان خلده ملکه و سلطانه جنگ کردند و شکست یافتند
و با و آیه النهر کریمت و در سال دیگر که سنه ست و ثلثین و تسعایه
بود باز میرزا آمدند و هجوم کردند و بصلح باز گشتند چون بدان
دیار رسیدند کوجوخی در سنه مذکوره وفات یافت **ابوسعید**
خان بن کوجوخی بعد از پدر سلطنت نشست قریب چهار
سال حکم کرد و در سنه تسع و ثلثین و تسعایه وفات یافت
عبید خان بن محمود سلطان که برادر زاده شاهی یک خان

بود بعد از ابو سعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد و او بکرات
 و مرآت در زمانی که جوخی و ابو سعید در زمان سلطنت خود
 بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت اعلیٰ محاربات رفت و
 بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایات روم جزای هند
 و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که نوبت کامیاب اعلیٰ بنفسی
 نفیس متوجه دفع او می شدند و بماوراءالنهر می رفت تا در اوایل
 ذی قعدة سنه ست واریعین و قنایه در بخارا وفات یافت
عبدالله خان بن کو جوخی خان بعد از سعید خان پادشاهی
 ماوراءالنهر رسید و در پشش ماه پادشاه بود در سنه سبع
 واریعین و قنایه در گذشت **میداللطیف خان** بعد از عبدالله
 خان بسلطنت رسید و او نیز میر کو جوخی خان است و حال آنکه
 سنه ثمان واریعین و قنایه است در ماوراءالنهر پادشاه است
قسم چهارم در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و
 دودمان امامت و هدایت رفیع عالیه صفویه حقه الله بالانوار
 الحلیه القدسیه والدوله السمرقندیه که مقصود اصلی ازین تألیف
 نشر ثمرات مشابهت بهیه و آثار علیه ایشان است و الله المستعان
 و علی التکلان **سلاطین تخییم الشان صفویه و خواجه رفیع**

امکان حیدر رقیه پادشاهان بزرگوار و شاهان کامکار عالم مقدار
 و برکت سیادت و منقبت ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی
 موصوف و متصف اند و بصفات کمال و غوث جلال از جمیع پادشاهان
 عالم و خرمیان بنی آدم مستثنی و ممتازند اولیٰ علیهم صلوات
بر زین العابدین و اولادک هم للمقدون نسب سیادت این طبقه علیه
 چنانچه بمقتضی این خواهد یافت بحضرت امام هفتم امام
 موسی کاظم صلوات الرحمن و سلامه علیه میرسد و سلسله هدایت
 و ولایت ایشان حضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب
 آفاق شیخ صفی الحقی و الدین ابوالحسن قدس الله سره العزیز
 که جد اعلای این طبقه علیه است می پیوندند و آنحضرت در طریقی
 طریقت ارادت بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد کبیری
 رحمه الله علیه دارند و وفات شیخ زاهد در سیاه رود کیلان
 در سنه سبعایه و قنایه و هم انجامد قوت است و سلسله
 حضرت شیخ زاهد بواسطه مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و
 امام المتقین و عیوب المسلمین علی بن ابی طالب صلوات الرحمن
 علیه و آله اجمعین که سر رشته امامت و هدایت اند منتهی میشود
 و حضرت شیخ صفی الدین ابوالحسن غوث زمان و قطب دوران

و مرشد کامل او آن خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت
 در زمان پادشاهان مغول چنانکه بر قلم و راقیه و طایفه مغول
 بدانحضرت ارادت و اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم
 چنانچه در تاریخ کونیه مذکور است از این برای مردم باز میباشند
 در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه و حالات رفیعیه و
 ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجملات پرداخته اند و کتاب
 صفوة الصفات از مولفات ابن بزاز علیه الرحمه از اجلات آنحضرت
 بعد از غزاهای دوازده و شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین
 و سبعمایه در زمان پادشاهی سلطان ابوسعید خان پراولهای
 سلطان در دارالارشاد اردبیل جهان فانی را و داع فرموده
 برای باقی اشغال فرموده اند و در خطبه مقدسه مسوره
 صفویه اردبیل که از منشآت خلف صدق ایشان حضرت
 مرشد الکاملین و سلطان المحققین قطب الاولیای شیخ صدر
 الدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد عالمیانست
 مدفون شده اند و اول پادشاهی که ازین دودمان عالمیشان
بوحیب آیه کریمه هو الذی جعلکم خلائف فی الارض
ورفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام ممالک ایران حکم

فرمود و بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود و بر اعدا
 غالب آمده دشمنان را فتر کرد و سرداران زمان و گردن کشان دوران
 عیار نعل مرگش توتیا ساد و چشیم کشیدند و ملوک طراف بر
 درگاه عرش اشتباهش بجای غلامان مکر بستند و اب کامیا
 حضرت اعلی خاقان صاحب قرآن سلطان سلاطین جهان خسرو
 پادشاه نشان رافع دیات عدل و احسان ماحی آثار جور و طغیان
 شهنشاه کشورستان باسط امن و امان الموفق من الله العزیز الغفور
 معز السلطنة و الدنیا و الدین **السلطان شاه اسماعیل** پادشاه
 الحسینی الصفوی اناراسه برهانه و ثقل بالمبرات میزانه است و آن
 حضرت پادشاهی بود در نهایت عفت و جلال و غایت انصاف
 و کمال در شجاعت و مردانگی و صولت و فرزندی بر تبه بود که با اندک
 از سپاه بر سر مدخر از سوار ناختی و در شکارگاه شهاب کشتن شرد
 پلنگ شتافتی و کلام در نظام حکیم فردوسی مناسب این حال
 که ۴. بنخیر شیران شکار ویند. دودام در زینهار ویند.
 ز آواز کریش می دوز جنگ. بدرد دل شیر و چنگ پلنگ و در
 صلابت و محابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان خسرو را
 در بارگاه رفیعش بیرخت بار نمود و اعظم سلاطین را

در مجلس منبش زهرم گفتارند و همانا که در شان عالی ایشان
گفته اند **4** مهابت ترا که با یک بر زمانه زند قطار هفت
ایام بکشد معار و در کرم وجود مشابه که چون بار خاها
و خراین از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشیدی **4** دست
جودش نلذارد که شود در مجموع زان پراکنده بود حرف زر
از یکدیگر **4** مفاخر و آثار حضرت اعلی محمد و شمارست اگر
کی منتضی بیان تفصیل آن شود کنای علیهم در آن باب
ثاء لیت باید کرد درین مختصر شرح حالات و بیان قوچات
آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان ولایت نشان سلطنت
موتید و دولت محمد بر سیل اجمال تحریر خواهد یافت و بعد
ازین هر جا حضرت اعلی گفته می شود مراد آنحضرت اند و ایند
به بیان نسب شریف آنحضرت نموده میشود اسامی شریفه
حضرات آباي عظام و اجداد کرم عالمیام آنحضرت هر یک
باین ترتیب در سلك نسب انظام یافته که **4** شاه اسمعیل
بن سلطان حیدر **4** بن سلطان جنید **4** بن شیخ صدر الدین
ابراهیم **4** بن شیخ خواجه علی **4** بن شیخ صدر الدین موسی **4** بن
شیخ صفی الدین ابواسحق **4** بن شیخ امین الدین جبرئیل **4** بن شیخ

صلح **4** بن شیخ قطب الدین **4** بن صلاح الدین رشید **4** بن محمد
الحافظ **4** بن عوض الخواص **4** بن فیروز شاه زرین کلاه **4** بن
محمد **4** بن شرف شاه **4** بن محمد **4** بن حسن **4** بن محمد **4** بن ابراهیم
بن جعفر **4** بن محمد **4** بن اسمعیل **4** بن محمد **4** بن احمد اعرابی
بن ابی محمد قاسم **4** بن ابوالقاسم حمزه **4** بن **الاسلام الحام موسی الکاکم**
صلوات الله وسلامه علیه و آله الكرام حضرت آباي رفیع
الذخرات حضرت اعلی صاحب ولایت و هدایت و کرامت
بوده اند و همیشه عالمیان از نور ارشاد و تربیت ایشان متور
سمت می ی بوده اند و مریدان و معتقدان ایشان از ترک و
نازیک روز بروز ماه بماه و سال بسال زیاده می گشته اما
ابتدای سلطنت این طایفه قدسیه در زمان حضرت سلطان
جنید بوده و شرح این حال بر سیل اجمال و ایجاز آنکه چون
نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید که پدر دوم حضرت اعلی
رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند و در وقت
دین مصطفوی و ترویج مذهب حق امامی مرتضوی گشیدند
و پیوسته تحریص ارباب ارادت بغزو کفار می نمودند و روز
بروز اسباب سلطنت آنحضرت از جمعیت اصحاب ارادت

و لشکر زیادت میکشت و چون پادشاه آن زمان میرز جهان شاه
 از طبقه سلاطین قراقرم و بر داعیه ایشان اطلاع یافت بسبب
 قهر ذوال ملک آنحضرت را از قلم رو خود عذر خواست آنحضرت
 با جمعی کثیر از اصحاب ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی
 بدیار بکر که والی آنجا امیر کپرا ابوالنصر حسن پیک بود و بامیرزا
 جهان شاه مخالفت و مخالفت می نمود قشربین برودند حسن پیک
 بقدم اغزان و عظیم استقبال ایشان نمودند و بمصاهرت
 با آنحضرت مفاخرت جست و خواهر اعیانیه خود را مهند علیا
 خدیجه یکی آغا بنکاح آنحضرت در آورده حضرت شاه صفه
 ابوالغازی سلطان حیدر ازین خانوان متولد شده حضرت
 سلطان جنید بعد از چند وقت با مردم بسیار از دیار بکر
 بزم غزو و کفار بطرف طبرستان رفتند و با کفار آنجا غزاکردند
 و از انجام راحت نموده بملکت شروان درآمدند امیر خلیل که
 والی شروان بود از استیلا و استعلا ایشان ترسیده لشکر
 بسیار مقابل ایشان فرستاد و میان فریقین جنگ عظیم دست
 داد و حضرت سلطان جنید درین جنگ بفر شهادت فایز
 گشت و بقضای آیه کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ حیات جاودانی واصل
 شدند بعد از ایشان حضرت سلطان حیدر بر سندی ولایت
 و ارشاد بجای پدر برزگوار برآمدند و زمره سریدان و معتقدان
 سر نیاز بر عتبه اقبال آنحضرت نهادند و امیر کپرا حسن پیک بعد
 از میرز جهان شاه سلطنت و پادشاهی ایران بدو تعلق گرفت
 بود از وفور اخلاصی که بآن خاندان ملایک نشان داشت مجتهد
 بمصاهرت با آنحضرت که همیشه زاده او بود میل فرمود و دختر
 خود بلقیس زیان علم شاه خاؤون را با آنحضرت بعقد شریعی
 ترویج نمود حضرت اعلی شاه هدایت پناه ازین خانوان بوجود آمده
 ولادت همون آنحضرت با شواهد پادشاهی در اول صبح روز
 سه شنبه بیت و پنجم و سیم سنه اثنی و تسعین و ثمانیا با شواهد
 پادشاهی و اقبال و قراین جهانگشایی و سلطنت و کمال شرف
 و ترقی یافته حضرت شاه صفه ابوالغازی سلطان حیدر در
 زمان سلطنت یعقوب پیک مذکور شده بملکت شروان نهضت
 فرمودند شروان شاه فرخ دیار بن امیر خلیل مغلوب و منکوب گشت
 و از یعقوب پیک استمداد نمود یعقوب پیک بانکه از طریق مصاهرت
 با حضرت سلطان حیدر خویش بود راه صواب کم کرده سلیمان پیک

پس را با لشکر بسیار بدشروانشاه فرستاد تا با حضرت در جد
بهر سران جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
درین جنگ موجب اوجبار اجلهم لایستاق چون ساعه و لا
یستقدون از کان قضا و قدر بیری حضرت سلطان حیدر
رسید و آنحضرت هر چند شهادت بدستور آید رسید انعام و ما
رئای الا مقتول شهید در کشته بد از جان و روزنه رضوان
خراشد فی مقعد صدق عینک لیلک مقتدر و این واقعه
هائیه دوامیه بر غالیه در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت
کار دنیا خود چنین است همیشه زمره انبیا و ائمه هدی علیهم
افضل التحیه و الثنا و طبقه اصغیا و اولیا از جفاها دیده
و تنها کشیده اند چیت دنیا ساری آفت و شر
خاند محنت و مکان ضرر نیست در وی وفای یاری یار
دیده و آزموده بسیار بعد ازین واقعه بعقوب یک شاه
زادگان آنحضرت ترا هر یک ماه آسمان سلطنت و مهر پهر
ولایت و هدایت بودند بجانب اصفهان فارس فرستاد و اوقات
شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در آن دیار گذشت
دشن آل پیغمبر و مقصد خاندان حیدرستم فانی و زمره ملائک

لاحرم بعقوب یک در عنوان جوانی بزم و پیرانش بعد از و کشته
شدند و منسل بر افتاد و طبقه آق و قینلو و عنقریب بفر دشمن
سوزنواب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شده اکثر آن طایفه از پیش
آبادار غازیان ظفر آثار بدار احوار رفتند القصر چون نوبت سلطنت
آق و قینلو برستم یک رسید حضرت شاهزادگان از اصفهان بآذربایجان
طلبید و حضرت شاهزاده ولایت پناه سلطان اعلی پادشاه چنانچه
سابقا در احوال رستم یک بفر شهادت فایز گشت و درین فتنه
حضرت اعلی در اواخر شهریور سنه ثانی و تسعین و ثمانیا بطرف
کیلان تشریف بردند و پادشاه کیلان حضرت سیادت سبقت
سلطنت منزلت کار کیامرزا اعلی نسبت با آنحضرت در مقام خدمتکار
و جان سپاری در آمده لوازم اعزاز و تعظیم و کرامت بقتدیم
رسانیده حضرت اعلی مدت شش سال در کیلان توقف فرمودند
چون دولت آق و قینلو چنانچه سابقا ایراد یافته ضعیف گشت
و در ممالک ایران هرج و مرج شد مردم عالم با سال ظلم و عدوان
گشتند و هنج و غارت شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام
بیفتاد و ابایات نصرت آیات شاهی بعون عنایت الهی در واسط
محرم سنه خمس و تسعایه بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفا آتایه

ظلم و طغیان در حرکت آمد و در اردوی سامان از حدود دیلم
کار کیا میرزا علی را و دایم کرده از کیلان بیرون آمد و قشلاق در
ارجوان از مملکت اسناره و بلندی گرفتند و در چهار از انجا
مجدد و در دیلم تشریف بردند و از انجا بطرف آذربایجان و از انجا
نقض کردند در انجا از طوایف مردیان و معتقدان و صوفیه
قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و نکلو و دریا
و روملو و ذوالقدرلو و افشار و تجار و صوفیه فراخ دایق
و غیرهم بر درگاه سلطنت پناه آنحضرت جمع شدند و حضرت
اعلی در اوایل شهریور سنه ست و تسعایه باغ از این ظفر پناه
بدولت و اقبال ظهور فرموده بدفع شر و انشاء متوجه مملکت
شروان گشتند و در آن دیار با شر و انشاء فرخ بسیار محاربه نموده
ظفر و بفریت یافتند درین جنگ خلق بسیار از مخالفان بنیت
گشتند و شر و انشاء بقتل آمد و بعد از قتل حسب فرمان
قضا جریان هدف سهام عساکر ظفر فرجام شده بجای احوال
و افعال خود رسید کبرزانکه بدکنی تو میندارکان بدی کردی
فرز گذارد و در آن رها کند قرض است فعلی بدت پیش
روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند فرخ بسیار بعد

از پدرش امیر خلیل در سنه ثمان و ستمین و ثمانایه بسلطنت شروان
رسیده بود و مدت سلطنت او سی و هفت سال و چند ماه امند
یافت بعد از او مردم شروان در بعضی از حدود انجا بهرام یک
بن فرخ بسیار را پیادشاهی قبول کردند و قریب یکسال اسم
سلطنت داشت و در گذشت بعد از وی غازی یک بن فرخ یک
در سنه سبع و تسعایه بسلطنت متعین شد و او نیز قریب
یکسال پادشاه بود و وفات یافت بعد از او شیخ شاه بن فرخ
بسیار در سنه ثمان و تسعایه پادشاه شد و مدت بیست سال
در سلطنت آن دیار کامرانی کرد و در روز شنبه هجدهم جمادی
سنه ثلثین و تسعایه وفات یافت بعد از او پسرش سلطان
خلیل در شروان پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه
سلطنت کرد و دختر حضرت اعلی پادشاه کیکی شان شاه
اسمعیل بهادر خان را در نکاح آورد و در روز جمع هفتم
جمادی الاول سنه اربعین و اربعین و تسعایه وفات یافت
حضرت اعلی بموجب آیه کریمه تَوَفَّى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَبَرَّعَ
الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَبَرَّعَ مِنْ تَشَاءُ وَ تَبَرَّعَ مِنْ تَشَاءُ
بِسَدِّكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر تخت سلطنت

شروان برآمدند و دران سال قتلای هیون در محمود ابد شراب
گرفتند و درین قتلای جناب وزارت پناه معالی دستگاه
امیر شمس الدین و کوریا که سالها وزارت سلاطین کرده بود بشرف
بساطی و قیام کامیاب حضرت اعلیٰ بختی و سرافراز
گشت و عنایت شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت
دیوان اعلیٰ بدو شفقت فرمودند و او را کلید آذربایجان
خواندند و منصب صدارت بجناب فضا یلیاب مولانا شمس
الدین کیلانی که بقدمت خدمت موصوف بود تعلق داشت
و از طبقه غازیان ظفر نشان حسین بیک الله شامل و ابدال
بیک دهده امیر الامر و صاحب اختیار بودند بعد ازین
در شهر سنه سبع و تسعایه بقصد الوند بیک و تخیر ملک
آذربایجان و شروان هفت فرموده در حدود بخوان در موضع
شروان الوند بیک و امرای آق قویونلو جنگ کردند و مظفر
شدند از امرای لشکر آق قویونلو هفت هزار کس
درین جنگ کشته شدند و الوند بیک مجدود دیلر بکر کزیت
حضرت اعلیٰ نزول اخلال در دار السلطنه بفرمودند
و سرپرست آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان رسید

و نیک گرفت و درین منابر و وجوه دنیا نیرب نام هدایت فرجام حضرت
دوازده امام علیهم افضل التحیه والسلام و الغاب هیون مشرف گشت
و مردم بذهب حق اهل بیت درآمدند و بتناج و حاج دوازده
امام که از سقرات فرمزی تربیت یابد سرافراز شدند و خلایق از
جور و ظلم اهل عدوان خلاص شده بمن مرحمت و عدالت آنحضرت
اعلیٰ در هدایت و امان آسایش یافتند و زمانه بسال حال
بدین مثال منترم گشت **س** سرپرست اکتون کند سرافرازی
که سایر بر سرش افکند خسرو غازی **س** شکوه شهر شاهین هشت
بشکست **د** ل عقاب سپهر از بلند پروازی **ف** لک کلاه غزور این
زمانه ز سر نهاد که هست افرشته بر سر سرافرازی **چ** چنان
بناخت چهار اهوای معدن لیس که از طبیعت اضداد درفت
ناسازی از آن گذشت که کسناخی کند پس ازین **س** حربه پرده دری
یا صبا بغازی **ب** بعد ازین رعب و صوت غازیان ظفر نشان
بنوعی در دلهای ترک کرد که مخالفان بمجدود آواره ایشان از افلی
با فلی میگریختند و سرحدی صحیح نصرت بالرب مبرأ
شیر از ایشان ظاهر بود درین سال قتلای هیون در تبریز واقع
شد و در بهار اردوی کیهان پوی بجانب اوزبکان در حرکت آمد

و نأحد و مملکت ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود رفتند
در غیبت ایشان الوند یک به تبریز آمد و چون نواب کامیاب حضرت
اعلی برین اطلاع یافتند در والی شهر سنه ثمان و شصت و یک یلعار
بجانب تبریز توجه فرمودند الوند یک از وصول لشکر ظفر از جنبر
یافته باز کرد و ببغداد رفت و بعد از بغداد بدیار بکر افتاد
و آنجا در شهر سنه عشر و شصت و یک وفات کرد چنانچه سابقا مذکور
شده مملکت آذربایجان با توابع از جنبت وجود اعدای دولت ظاهر
پاک شد و قتلای در تبریز گرفتند پس بر این دروازه شهود
سنه ثمان و شصت و یک ظفر لوا بغرم دفع سلطان مراد بر یعقوب
پاک آهنگ عراق کرد و بعد از طی منازل و مراحل در روز شنبه
بیت و چهارم ذی الحجه سنه مذکوره در حدود دهقان با سلطان
مراد که حضرت اعلی او را نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و
نصرت یافتند و قریب ده هزار کس از آق قوینلو دین جنگ گشته
شدند و حضرت اعلی از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود
توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه فتح و شصت و یک در شیراز نزول
احلال فرمودند و مالک عراق و فارس و کرمان بنصرف نواب
کامیاب هم چون در آمد و نامراد از فارس ببغداد گریخت و درین

سال قتلای همون در قم گرفتند و درین قتلای جناب وزارت
مآب ملک شرف الدین محمد جان دیلمی فرمودی که با توابع فضایل و
خصایل انصاف داشت در وزارت شریک جناب امیر حسن الدین
زکریا باشد و چون از حسین کیای جلای که مدتها حکم فروزه کوه
و دساوند و خوار و سمنان بود عصیان ظاهر شده بری آمده بود و ایلی
یک ایقوت اعلی را که از جانب حضرت اعلی والی آنجا بود بقتل
آورده و مردم آن مملکت را غارت کرده و جمیع بقیته السیف از طایفه
آق قوینلو تیره اوجیم شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان
این سال دوازده رمضان بقصد قلع و قمع او از قتلای قم بیرون
آمدند و از راه تبر و کالج یلعار نموده در روزی نزول فرمودند و
از آنجا بسای قلعه کلخندان که در دست مخالفان بود در اواخر
شهر مذکور بغضت کردند و درین منازل قاضی محمد کاشی در منصب
صدارت شریک مولانا شمس الدین کیلانی کشت و روز و روزگار
او در ترقی بود تا امارت باصدارت جمع کرد فی الجمله غازیان عظام
در دوزخ و زنج قلعه مذکوره نموده در دوم سوال مردم قلعه را
بقتل آوردند و در دساوند هلب و غارت و قتل عام رفت و
در سمنان سوال قلعه قزوین و زکوه را در حصار گرفتند و مدت

پانزده روز میان اهل حصار و غازیان طغریار قتال و جدال
بود بعد از پانزده روز علی کیای ضامنار که کوثرال قلعہ بود
بشرف عتبہ یوسی مفتخر گشته قلعه تسلیم کرد و بجان امان
یافت از مردم این قلعه هر کس سپاهی بودند بقتل رسیدند و
هر کس از جمله این رعایا بودند خلاص شد و حضرت اعلی بعد از
فتح قلعه از راه هبله رود بیای قلعه است که حسین کیای
جلاوی و مراد یک جهان شاهلو از طبقه آق قویونلو بالشکرو
مردم بسیار بد اخلاص متعصبان بوده بودند نزول اجلال فرمودند
و قریب یکماه بحرب و قتال اشتغال داشتند در آخر آب
هبله رود را که اهل قلعه از آن سیراب می شدند از مر اصلی
انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطرب شدند و از
تشنگی بسر حد مرگ رسیدند حسین کیای جلاوی بامر ادیک
و توابع در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره از قلعه بیرون آمدند و ادیک
بآتش بسوختند و سپاه کینه خواه گوشت او را بخوردند و
حسین کیای لا در قفس کرد تعذب می نمودند و او خود را
در قفس گشته در منزل قومه ری بخشه او را نیز بسوختند
و دیگران طغریان غازیان طغریان هلاک گشتند و قلعه را

ضراب ساختند درین یورش قریب هزار کس از مخالفان بقتل
آمدند مؤلف این مختصر درین سفره ولت آسادر رکاب
ظفر انستاب بود و شاهد این وقایع می نمودند و در زمانی
که در حوالی قلعه اسنا حینم عسکر حضرت مآثر شده بود و الحی
استرآباد محمد حسین مرزا که والدش سلطان حسین مرزا باغی
دران ایام پادشاه تمام خراسان بود و کار کیا سلطان حسن برادر
حضرت کار کیا میرزا اهل پادشاه کیلان بمصدق نیت و صفای
طوبت و اعتقاد درست بشرف بساط طوسی سرافراز گشتند
و بعد از فتح قلعه چون اردوی هیون بری مراجعت فرموده
خروانه شالحال ایشان شده بنایج رزد کم شمشیر مرصع و
چارفت و اسب درین طلا اختصاص یافتند و محمد حسین مرزا
باوجی از لشکر ظفر اثر باسترآباد معاودت نمود برادرش ظفر
حسین مرزا که در عنایت او و استرآباد استقلال یافته بود
از سنه هجری شده به راه نژد پدید رفت و استرآباد یکبار دیگر
بتصرف محمد حسین مرزا درآمد و آن ملک تا آخر حیات
در تصرف او بود و کار کیا سلطان حسین در ساج بلخ
در خدمت انصاری بجانب جیلان یافت و در محرم سنه عشر و

تعمای اردوی کردند شکوه به سیلاب خرفان و تخت سلیمان
حرکت کرده بعیش و شکار اوقات گذاریدند و در قایم و متوجه
اصهان گشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کار کیا سلطان
حسن در حدود دیلمان برادرش کار کیا میرزا علی که پادشاه
گیلان بود اظهار مخالفت کرد کیا فریدون را که از جانب کار کیا
میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلند رو از حدود
دیلمان بکشت کار کیا میرزا علی سلطنت بدو باز گذاشت و
و عبادت اختیار کرد دیگر آنکه شخصی که او را رئیس مجرکری
میکشند در قزاق آق قویونلو ابرق بیست آورده بود و
بر یزد نیز مستولی شده حضرت اعلی بجهت دفع او متوجه
یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن ایام که تاج
شکسته بجانب شیراز و بغداد گریخت مراد بیگ بایندر که
والی یزد بود چون خبر شکست آق قویونلو بدو رسید یزد را
گذاشته بجانب مرآه رفت در عینیت او خواجہ سلطان احمد
ساروی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود حضرت اعلی
بعد از فتح تاج را در حکومت یزد را بحسین بیگ لده تفویض
فرموده بودند و او حوکه بیگ نامی را که از طبقات شادلو بود

با بعد و دی چند از غازیان بداروئی یزد فرستاده بود و سلطان
احمد ساروی استقبال داروغه نموده او را بیزد فرود آورده
بود بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته و هر کس از غازیان
که همراه بودند بقتل آورده و باجمعی از پیاده ها بر یزد مستولی شده
و این جز در ابرقوه رئیس محمد کریمی رسیده بود از ابرقوه محمد
یزد آمده بود و سلطان احمد ساروی را محاصره کرده و بعد از
مدتی یزد را گرفت و سلطان احمد با جمیع پیاده ها بقتل رسانید
و در یزد و ابرقوه حکم مطلق العنان شده چون این احوال بر
ضمیر میرزا هیون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر
حضرت مادر متوجه شیراز شدند و تا ماه رمضان دریای
حصار یزد با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند و بنا
آل و اقبال شاهی یزد مفتوح شد و رئیس محمد کریمی گرفتار
گشت و اسباع او طعمه ضرغام بلا و مصاصم فنا شدند و رئیس
محمد کریمی را آتش سوختند دیگر آنکه بعد از فتح یزد حضرت
اعلی با عساکر حضرت پناه سبائی بلغار فرموده ناخست بجانب
طیس کردند و قریب یک هفته در اینجا توقف فرمودند و قریب
هفت هزار کس از مخالفان در آنجا بودند بقتل آمدند و آوازه

ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان سرزاد سلطان
حسین بایقرا با فرزندان و امر در قلعه واضطرب افتادند حضرت
اعلی همدان کیهن از طبس بعراق معاودت فرمودند و در حرم
سنة احدی عشر و قعیله در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تحت
سلیمان سیر فرموده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات
فرمان هیون عن اصلا و یافته بود که هر کس در جنگ سلطان حمید
با مخالفان همراه بوده باشد و بر ثبوت رسد او را بقتل آورند و
پرسش این را بابدال یک دهه که در آن وقت قریبی باقی بود
رجوع فرموده بودند بدین سبب بسیاری از مردم بقتل درآمدند
و درین سال قتلای هیون در طایفه اتفاق افتاده بود و اثنای
قتلای جنز قنرت پادشاهان کیلان بمسامع جلال رسید
و انجمنان بود که جمعی از مردم کیلان با کارکیا میرزا علی در حقیقه
اتفاق کردند و در شب پنجم چارم رمضان سنة مذکوره
در رانکو بر سر کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در حمام
خواب بکشند یک سال و نیم پادشاهی کیلان کرده بود در همین
شب این جنز بلا همان رسید امرای سلطان حسن بالشکر
لا همان اتفاق بنوده درین روز برانکو آمدند و کارکیا میرزا علی

بقتل رسانیدند کارکیا میرزا علی قریب بیست و هشت سال با استقلال
پادشاهی کیلان کرده بود و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر
سلطنت لا همان بدو تعلق داشت و ولیعهد پدر بود و کادت
او در روز جمعه نوزدهم رمضان سنة سبع و اربعین و ثمانیه
بوده برانکو مبارک و او پادشاهی عابد زاهد بود و خیرات و مبرات
داشت و اکثر اوقات او بنیلا و سنت قرآن بطاعت و عبادت میکرد
و بلبله در زمانی که این وقایع در کیلان روی نمود کارکیا سلطان
احمد بر کارکیا سلطان حسن در اردوی هیون بود حضرت علی
عنایت شاهانه و مراجع پادشاهانه شال حال او فرموده سلطنت
کیلان بدو شفقت فرمودند و جمعی از غارتیان ظفر نشان همراه
کارکیا سلطان احمد کرده او را پادشاهی کیلان فرستادند
چون کارکیا سلطان احمد مجدود رانکو رسید امرای پدرش
که کارکیا میرزا علی را کشته بودند با استقبال او بیرون آمدند و چون
پیکار کارکیا سلطان احمد نزد یک شدند از اسب فرود آمدند که پادشاه
نمانند کارکیا سلطان احمد فرمود تا هر را بقتل آورند و در رانکو
نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست و نه سال در
پادشاهی ماند و در روز دوشنبه دوم شعبان سنة اربعین

و تسعایه وفات یافت و هم در قشلاق طایم اعلی بعضی امرار از راه
 خلخال بر سر امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد و خود
 بنفس هم چون با عساکر حضرت مآثر از راه طایم مجدود رشت
 نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین جمعی را بیضاغت و
 استغاثه باردوی هم چون فرستاد و شیخ نجم رشتی که از مقر بان
 حضرت اعلی بود شعیب مردم رشت شده گناه ایشان را در خواه
 کرده الثامین او در جریبول افتاد از سر جریبه ایشان دو کشته شدند
 و باردوی هم چون که در موضع رر و النون کش بود معاودت فرمودند
 و چلیپا یک خلغالی که والی طایم بود بعضی حضرت اعلی گرفتار
 شده درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذی الحجه این
 سال پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین بایقل وفات کرد
 و پسرانش بجای او نشاند چنانچه سابقا مذکور شده و حضرت
 اعلی در بهار ام از طایم بسلطانیه شریف فرمودند و در
 شهر سنه اشعی عشر و تسعایه شکار کنان با دریاها ن رفتند
 و قشلاق در خوی فرمودند و درین سال امرا را عظام را با حاکم
 کرد چنانکه شد و عبیدی یک شامو و سارو علی مهر دار گشته
 شدند و در محرم سنه ثلث عشر و تسعایه شاهی یک خان بخراسان

آمد میرزا سلطان حسین میرزا از و شکست یافته میرزا بدیع الزمان
 با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا عراق آمدند
 و بعضی بساطبوسی هم چون مفتخر و سرافراز گشتند و شرح این صورت
 و مال حال ایشان سابقا ایراد یافته و در بهار این سال حضرت
 اعلی بجانب ذوالقندر نهضت فرمودند و با جمیع امرا و عساکر از
 حد و دقصریه روم گذشته بر سر علاء الدوله ذوالقندر رفتند
 و علاء الدوله که حضرت اعلی او را الاذانه میگفتند فرار نموده پناه
 بکوههای ذوالقندر برد غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کردند
 حضرت اعلی با ظفر و ضربت با دریا بجان آمد و در حین مراجعت
 امیر یک موصول که از جانب آق قویلو مذقها والی دیار بکر بود
 با اقوام و اتباع و او بایق موصول بعضی بساطبوسی هم چون مفتخر گشتند
 و هدایای بسیار و تحف نفیسه بیشتر بوقت عرض رسانید
 و بلاد دیار بکر ضمیمه مالک محروسه شد و ایالت انجمن بکر بخان
 استاجلو قرار یافت و او مدت هفت سال دران دیار حکومت
 کرد و علاء الدوله ذوالقندر مکررا لشکر بر سر او فرستاد و میا
 ایشان محاربات محاربات واقع شد و همه بار او غالب آمد و سر
 علاء الدوله درین محاربات بقتل رسید و بخان رتبه بزرگ

یافت و مال احوال او بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و حضرت اعلیٰ مرتبه یک موصولاً بنصب مهر داری هابوین
سرافراز گردانید و در سنه مذکوره قشلاق عسکر حیون در
خود و سلاسل اتفاق افتاد بعد ازین حضرت اعلیٰ معز و جلالت
در شهر سنه اربع عشر و تسعایه عازم عراق عرب شدند
باریک یک پرتاک ولی بغداد بود چون از وصول رایات
ظفر آیت خیر یافت نامراد را برداشته بجد و دروم و شام
گرخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال
مفتوح گشت و بسیاری از مخالفان در آن دیار از شمشیر آیدار
غازیان ظفر آثار گذشت چنانچه در دجله بجای آب خون
جاری بود و غازیان عظام ناخت بر سر اعراب بادی بروند
و شتر بسیار و غنایم گرفتند و ایالت عراق عرب با توابع
و ملحقات بمقام یک امیر دیوان از رای داشتند و او را خلیفه
المختلف لقب کردند و جناب سیادت مآب سید محمد کوته را
که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و بار یک یک و
در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده تربیت فرمودند و
ولایت نجف اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب باطیل

و علم بدو شفقت فرمودند حضرت اعلیٰ بعد از فتح آن دیار و تشریف بفرست
زیات و رعایت معتنفان عتبات جنت آیات و تعیین حفاظ
و موافقان و خدام و قنادیل طلا و نقره و فرشتهای لایق و صدایق
عالیه و تزویج و تنسیق مدام شاهد علیّه مال بعضی از عراق عرب
بر آن اسانهای منوره مسلم داشتند و در بسیار بطنقات مردم
آغا شفقت فرمودند پس ازین متوجه خورستان شدند و فتح
شستر و حوزیه فرمودند و بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام
اعراب در آن محال بقتل رسیدند و چند روز در شهر شستر
توقف نمودند و چون واقع شد و از آنجا از کوه کیلوم بفرز آمدند درین
طریق منصب امیر الامرای و رفیق و فتوح مہمات جمیع ممالک محروسه
بر شیخ نجم مقرر شد و مهر او در دیوان اعلیٰ بر بالای مهر جمیع امرا
زدند و او دست امر و ترکان بر بیت و کار عالم با نسق و نظام آورد
و مدار بر حساب همداد و در اوایل شهر سنه خمس عشر و تسعایه از شیراز
متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد کاشی که در دیوان عالی
منصب صدارت با امارت جمیع کرده بود و خوفی نایق بر خیزه
و با انواع فوق اقدام نموده و حکومت بزد و کاشان و خلی از محال
عراق عجم بدو مرجوع بود و درین اوقات حکومت شهر از تیر بدو

تعلق گرفته بود پس اعمال و افعال خود گرفتار شد حسب
الغزبان قضا جرایان در ماه صفر بقتل رسید و هم درین ماه ابدان
یک ده در که صاحب الکای دارالموحدین فروین بود و سابق
بلاغ و خوار و بی از امارت عزل فرموده امارت و الکاء و
نوکران او را برینل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب
صدارت بلاستارکت بجانب سیادت و اقامت اسباب رسید
شریف شیرازی که از دخترزادهای عالیجناب استاد
الحقین صاحب القضاة الفایقه میرسد شریف علامه
بود نقویض فرمودند و وزارت به میرزا احمد خورانی و استیفا
بولانا شمس صفهائی شغف کردند و اردوی هاون از عراق
بجانب آذربایجان حرکت فرموده چند روز در تبریز توقف
فرمودند و در آنجا حسین یک لدر که منصب امیرالامرای و
امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند و الکاء و نوکرات
او را بحد یک سفر پی استاجلو اردانی داشتند و بعد ازین
او را جابان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند
و چون در موضع خنه از حد و شبست تر نزل ابدال واقع
شد شیخ نجم کیلائی در آن منزل مرض ذات الحجب در گذشت

جسد او را بموجب فرمان هاون بجنت اشرف نقل کردند و منصب
او میرزا احمد خورانی نقویض فرمودند و او را بنجم ثانی لقب کردند
و بر جمیع امر تقدیم فرمودند و یک هیون در خوی نزول فرمود
و بعد از چند روز در اثنای رستگان بجانب شروان حضرت
کردند و نادری بند با کوبید رفتند و قلع آن دیار مفتوح گشت
و در چهار بدولت و اقبال با آذربایجان معاودت فرمودند و چون
خاطر خطیر و صغیر آفتاب تاثیر هیون از انظام کلیات امور
ملکت آذربایجان و عراقین و دیار بکر و فارس و کرمان از برداشت
تسخیر مالک خراسان از وجه همت عالی همت ساخت و لوی
اقلیم گشاد بغ شیک خان از یک کر بلاد خراسان مستولی
شده بود و غرور و طعنیات او از حد گذشته در واسطه شهر
سنة ست عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشت شیک خان
از توجه ایشان خبر یافتند و در آخر رجب سنة مذکوره در
روزی که قمر در طریقه عذرة بود از همراهی پرورفت و تحقن
بقلعه مرو نمود حضرت اعلی با جمیع امر و عساکر بعد از مشرف
بشرف زیارت حضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا صلوات الله
وسلامه علیه و آله الکرام و استمداد همت از آن آستان ملائیک

آشيان در پيستم شعبان سنه مذكوره نزول اجلال در ظاهر
مرو فرمودند و يك دور و زمين غايبان ظفر نشان و از كان
جدال و قتال دست و چون صرقت جنگ با مخالفان و ران
مكان نبود از ناي حصار كوچ فرموده يك منزل پيش رفتند
شريك از يك اينصورت راحل بر فرار كرده و پير شده و با فر
پانزده هزار كس از حصار بيرون آمده از عقب لشكر ظفر ار
يلغار كرده و پير شده بر سيد حضرت اعلى بن قتيق رايي
و ناييد سجاني بغيه ميمنه و ميسر فرموده در يك منزلي مرو
باشيك از يك مصاف دادند و بين العسكرين از صباح تا وقت
زوال جنگي واقع شد كه نايح داستان رستم و اسفنديار كشت
و قتيق ده هزار كس از از يك درين جنگ كشته شدند و شريك
از يك ناموضع حريب مرده يافتند و در سرداران ايشان از دست
كرده كردن رفتند و اين فتح بزرگ در روز جمعه بيت و ششم
شعبان سنه مذكوره اتفاق افتاد و در تمام بلاد خراسان بهر
بندگان درگاه فلان اشتباه در آمد و لشكر منصور غنايم
ناقص و كرفتند متشيان بلاغت شعار شرح اين فتح نامدار
كه طراز فتوحات سلاطين كامكار تواند بود بتم كه بار گرفته

صفحه نامعبر ارق و فارس و آذربايجان و كرمان و بغداد و خورستان
و دياربكر و شروان و هندستان و طبرستان و شام و روم فرستادند
عساكر ظفر مائز سه روز مرور كه مسكن از يكان و موطن مخالفان
بود غارت كردند و بعد از سه روز عنايت پادشاهان شامل حال
عجم و ساكني انجاسته بر دشان بخشودند و آن حلكت را
بايدال بيك ده ده از ناي داشتند و درين سال قتلای هيو
در شهر هراة واقع شد و در چهار سنه سبع و تسعين
اردوي كردون شكوه بعزم شيخ ماوراءالنهر در حركت آمد
و بعد از طی منازل و مراحل حد و داب آموه تخم عساكر حضرت
مائز شد سلاطين از يك پناه با امرای ذوي الاقدار برده
طلب شفاعت كردند حضرت اعلى شفاعت ايشان را قبول نموده
بدولت و اقبال معاودت فرمودند و شهر هراة را بحسين بيك
لدار ناي داشتند و در خريف اين سال عازم عراق شدند
و چون شهر يار منزل مبارك هيويت شد و قتيق پانزده هزار كس از
طايفه نكوك در روم خروج كرده بودند با امرای روم مكررا
جنگ كرده غالب آمده و خيلى از حال روم غارت كرده و قتيق
پايد كس را از بخار و حدود ارزجان بقتل در آورده

و مالهای ایشان را تاج کرده درین وقت بعین زمین بوسه افرازد
 کشند حسب فرمان همون سرداران ایشان بواسطه حرکات
 شیعیه که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرمودند دیگران را بر
 امر امت کرده ملازم ساختند و قشلاق همون درقم واقع
 شد درین قشلاق سلاطین مازندران بنفیل آستانه
 علیه سرافراز کشند و مبلغ سی هزار تومان تقدیم پیشکش
 بوقت عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سید
 ملک میر سید شریف شیرازی بجهت احراز سعادت زیارت
 مشامقدس حضرت امیر مهدی علیهم افضل الخیرة و الشا
 متوجه عراق عرب گشت و منصب صدارت در اوایل ذی الحجه
 سنه مذکوره بعالیجناب سیادت و نقابت پناه عوفان دستگاه
 امیر ظهیرالدین عبدالنبائی بردی که از احفاد حضرت عارف
 ربانی میر نعمت الله کرمانی بود معوق شد و دوشتر اخیر ذی
 الحجه این سال میر بازا احمد اصفهانی که پنجم ثانی ملقب بود
 بعزم تسخیر ماوراء النهر از قم متوجه خراسان گشت و در
 بهار سنه ثانی عشر و تسعایه موکب هاون از قشلاق پیروز آمده
 بطرف تخت سلیمان و سیلافاقت آغذود و هضت فرمودند

و درین سال چند واقعه روی نمود اول واقعه قمرت دوم
 و لیکن بود که پادشاه آنجا ایلدزم بایزید پسر سلطان محمد
 روی سید داشت سلطان احمد و سلیم سلطان و سلطان قمرت
 و هر یک از فرزندان از طرفی از روم داده بود و قریب سی و سه
 سال در پادشاهی آنجا بسر برده درین سال جماعت بنکیری
 با بعضی از لشکر روم اتفاق کردند ایلدزم بایزید را از سلطنت
 معزول ساختند و سلطان سلیم را بپادشاهی برداشتند و
 او بعد از آنکه در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و
 پدرش نیز درین سال در کشت بعد ازین سلطان سلیم
 بر غایت ماللدوم تمکن یافت و سلطنت برقرار گرفت
 و هم درین سال جناب امیر زکریای وزیر دخرانیان وفات
 یافت در شهادت مقدس مدخون شد دیگر آنکه پنجم ثانی درین
 سال با بسیاری از امر اولشکر چون از آب آمویه عبور کرد میرزا
 بایز از اولاد امیر تیمور که پادشاه غزنه بود و حدود دهند ملایه
 آمده بار روی میر نجم ملحق شد و با اتفاق انطربی در بند
 آهنین گذشته بظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را بچنگ
 گرفتند در آنجا قتل عام و غارت کردند مولانا بنایی شاعر

از جمله مقبولان آنجا است بعد از پنج قرشی از آنجا کوچ کرده و
از حد و بخارا گذشته بیای قلعہ عقدوان که مرسلطان پسر
شیک خان در آنجا بود فرو آمدند عبید سلطان که برادر
زاده شیک بود از آنجا بدو مرسلطان آمده بود بدو ملحق
شد و بجای سبک نیز بالشر خود بدیشان پوست میان ایشان
و لشکر میر فتح خداول آب واسطه بود بعضی از امرای دوی
الافشار صرف جنگ درین مکان ندیدند نجم ثانی قول نکرد
و با ازبکان دریای حصار عقدوان مقابله و مقاتله فرمود
برغزایان افتاد نجم ثانی با بسیاری از امرای کسار درین جنگ
کشته شدند و میرزا با بر جاب غزنه و حدود هند
بمملکت خود گریخت و خلق بسیار در وقت فرار تلف شد
و اموال و اسباب بدیشان در دست ازبک افتاد و مرسلطان
و عبید سلطان بخارا آمدند و تمام بلاد خراسان بهم
برآمد و حسین یک لله هراة را گذاشته از راه سیستان
بکرمان آمد و این بخارا به در روز سه شنبه هفتم رمضان
سنه مذکوره روی نمود و چون این جنر در اصفهان که قشلاق
هیون بود بدو عرض رسید بعضی از امرای از پیش خراسان

فرستادند و فرمان هیون با حصار لشکرهای مالک خور و سنان
شد و در چهار سنه تسع عشر و تسع و تسع و تسع و تسع
قشلاق حضرت فرو دند و در زمانی که یورت سار و قش
از حال شهر یار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد منصب امیر
الامرای که نجم ثانی متعلق بود به العناب میر عبدالباقی
شفقت فرمودند و منصب صدایت همچنان به العناب میر
سید شریف شیرازی قرار داد و او را از شیراز طلب
فرمودند و چون اردوی کردند شکوه جدد و مستعد
مقدس رسید مرسلطان و عبید سلطان که در هراة بودند
از توجه هیون واقف شده با و آراء التفرک ریختند و ابدال
یک ده که صاحب الکای مرو بود در وقت فرست خراسان
مرو را انداخته گریخته بود او را جامه زنان در بر و مقنعه
نسوان بر سر بردار و کوش سوار کرده باد و فی بجیت
عسرت لشکر را اردوی هیون گردانیدند بعد ازین نزول
حضرت اعلی در ظاهر شهر هراة واقع شد و بتجدید ممالک
خراسان از غبار آشوب مخالفان صیافی گشت و حضرت اعلی
شهرت هراة را با توابع بزیل خان شاملو عنایت فرمودند

و شهر بلخ را بدو سلطان روملوار زانی داشتند و بدولت و اقبال
 عراق معاودت فرموده قشلاق دلاصمهان گرفتند درین سال
 قشلاق بمیشان دولت و منهایان سعادت بشارت رسانیدند
 که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شد و آخر ولایت و هدایت
 از افق پادشاهی لامع گشت و در صبح روز چهارشنبه بیست و
 ششم ذی الحجه سنه مذکوره عرسه عالم از انوار ولادت اعلیحضرت
 پادشاه زمان سلطان سر پر عدل و احسان خسر و سلیمان مکان
 وارث تخت سلاطین جهان غزن اسرار الهی شمع فیض نامشنا
 مهر پیر شاهنشاهی کو هر درج هلالی مظهر اسرار لافانی
 ظل الله فی الارضین عون الضعفاء و غوث الملهودین معین
 السلطنة و الخلافة و الولاية و الهدایة و العز و الاقبال **ابوالمظفر**
شاه طهماسب بهادر خان خلداده ملکه و سلطانه و افاض علی قلی
پیر و احسانه منور و روشن گشت و جهان ازین وجود مبارکش
 رشک بهشت برین آمد **بیت** یکی غنچه از باغ محبتشاهی دمید
 که از انسان کلی چشم کیتی ندید حضرت اعلی را از اشراف و کرامت
 این مولدهیون انواع مسترت و ابتهاج محصول پیوست و احسان
 بهجت و استیاح دست فراهم داد و آنحضرت بدولت و اقبال

طوی بعظمت فرموده چند گاه از صبح و شام ابواب فرح و نشاط
 بر خواص و عوام گشادند و خلاصین دست افشان و پای کوبان قدم
 بر مضاطفتها دند بعد ازین در چهار سنه عشرین و تسعایه
 سلیم پادشاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرده با جمیع عساکر
 مجدد و در زنجان آمد و این خبر باصفهان پیایه سر بر اعلی رسیده
 تقاضای باحضر لشکری فرما و ان فرمان دادند و کس دیار بکر
 نزد محمد خان استاجلو فرستاد حکم جهان طاع صادر شد که بالشکرها
 دیار بکر و آذربایجان بار و ی کرد و ی شکوه ملحق کردند و آیات
 جلال بجز و اقبال از اصفهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شد
 بعد از طی منازل و مراحل چون از خوی و سلماس گذشته مجدود
 موضع که آنرا جالدران گویند نزول احلیل فرمودند محمد خان
 بالشکری دیار بکر بار و ی هاوین ملحق شدند پادشاه روم نیز
 بالشکر محمد و شمار بدان حد و رسید و در موضع جالدران حضرت
 اعلی تعبیه صغوف فرموده میمنه لشکر را بقراهایون و زینت
 بخشیدند و میسر را محمد خان استاجلو و امرای دیار بکر سپردند
 و جناب میر عبدالباقی را با چند هزار سوار در قلب تعبیه فرود
 و سید محمد کتونه و میر شریف را نایب او گردانیدند و بدین ترتیب

در اوایل رجب سنه مذکوره باروسیان مضاف دادند و از اول صبح
 تا غایت پیشین بن العسکری آتش جبال و قتال اشغال داشت
 قریب پنجاه کس از طرفین دین جنگ کشته شدند و میر عبدالباقی
 و میر سید شریف صدر و سید محمد کونه و محمد خان استاجلو و
 سارو و پیره و قریچی باشی و خلفایک خادم و حسین بیک
 لایب بسیاری از امر شهادت یافتند و چون پادشاه روم غریبا
 در کشته و زخمی ها بر حوالی آن استوار ساخته و بر کناره های
 آن توب و تفنگ تعبیه کرده قلعه ساخته بود و در بیان آن
 محقق جسته ظفر بر و مشکل بود و لشکر ظفر اثر از توب و تفنگ
 رومیه کشته می شد ند حضرت اعلی بدولت و اقبال صلاح در ترک
 قتال دانسته دست از جنگ باز داشتند و به تیریز معاودت فرمودند
 و از تیریز به تیریز کندهی توجه نمودند و از اینجا مجدود در جزین
 هفت کردند و رغبت آنحضرت پادشاه روم به تیریز آمد و بعد
 از دو هفته از خوف لشکر جلال صلاح در اقامت نداشتند بروم
 مراجعت کرده و در اناسیه روم قتلای گرفت و حضرت اعلی
 در هانوزها به تیریز معاودت فرموده قتلای حامیان اینجا
 واقع شد بعد ازین واقعه منصب میرالامرای پهلایان سلطنت

استاجلو نویض فرمودند و نصارت دیوان اعلی بخواجه شاه
 حسین اصفهانی ارزانی داشتند و رتق و ضیق محضام
 مالک محروسه و تعیین امر و لشکر برای او معوض بود و او را
 میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدارت بهایجناب
 سیادت پناه میر جمال الدین محمد اسرا یادی مقرر شد و هم درین
 سال نامراد بن یعقوب بیک که در فترت رومیه بدیار بکر آمده
 بود و بر دست غازیان کشته شده سرا و با سپاه سر بر اعلی آورده
 و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمد جان دیلی در فترت
 وفات یافت و مشارالیه در اواخر عمر ترک مناصب و امور دنیوی
 کرده بطاعت و عبادت اشغال داشت رحمة الله علیه و در آخر
 سنه احدی عشرین و تسعمایه سلطنت خراسان بنوآب
 کاسیاب حضرت شاه دین پناه ابوالظفر شاه طهماسب بهادری
 شفقست فرمودند امیر بیک موصول را که منصب مهر داری
 داشت له ساختند و بخراسان فرستادند و در همین سال
 سلیم پادشاه روم سپای قلعه کماخ آمد و آن قلعه را بمقت
 گرفت و از اینجا بقصد دفع علاء الدوله و القدر بملکت
 او رفت و او را بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی شد

و از آنجا به شهر بر سره رفت و قشلاق آنجا گرفت و در شهر رسیده
اشتی و عشرين و تسعایه قشلاق هیون در تبریز واقع شد
در آخر این سال پادشاه روم با سلطان فانصو که پادشاه
مصر و شام و حجاز بود جنگ کرد و او را بکشت و دیار بکر نیز
بآن طرف گرفت و در سنه ثلث و عشرين و تسعایه قشلاق هیون
در آنچوان گرفت درین سال پادشاه روم بمصر رفت و او را
با غلامان مصری مکرر قتل و جدال واقع شد و در او آخر
ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه اربع و عشرين
و تسعایه قشلاق هیون در تبریز واقع شد و در سنه خمس
و عشرين و تسعایه کار کیا سلطان احمد پادشاه کیلان و امیر
دیاج پادشاه رشت بقرمباطوسی هایون مشرف گشتند
و زینبها یافتند و حضرت اعلی بخشش بسیار فرمودند
و امیر دیاج بمظفر سلطان لفت یافت بعد ازین شیخ شاه
بن فرخ بسیار پادشاه شروان نیز بدرگاه فلک شتاب آمده
بعناایت بسیار مفتخر و سرافراز گشت و درین سال قشلاق
در تبریز واقع شد و در سنه ست و عشرين و تسعایه قشلاق
هیون در اصفهان اتفاق افتاد و درین سال سلیم پادشاه

روم در آن دیار بعلت طاعون وفات یافت و پسرش سلطان سلیمان
بجای او پادشاه شد در سنه سبع و عشرين و تسعایه قشلاق
در آنچوان واقع شد و درین سال امیر سلطان موصول میر محمد
میر یوسف را که سالها شیخ الاسلام هراة بود و در آخر بمقصد
امارت و حکومت رسیده صاحب طبل و علم گشته در روز
چهارشنبه هفتم رجب بهمت مخالفت بکشت و در سنه ثمان
و عشرين و تسعایه حضرت شاه دین پناه را از خراسان طلب
فرموده و در پیش خان شامورا با شاهزاده سام مرزا آنرا
فرستادند و قشلاق در تبریز بود و در سنه تسع و عشرين
و تسعایه قشلاق هایون در تبریز بود و درین قشلاق روز
سه شنبه بیست و هشتم یا بیست و نهم جمادی الآخر سنه مذکوره
معتبر شاه قلی که از خادمان خاص حضرت اعلی بود پسر شاه
حسین را در دولت خانه بترینزاکاه بکشت و بکریخت و بعد
از مدتی بدست افناد و حسب العزیزان قضا جرایم بسیار
رستد بعد از میرزا شاه حسین منصب نظارت دیوان بنایب
او خواجہ جلال الدین محمد بربری نقویض فرمودند و در سنه
ثلاثین و تسعایه جایان سلطان استاجلو که امیر دیوان بود

و با طوار حسن و اوصاف مستحسنه انصاف داشت و پرورش
 امور بطریق عدل و انصاف مینمود وفات یافت جای او پیش
 بایزید سلطان شفقت فرمودند و او نیز بعد از چند روز
 در گذشت منصب میرالامرای بر دیو سلطان روم و مومق
 شد و حضرت اعلی درین سال بجهت شکار اسب بجانب
 شکی میل فرمودند و بعد از نیت مقصود و مراجعت از آنجا
 در حدود سراب مزاج هیون از اغندال با غنل کشتید و چند
 روز مرض تمامی شد و طبای حاذق تشخیص بحسبه
 کرده بودند هر چند علاج وسیع پیش کردند فایده نداد و
 روز بروز خشکی اشتدادی یافت و چون جاذبه داعی بایته
النفس المطمئنة ارجی الی ربک راضیه مرضیه غالب
 بود و ارحام مقدسه انبیا و ائمه هدی حضور حضرتش
 طالب در صباح روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه مذکوره
 جهان فانی را وداع کرده برای جاودانی و نعیم باقی اشتغال
 فرمودند و حضار قدس را بر محاسن انس اختیار نمودند
اِنَّ اَبْنَاءَ رَبِّنا لِلْبَیِّنَةِ رَاجِعُونَ در بیخ آن شهنشاه صاحب
 قرآن جم نایح بخش مالک سلان در بیخ آنکه دیگر نیند سپهر

نظیرش در آئینه ماه و مهر و نقش مورد الاوار آنحضرت را
 در شب سی و ششم بیستم ماه مذکور محبوب جناب سیرت ملک
 امیر جمال الدین صندربدار لاکشاد اردبیل فرستادند و در خطبه
 مقدسه صفویه مدفن ساختند عمر شریف آنحضرت سی و هشت
 سال بود و مدت سلطنتش بیست و چهار سال حضرت اعلی
 شکار دوست بودند و در فصول اربعه در کوما و سرماهرگز
 از آن شغل خالی نبودند و در حق سادات و اهالی و علما و فضلا
 پیوسته انعام وافر کرده سیورغال بسیار بدیشان و سایر
 طبقات ارزانی داشتند و در هر کس بدیده شفقت نظر کرده
 مرتبه انکس بخرج اشر و فلک تدویر رسید و زمانه بیسان حال
 گفت که **میت** ز خاک پای تو هر ذره که بر خیزد بر آسمان رود و
 کار آفتاب کند و آنحضرت چهار پیر نامدار کامکار که تراز
 نعل مرا کیشان کحل دیک اولوالابصار است یادگار گذاشته اند
اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالمپناه **ابوالمظفر**
طرباب بهادر خان خلدانه ملکه و سلطان است که نظام کار
 جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر لطف آنحضرت
 منوط و مربوط است و بعد ازین هر جا شاه عالمپناه گفته

ی شود مراد آنحضرت است **دوم** نواب کامرانی ابوالغازی
 الفاس میرزاست که حالا سلطنت شروان حسب الحکم قضا جرای
 نقل بدیشان دارد **سیوم** نواب ابوالنصر سام میرزاست
 که شبان وزی بشرف خدمت حضرت شاه عالمپناه مشرف
 و مستعد است ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیت و
 یکم شعبان سنه ثلاث و عشرين و تهمای **چهارم** نواب
 جهانپای ابوالفتح بهرام میرزاست و آنحضرت برادر عیانی نواب
 کامیاب است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار
 عزیز و گرامی و معظم و معتبر است و شمه از صفات جلال
 ایشان در دیباچه این کتاب که بنام نجسته فرجام آنحضرت
 مؤلف و عربت کشته ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب
 جهانپای را چهار و پسر گرامت فرموده **اول** سلطان حسن
دوم سلطان حسین که از نواب کامیاب حضرت شاه عالمپناه
 شرف قبول بهر روزی یافته او را پسر خود خوانده اند **سیوم**
 میرزا سلطان ابراهیم **چهارم** میرزا بدیع الزمان **ذکر**
پنجم نواب **شرف اعلی حضرت شاه عالمپناه ابوالنظر شاه**
طهماسب پادشاهان خلافت ملکه و سلطان تخت سلطنت ایران

امروز مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف کرمی آنم
 و روشنی دیده اهل عالم و خلاصه ایجاد و تکوین و صورت رحمة
 رب العالمین و مطلع انوار الکی مصدر الطاف ناشناهی و
 مستخدم سلاطین نامدار و مستعبد خواقین جشید اقدار نواب
 کامیاب اشرف اعلی شاه عالمپناه است و آنحضرت پادشاهیت که
 پیرایه سلطنت صوری را سرمایه سلطنت معنوی ساخته ذات
 ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع
 فواید و مکرمات است که **نظم** هم ولایت در رب هم پادشاهی
 در حب • کوسلیمان نادر انکشتش کند انکشتی • آب و آتش را
 اگر در مجلس اش حاضر کنند • از میان هر دو بردارد شکوهر و کور
 شهنشاهیت که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در
 حادث سن و عنقوان جوانی یک لحظه اوقات قدسی سعادتش
 بملاعب و ملاهی نگذشته بلکه روزگار سعادت آثارش بعد از
 ادای طاعات و منفردات صرف غمخواری جهان و جهانیان
 گذشته **و** چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم • عجب
 مدار که آب حیات از و بچکد • آثار عدل و سیاست و انوار عاطفه
 و رحمت آنحضرت در کل عالم مندرش گشته و اوصاف جلال و غرر

کالت در افتاد اتفاق ظاهر و با مرشد و معاندین و دنیا را رسند
سلطنت او انشظام یافته و قواعد مملکت و ملت از شوکت او آرام
پذیرفته و اعلام اسلام و شعار شریع بقویت و تربیت او
از کفره کیوان در گذشته و بیان ظلم و عدوان بین صلابت
و مهابت او بالکلیه منحل گردیده **قطعه** این چنین سایه سایه
حق است و بنیادین پای پایه حق است شکر او واجب
در هر حال زانکه او غنیست بر متعال ارفقا مدارج
منقبت و معارج مرتبت سادات که بشرافت قل لا استلکم
علیه اجر الا المودة فی القربى شرف بر ذمت حق خروار
واجب و نموده و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب نفل و
عقل بر نیت پادشاهانه لازم نموده لاجرم عامه افراد نوع انبیا
در عهد امن و امان بعد از او امر ملک ربان از صمیم قلب و حریم
جنان دست نیاز مرد عابر داشته میگویند **رباعی** یارب تو
مرین سایه بر دلین را میدار که هر جهانیا فی را و ندر کف طفت
خویش دار این حافی حوزه سلای را اهتمام و غنچه
آنحضرت در مشاغت فرمان آتی تخصیص قلع و قمع منافی و بلائی
بر پشته است که در ممالک محروسه هیچکس را یارای آن نیست که تمام

سکرات بر زبان تواند آورد شراب چون کبریت احمد در عالم سفودست
و همه با مانند گیاه موجود **مسمی** خوردن چنان برداشت
نمیشد کاختان بتشب بر روی گردون سرگون دارند طاس و بلبله
حضرت شاه عالمیناه بعد از پیر نامدار جم اقتدار حکم و لایت
عسد و اتفاق جیح امر او اعیان لشکر در روز دوشنبه نوزدهم
رجب سنه ثلثین و تسعایه **مسمی** بساغی که نفاخ کند بدان
انجم بطالعی که تو لا کند بدو تقویم مسند پادشاهی و سریر
شاهنشاهی بقر ذات هایون صفات شرف ساخت و حای
معدلت آنحضرت سایه سعادت آنحضرت سایه سعادت بر سر
جهانیان انداخت منشی لطف رحمانی بشود **انا جعلناک**
خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالخیر بنام هایون انشا
فرمود و کاتب مرحمت بر دلین آه و رفقا مهک انا علیک
طغرای مثال پادشاهی و عنوان احکام شاهنشاهی گردانید آثار
تا یفتح الله للناس من رحمة فلا ملک لها بر عالمیان و فتح
ولای کشت و انوار المهدیه الذی ففتحنا علی کثیر من عباده
المؤمنین بر حکمان لامع و ساطع شد اهل عالم از نباشد
این جلوس مکرر انظار سفود خلافت و استحکام خلود سلطنت

بدعا و مسکنت مسالت نمودند و جهان در کف امن و امان قرار
گرفت و رؤس منابر و وجوه دنا بر بالقاب چون زپ و زینت
پذیرفت و دبیر خرد بلسان حال گفت **ه** هوای هر تو تن را
معین تر ز غذا **ح** حروف نام نوز را شکر تر ز عیار **و** ازان
نارنج که عالم از افوار آفتاب سلطنت و پادشاهی آنحضرت نوز
و صبا یافته تا امروز که بهستم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین و
شعبان هجده سالست و پنج ماه روز بروز اعلام دولت در ترقی
و زیات سلطنت در بلند یست و همیشه در جمع معارک اولیا
حضرت منصور و اعدای دولت مغرور بوده اند **شوی**
هر طرف کرده و مسکن در وار **•** بوده فتح از عین ظفر زیار
داده شاهان ناچور با جیش **•** خان خاتان کشیده ناراجش
تیغ قهرش چو در مصاف شود **•** زهر پردلان شکاف شود
مرغ بترش چو آسمان گیرد **•** در دل دشمن آشیان گیرد
فخل و رخش چو بار و بار آرد **•** بار خصم از میان بردارد
دست جودش چو زلفشان گردد **•** کینه پرواز بحر و کان گردد
فیض خاصش ز عالم جویست **•** بوده شیخ ملک تا ملکوت
مصدوقه این مقال آنکه از طرف شرق خاتان از یل با صد

بیست هزار سوار قصد مملکت خراسان کردند و آب کامیاب یافت
اهلی در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و شصت در
روز یاب جام با ایشان مصاف دادند و از اول صبح تا محل غروب
جرب و ضرب اشغال فرمودند و با وجود آنکه بعضی از امر لشکر
از صدمت جنگ هزیمت نموده بودند آنحضرت بالذکی از سپاه
چون کوه بر جای متمکن و ثابت ایستاده در میان لشکر ایران
و توران داد سخاوت و مریدی داده بر دشمنان غالب آمدند
ب چو سالار شایسته باشد چنگ **•** نرسد سپاه از دلا
فکند **•** و کوه جی خانی که پادشاه ماوراءالنهر بود و جایی نیک
خان و عبید خان با سایر ازبکان **•** شکسته سلاح و
کسته کمر **•** نه پروای دست و نه پروای سر **•** گانهم خمر سکنفر
فرقت من قسودیه پیاوراءالنهر کرختند و غنایم بسیار
و اسباب بیشمار در دست عساکر نظر آتار افناد و عبید چند
بار دیگر بخراسان آمد و هر بار چون آوازه توخیر حضرت شاه
عالمپناه بگوش او رسید بگریخت و همچنین از جانب غرب سلطان
سلیمان پادشاه روم با سیصد هزار سوار در اوایل شهریور سنه
احدی و اربعین و شعبان در غایت حضرت شاه عالمپناه دو

نوبت باد بلیحان آمد و در دود و نوبت از خوف لشکر حضرت اثر برهم
 مراجعت نمود و بسیاری از مردم او بدست غارتیان ظفر نشان
بقتل رسیدند و رواج فتح و قهر و زاری از مذهب و الله یؤید
یتصره من بیضاء نعم نمود و کل حضرت و بهر روزی بر کلین
و ما النصر الا من عند الله در تبسم آمد چشم فلک
 ندید و نه بیند بعر خویش این فتح که دولت شهر را میسرست
 بیان فتوحات علیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالمیناه
 پیش از آنست که درین مختصر کجند اگر توفیق رفیع شود و آید
 جنانست که بعضی از آن در کتابی مفرد مبین کرده انتشار الله
 تعالی و چون عادت مؤلفان و مورخان در تقدیم و تأخر
 ذکر پادشاهان بر حسب ترتیب زمان است پس برین نسق
 تنبیه اکابر ماضی نموده این کتاب را بر بیان شمه از حالات
 و آداب کامیاب اشرف اعلی بر سپیل ایجاد و دعای دولت روز
 افزون مسکینه الختام گردانند **•** الا اننا قوافل ذیاض جود
 پذیرند هوان فیض جود **•** دل پاک شاه قابل راز باد **•** در فیض
 بر خاطرش باز باد **•** سپهرش بفرمان جانش بکام **•** دعا گوئی
 او انس و جان والسلام **•**

عزیز

منت الکتاب بعون الله الملك الوهاب فی خامس عشرین
 شهر محرم الحرام سنه تسع و ثلاثین
 والفاء **۳۴**

م م م

مور

۷۹۵
۹۰۵



اول کمرین در صید کباب به میان مردم ماه
رجب الحرام و عید
میلاد نوزدهم شوال
ماه رجب و عید
ولادت نوزدهم شوال
در ماه رجب اول شوال
در ماه رجب اول شوال

در صید کباب

۲۵۴
در صید کباب
۱۳۸۷/۴/۲۰

